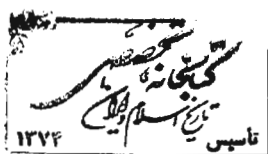


ادبیات انقلاب در شیعه



جلد اول

صادق آئینه‌وند



ادبیات انقلاب در شیعه

جلد اول

صادق آئینه‌وند



ادبیات انقلاب	کتاب:
صادق آئینہ‌وند	نوشته:
دفتر نشر فرهنگ اسلامی	ناشر:
جلد ۱۰۰۰۰	تمداد:
مرداد ۵۹	تاریخ نشر:

فهرست مندرجات

۷-۱۲	سرسخن
۱۲	منابع
۱۳-۱۴	مقدمه ، معنی ادبیات وشمول آن
(۱۵-۲۴)	۱- ابوالاسود دثلی
۱۸-۲۰	اقوال دیگران درباره ابوالاسود
۲۰	کارهای او
۲۱	شاگردان ابوالاسود در علم نحو
۲۱-۲۲	مقام شاعری ابوالاسود
۲۲-۲۳	ارتباط او با انقلاب
۲۴	منابع
(۲۵-۴۰)	۲- کثیرعزه
۲۷-۲۸	تعهد
۲۸-۳۵	اوضاع سیاسی عصر شاعر
۳۵-۳۶	نام ونسب شاعر
۳۶-۳۸	خصایص ادبی وهنری او
۳۸-۳۹	رابطه او بارهبری
۴۰	منابع

۳- فرزдық

(۴۱-۵۶)

۴۳-۴۴

نام ونسب شاعر

۴۴

مقام او در ادبیات عرب

۴۴-۴۵

تولد و وفات شاعر

۴۵-۴۸

ارتباط او با ائمه علیهم السلام

۴۸-۵۱

متن قصیده

۵۱-۵۵

ترجمه قصیده

۵۶

منابع

(۵۷-۷۰)

۴- کمیت بن زید اسدی

۵۹-۶۲

اخلاق وصفات شاعر

۶۲-۶۴

ارتباط شاعر بارهبری انقلاب

۶۴

شهادت شاعر

۶۴-۶۷

هاشمیات کمیت

۶۷-۶۹

قصیده بایه

۷۰

منابع

(۷۱-۸۴)

۵- سید حمیری

۷۳-۷۵

ولادت شاعر

۷۵

صفات جسمی

۷۵

اعتقادات وتطورات فکری شاعر

۷۵-۷۹

نقش سیاسی شاعر

۷۹-۸۱

رابطه با رهبری (امام صادق علیه السلام)

۸۱-۸۳

اشعاری از او

۸۴

منابع

(۸۵-۹۶)

۶- منصور نمری

۸۷-۹۱

موضعگیری شاعر در برابر عباسیان

۹۱-۹۵

ارادت شاعر به خاندان پیامبر

منابع

۹۶

(۹۷-۱۰۸)

۷- دیک الجن

۱۰۰-۱۰۱

دیک الجن وابو تمام

۱۰۱-۱۰۷

دیک الجن وشعوبیگری

۱۰۸

منابع

(۱۰۹-۱۳۸)

۸- دعبل خزاعی

۱۱۱-۱۱۴

بررسی اجمالی روزگار شاعر

۱۱۴-۱۱۶

امام موسی کاظم «ع» وحکومت عباسی

۱۱۶-۱۱۸

قضیه ولایتعهدی امام رضا «ع»

۱۱۸-۱۱۹

مقام شعر وشاعری نزد ائمه «ع»

۱۱۹-۱۲۶

نام ونسب شاعر

۱۲۶-۱۲۷

رابطه دعبل با ائمه «ع»

۱۲۷-۱۳۱

تعهد ومسئولیت در شعر دعبل

۱۳۱-۱۳۳

قصیده تائیه

۱۳۳-۱۳۵

شهادت شاعر

۱۳۵-۱۳۶

ترجمه قصیده

۱۳۷-۱۳۸

منابع

(۱۳۹-۱۶۰)

۹- ابن رومی

۱۴۱-۱۴۲

نام ونسب شاعر

۱۴۲-۱۴۵

رابطه او بابنی هاشم

۱۴۵-۱۴۹

مقام او در شعر

۱۴۹

استادان وشاعران عصر او

۱۵۰-۱۵۱

شهادت شاعر

۱۵۱-۱۵۳

ابن رومی وشورش یحیی بن عمر

۱۵۳

جیمیه ابن رومی درشهادت یحیی علوی

۱۵۳-۱۵۹

ترجمه قصیده جیمیه

۱۶۰

منابع

(۱۶۱-۱۷۱)

۱۰- حمانی علوی

۱۶۳

نام و نسب شاعر

۱۶۴-۱۶۹

مقام علمی و شخصیت شاعر

۱۶۹-۱۷۰

مقام ادبی شاعر

۱۷۰

تولد و وفات

۱۷۱

منابع

(۱۷۳-۱۸۷)

۱۱- شیرزنان سخنور

۱۷۶-۱۷۸

زینب «ع» ۱- در کوفه

۱۷۸

۲- در شام

۱۷۹-۱۸۰

سخنرانی حضرت زینب در شام

۱۸۰-۱۸۲

زرقاء همدانی

۱۸۲-۱۸۴

دارمیة حجونیة

۱۸۴-۱۸۶

هنده انصاری

۱۸۶

دختران عقیل

۱۸۷

منابع

۱۸۹-۲۰۴

فهرست اعلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرخن

در این مقالات که یادی خواهد بود از نام آوران و مبارزان و سنت شناسان مکتب ارجمند علوی ، بر آنیم که اگر خدایمان یاری دهد ، هر چه کوتاهتر ، طرحی از يك انقلاب فرهنگی - اگرچه شتابان - پیش افکنیم . آنگاه بانگاهی ژرف تر و انصافی پرمایه تر ، به سراغ پیکارگران خطه آزادی رویم ، تا دریابیم که آنچه خوبان همه دارند آنها به تنهایی دارند ! از اینجا است که درمی یابیم : تاریخ در برشی طولی ، نمایشگاهی از فضیلت انسانی را تدارك دیده است ، و درنبرد همیشه ای که باستم و فقر و نابرابری و زشتی و پلشتی آغاز کرده است ، بهترین و شایسته ترین و پرمایه ترین فرزندان نوع بشر را به فنا سپرده تا بقاء را به ارمغان آرد .



چون دم از ادب متعهد شیعی می زنیم ، نخست باید دانست که این ادب از جهت آنکه بلندگوی انقلاب رهائی بخش و عزت - آفرین تاریخ بوده است ، به نحوی بارز از ویژگی هائی برخوردار

است. به اقرار ادیب بزرگ عرب «جاحظ»، اولین بار شاعران شیعه بودند که تعهد را پذیرفتند و ادب متعهد را پی ریختند.

این ادب پر بار که نام آورانی چون «فَرَزْدَق» و «کمیت» و «دُعَلِی» و «دیکُ الجَن» و «سید جُمَیری» و «مهیار دیلمی» و «سید رضی» و «ابو ثمام»، در آن داد سخن داده اند، ادبی است در خدمت فرهنگ قرآنی^۱. از این رو پشتوانه محکم انقلاب ما خواهد بود. همانگونه که به درازای دو قرن ونیم پشتیبان نهضت های اصیل اسلامی بود و معارض سرسخت اسلام ابوسفیانی.

تیغ زبان کمیت، و شمشیر فرزندان امام سجاد (زید بن علی و حسین بن علی و دیگران) هر دو خالصانه در خدمت قرآن بود. و این کتاب و تیغ و ادب، انقلابی را پی ریخته بود که، نسل بعد از نسل، حیات قانونی خود را ادامه می داد و می دهد.

امروز که تلاشی برای شناخت اسلام آغاز شده است، جا دارد که به موازات این تلاش گامی در شناخت ادب انقلابی اسلام، فرا پیش نهیم. باشد که زبان انقلاب را باز شناسیم، و با پاسداران فضیلت و حریت و آزادی از نزدیک، آشنا شویم.

زبان صریح این شاعران، هیچ مصلحتی را مراعات نمی کرده و در دفاع از حق مهر سکوت بر لب نمی زده است. و اگر چنین می کردند چرا آرام و محترم نمی زیستند! بلکه یا در فرار بودند، و یا در تبعید و یا طعمه ناوک دژخیمان روزگار.

مگر نه این بود که چکمه پوشان اموی و عباسی از جزیره تا آندُلُس، و از آفریقا تا خراسان، را درهم کوبیده بودند و در

زندانه‌های بی‌سقف « حَجَّاج بن یوسف ثقفی » و « یزید بن مُهَلَّب » ، هزاران انقلابی نا آرام را می‌خواستند بازنجیر رام کنند ! کارها ظاهرآ برمram و روزگار آرام بود ، شورش خوارج هم فروکش کرده بود . دربار اموی و عباسی ، عالمان و ادیبان را گردآورده و در دارالاماره‌ها و بیت الحکمه‌ها ، به مهر زرین ، برجگر داغ زده بود . فریادها خاموش و بانگ‌ها فروکش کرده بود . اما پاسداران مکتب علوی که بارسنگین رسالت و تعهد دمی از تلاششان باز نمی‌داشت ، و تعهد کرده بودند تا برگرسنگی ستمدیده و سیری ستمگر هرگز تمکین نکنند^۱ - همانگونه که امام‌عالی نکرد - با اشعار روشنگرانه ، پیوسته در جام پراز مدام عربده‌کشان ستمگر ، شرنگ فرو می‌ریختند . آن زمان که بزرگ‌ترین شاعران در دربارها به ملاحظه کسب لقمه‌ای نان ، ایمان فروخته و بر در ارباب قدرت گرد آمده بودند ، کمیت بن زید اسدی ، آن هفت چکامه پر آوازه را بسرود ، که هنوز شنیدنش بر گوش زمان گران می‌آید !

۱- الاهل عم فی رایه متامل

و هل مدبر بعد الاساءة مقبل

۲- وهل امة مستيقظون لرشدهم

فيكشف عنه النعسة المتزمل

۳- فقد طال هذا النوم و استخراج الكرى

مساويهم لو كان ذا الميل يعدل

۴- وعظمت الاحكام حتى كائننا

على ملة غير التي نتنحل

۵- کلام النبیین الهداة کلامنا و افعال اهل الجاهلیة نفل^۲

- ۱- آیا وقت آن نرسیده است که این گم کرده راهان به خود آیند و چشم باز گشایند؟ آیا گاه آن نیست که آگاهانه از قهقرا به درآییم و گام فرا پیش نهیم؟
- ۲- گاه آن نرسیده است که امت اسلام از خواب گران برخیزد و آثار چرت و خواب آلودی را از خود بزداید؟
- ۳- چه اندازه این سکوت باید به طول انجامد، آیا گمان می کنند که این سکوت ستمکاران را از ستمگری باز خواهد داشت؟!
- ۴- برنامه های دین مبین به فراموشی و تعطیل کشیده شده، آنگونه که گوئی ما بر دینی جز اسلام هستیم .
- ۵- سخن پیامبران راهبر، سخن ماست، حال آنکه جمله کارهایمان بر منوال جاهلیت پیش می رود.

این هشدار که در این ابیات کوبنده چنین در قالب شعر درآمده است، به روزگاری بر می گردد که زبانی سالم و آزاد نبود، بلکه زبانها یا به زر بسته و یا به خنجر کنده و یا به هرزه درائی واداشته شده بودند. مملکت زبان نداشت و اگر هم داشت دعاگوی... جهان بود!

در این کشاکش هاشاعری از سلاله شورشگران و از اردوگاه مستضعفان تاریخ، چون «دعل خزاعی» چهره زیستن پر تلاشی را چنین در جمله ای بیان کرده است:

انا احمل خشبتی علی کتفی منذ اربعین سنة ولست اجد احدا
یصلبني علیها^۳

- چهل سال است که چوبه دارم را بردوش می کشم، و کس نمی یابم که مرا سر آن به دار آویزد.

و چون مأمون ، به حيله ، امام رضا را در طوس ، در جوار هارون ، دفن کرد ، دعبل از اين عمل مزورانه که مأمون به قصد رفع تهمت از خود انجام داده بود ، به شدت انتقاد کرد ، و در قصيده‌ای چنین سرود :

۱- قبران فی طوس خیر الناس کلهم

و قبر شریهم هذا من العبر

۲- ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا

علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

۱- در طوس دو قبر هست ، قبر بهترین مردم «امام رضا» و قبر بدترین مردم «هارون» و این امر مایه عبرت است .

۲- آدم پلید از جوار انسان پاک سود نخواهد برد، و شخص پاک از همسایگی ناپاک زیان نخواهد دید .

و هموست که فریادش در تاریخ بلند است که :

الم ترانی مذثلاثین حجة

اروح و اغدو دائم الحسرات^۱

- آیا نمی‌بینی که سی سال است به جرم دفاع از خاندان پیامبر ، شب و روز را ، با رنج و اندوه به سر می‌آورم ؟

به مدد الطاف الهی برآئیم که چهره‌های تلاشگر متعهد را يك به يك معرفی کنیم^۲. و این هنروران میدان پیکار عقیده‌را به مات مسلمان ایران نشان دهیم ، باشد که تلفیق خون و هنر باردگر کارها کند ، که کرد .

- والسلام علی المستضعفین و المحرومین

تهران : ۱۳۵۸/۶/۱۲ - صادق آئینه‌وند

منابع :

- ۱- به عقیده نگارنده، آنچه از تلاش فکری که در تاریخ اسلام در قالب تعهد صورت می گیرد و اسلام راستین را تداوم می بخشد فرهنگ قرآنی، و آنچه که به اسلام به عنوان مجموعه ای از اندیشه می نگردد و تعهد و مسئولیت در آن دیده نمی شود، فرهنگ اسلامی نام دارد. کمیت و ابن سیرکیت در حوزه فرهنگ قرآنی اند، و زکریای رازی و خیام در حوزه فرهنگ اسلامی.
- ۲- خطبه سوم «نهج البلاغه» (شقشقیه) «... و ما اخذ الله علی العلماء أن لا یقاروا علی کظة ظالم ولا سب مظلوم».
- ۳- ابیاتی از قصیده چهارم هاشمیات «شرح الهاشمیات»، محمد محمود الرافعی، ص ۶۷ - ۶۶.
- ۴- «المجانی الحدیث»، فواد افرام البستانی، ج ۳، ص ۶۵.
- ۵- «المجانی الحدیث»، فواد افرام البستانی، ج ۳، ص ۷۱.
- ۶- بیتی از قصیده تائیه معروف دعبیل با این مطلع:

مدارس آیات خلت من تلاوة و منزل وحی مقفر العرصات

- ۷- لازم به تذکر است که استاد محمد رضا حکیمی در شناخت ادب شیعی هما نگونه که از استادی چون او می زبید تلاش کرده و کوشش ها داشته و ما بنا بر اصل - الفضل لمن سبق - این پیشگام سخت کوش را «رائد» می شناسیم.

معنی ادبیات و شمول آن

کلمه «ادب»، نزد عرب بر معانی گوناگون دلالت دارد. در جاهلیت این کلمه برای دعوت به مهمانی بکار می‌رفت. به روزگار جاهلیت و اسلام این واژه بر خلق کریم و شریف و اثرات آن در زندگی عام و خاص اطلاق می‌شد. سپس این واژه بر تهذیب نفس و آموزش معارف و شعر اطلاق شد. در قرن نهم و بعد از آن، این لفظ، شامل همه علوم و فنون از فلسفه و ریاضی و نجوم و شیمی و طب و اخبار و علم انساب و معارف می‌شد. در قرن دوازدهم لفظ ادب، بر شعر و نثر و نحو و علم لغت و عروض و بلاغت و نقد ادبی، مشتمل بود.

امروز، مراد از لفظ ادب دو چیز است: فن نویسندگی و آثاری که این فن در آن نمایانگر می‌شود. باعنایت به این حدود، ادب را چنین تعریف می‌کنیم: «ادب مجموعه آثار نگارش یافته‌ای است که عقل انسانی در آن به وسیله انشاء و نویسندگی نمایان می‌شود.

(نقل از: تاریخ الادب العربی، حناء الفاخوری، ص ۳۴)

نیز گفته‌اند:

ادب، ورزیدنهای ستوده‌ای (و دگرگون ساختن حالت نفسی بد به حالت نیک) است که انسان در پی آن، صاحب یکی از فضیلتها (ی اخلاقی و نفسی) گردد. و این ریاضت (ورزیدن، رام ساختن و دگرگون کردن اخلاق و حالات نفسی) چنانکه با تمرین و تأمل

- خردوری و چیزبایی - و شباهت به هم رساندن (با دارندگان ملکات خوب و تقلید از آنان) تواند بود، با خواندن و بررسی سخنان حکیمانه‌ای که در زبان هر قومی هست، نیز تواند بود. ادبیات هر قوم، گنجینه نثر و شعر آن قوم است. (ادبیات و تمهد در اسلام، محمد رضا حکیمی، ص ۴۰ و ۳۹، بنقل از الوسیط)

انواع علوم ادبی - علوم ادبی، شانزده نوع است، بدین شرح:
 ۱- علم لغت ۲- علم اشتقاق ۳- علم صرف ۴- علم نحو (اعراب)
 ۵- علم معانی ۶- علم بیان ۷- علم بدیع ۸- علم انشاء ۹- علم نقدالنثر (نثرشناسی، و ازفروع آن سبک شناسی) ۱۰- علم عروض ۱۱- علم قافیه ۱۲- علم قرص الشعر ۱۳- علم نقدالشعر ۱۴- علم خطابه (آیین سخنوری) ۱۵- علم خط، املاء، رسم الخط ۱۶- علم تاریخ (تاریخ ادبیات)

(ادبیات و تمهد در اسلام، ص ۴۵ و ۴۶)

از تعاریف فوق استنباط می‌شود که ادبیات دو مفهوم عام و خاص دارد. قصد مادر این کتاب، ادب به معنای خاص آنست که شامل شعر و نثر می‌شود.

ادبی که در این نوشته از آن سخن می‌رود، ادبی است متعهد و سیاسی که ما عنوان «ادبیات انقلاب» را بر آن نهاده‌ایم. سعی بر آن است که در این ادبیات، شاعران شیعه، که بلندگویان و سخنگویان انقلابهای علوی‌اند، در رابطه با استمرار امامت شیعه مطرح کنیم. بدین منظور خواننده درمی‌یابد که این ده تن شاعر هریک با ائمه بزرگوار شیعه در ارتباط بوده و پیام‌رھبری را بگوش مردم رسانده‌اند. هدف اصلی از طرح این ادبیات شناسائی چهره انقلابیهای مکتبی شیعه در تاریخ است.

امید آنکه، پس از طرح بعد فرهنگی آن، ابعاد سیاسی و نظامی این قیامها را، در خط امامت و استمرار آن از قیام مرج‌العذرء (۵۱ هجری) تا انقلاب بهمن‌ماه (۱۳۵۷)، درآینده، شرح و توضیح دهیم.

أَبُو الْأَسْوَدِ دُثَلَى

(٦٩ هجرى)

اشعار شیعه، با الهام از روح انقلابی علی (ع) شاعر
را از خواری و دنائت طبع رها نیده، در آسمان عزت
نفس و بلند همتی، به پرواز در می آورد.
جرج جرداق

کنیه او ابوالأسود، و نام او ظالم پسر عمرو بود.^۱ در جاهلیت بزاد، سه سال قبل از بعثت پیامبر. مورخین نوشته‌اند که وفاتش به سال ۶۹ هجری اتفاق افتاد. قول دیگریست که وفاتش را به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز ذکر می‌کند،^۲ ولی قول اول درست‌تر است. بر طبق روایت ابو عبیده، وی در جنگ بدر شرکت کرد.^۳

در زمان خلافت عمر بن خطاب به بصره هجرت کرد و در آنجا سکنی گزید.

ابوالاسود، از دوستان امام علی و فرزندان او بود. با امام در جنگ «صقین» شرکت کرد. در بحبوحه تکوین یافتن غائله «جمل» وی از طرف عثمان بن حنیف، فرماندار بصره، جهت گفتگو با طلحه و زبیر مأموریت یافت.

این مأموریت بنا به تعبیر طبری^۴ به ملاحظه خصوصیات اخلاقی و ویژگیهای فکری او بود. همچنین گفته‌اند، او در رأس سپاهی بود که به امر عبدالله بن عباس برای سرکوبی خوارج بصره مأموریت یافته بود.

مورخین اورا قاضی بصره و فقیه و محدث و از گروه «تابعین»^۴ شمرده‌اند.

مؤلف کتاب «آغانی» او را در مقام فرماندار بصره نیز یاد کرده است.

اقوال دیگران در باره ابوالاسود

ضیاءالدین در کتاب «نَسْمَةُ السَّحَرِ فِي ذِكْرِ مَنْ تَتَّبَعَ وَ شَعَر» در شرح حال او آورده است که از بزرگان شیعه بود.^۵

زاغیب در کتاب «مُحَاضِرَاتُ الْأَدَبَاء» گفته است: از مردان کمال یافته بود، هم از نظر رأی و هم از نظر خرد. شیعی بود و شاعر و حاضرالذهن. در گفتار و حدیث ثِقَّة بود. از ابوذر و ابن عباس و علی (ع) و دیگران نقل قول کرده است.^۶

عسقلانی در کتاب «الإصابة» به نقل از مَرْزَبَانِی چنین ذکر کرده است: ابوالاسود در خلافت عمر به بصره مهاجرت کرد، و امام علی در دوران خلافت خود او را به جای ابن عباس به فرمانداری آن شهر برگزید. او علوی بود.^۷

یافعی در «مِرْآآتُ الْحَنَان» نقل می‌کند که: ابوالاسود، از بزرگان و اعیان تابعین بود. جزء یاران امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بود و در نبرد صفین شرکت کرد. وی از کامل‌ترین و زبده‌ترین یاران امام بود، در رأی و خرد و همونخستین کسی است که بر اهنمائی

* تابعین به کسانی گویند که اصحاب پیامبر (ص) را درک کرده‌اند نه خود پیامبر را.

امام، علم نحو را تدوین کرد.^۸
 ابن الانباری در کتاب «الترکة» چنین نقل می کند: ابوالاسود از کسانی است که با امیرالمؤمنین علی مصاحبت داشت و از یاران مشهور و دوستان اران امام و فرزندان او بود.^۹ چون خبر شهادت امام به او رسید، آنقدر بگریست تا تعادل خود را از دست داد و آنگاه اشعاری سرود که مطلع آن چنین است:

الا ابلغ معاویة بن حرب
 فلا قرت عیون الشامتینا

قاضی نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» نقل می کند: معاویه هدیه ای همراه حلوائی پرورده با زعفران برای ابوالاسود فرستاد. دختر ابوالاسود به پدر گفت: این هدیه از کیست؟ ابوالاسود گفت این را معاویه فرستاده است تا با خدعه ما را از دینمان خارج کند. دختر فی البداهه چنین سرود:

۱- ابالشهد المزعفر یا بن حرب
 نبیع عليك احساباً و دیناً
 ۲- معاذ الله، کیف یکون هذا؟
 و مولانا امیرالمؤمنینا^{۱۰}

۱- ای پسر حرب (معاویه)! میخواهی با حلوای پرورده با زعفران شرف و حسب و دین ما را بخری؟
 ۲- پناه بخدا! چگونه این آرزوی تو برآورده خواهد شد، با اینکه مولا و رهبر ما امیرالمؤمنین علی است.

ابوالعباس مُبَرَّد، در «الکامل» او را منشی و نویسنده امام علی

ذکر کرده است^{۱۱}

جاحظ او را چنین توصیف می‌کند: مردی حکیم، ادیب، هوشمند و خردمند بود. نیز گفته‌اند: او از شمار تابعین بود که فقیه و مُحَدِّث و کریم و سوارکار و شجاع و زبیرک و نحوی و حاضرالذهن و شیعه بود.

ابوعمر، در باره او گفته است: مردی دیندار و خردمند و زبان‌آور بود، با فهم و حزم فراوان^{۱۲}

کارهای او:

اولین کار ابوالاسود نقطه‌گذاری قرآن بود.^{۱۳} در کتب تاریخ آمده که سی‌تن را برای این کار برگزید و از میان آن سی‌تن، ده‌تن و سپس از میان آن ده‌تن کسی از عَبْدِ الْقَیْس را برگزید و به او گفت: مُرَکَّبِیْ مَخَالَفَ نَوْشَۀُ قُرْآنَ بَرْکَیْر. هرگاه هنگام قرائت لبانم را از هم گشودم نقطه‌ای بالای حرف، و هرگاه لبان را رو به پائین آوردم نقطه‌ای زیر حرف، و چون حرکتی از این حرکات را باعُثَّه (میان دماغی) تلفظ کردم، دو نقطه بر آن بگذار. او اینکار را تا به آخر قرآن انجام داد.^{۱۴}

کار دیگر او تدوین علم نحو است، بنا به گفته اکثر مورخان و نویسندگان اسلامی. او واضع علم نحو است و به دستور امام علی به این کار پرداخت و کتابی در نحو بنوشت. همه روایات در علم نحو به او منتهی می‌شود، و او نیز به علی بن ابیطالب «ع» استناد می‌کند.

شاگردان ابوالاسود در علم نحو

علمای نحو زبان عربی که شاگردی ابوالاسود کرده و از او نقل کرده اند اینهاستند : میمون آقرن ، عَنبَسَةُ بْنُ مَعْدَانَ الْفِیل ، یحیی بن یَعْمَر ، نَصْرُ بْنُ عَاصِم ، عبدالرحمن بن هُرْمُز ، ابو حَرْب بن ابی الاسود ، عطاء بن ابی الاسود ، سَعْدُ الرَّائِبَةِ ، حَمْرَان بن اَعِین ، عبدالله بریده ، عُمَر مَوَلِی عَفْرَه ، سعید بن عبدالرحمن بن رُقَیْش.^{۱۰}

مقام شاعری ابوالاسود

در مقام شاعری او ، تمام مورخان ادبیات و نقادان ، بدون خلاف هم رأیند . اینان به ذکر شرح حال و اشعار او پرداخته اند ، و کسانی چون اَصَمْعِی ، و ابو عمرو سُکَرِی احوال و آثار او را ثبت کرده اند .^{۱۱}

مَدائِنِی در « کتاب ابی الاسود الدثلی » زندگی او را به بحث کشیده است . ابن حَنّی (ابوالفتح عثمان) نسخه ای از اشعارش را برای خود تهیه کرده و شروحی بر آن نوشته است . همه این تلاشها که بوسیله دانشمندان قدیم صورت گرفته است بیانگر آنست که ابوالاسود در شعر مقامی داشته است . خصایص اشعار او در سلاست و روانی و استحکام و برخورداری از بافت استوار است . به همین علت در کتب نحو و لغت و علم قراءات مورد استدلال و استشهاد قرار می گیرد .

شعر ابوالاسود شعر مناسبات است و در رابطه با موضوعات سروده شده است . دلیل اینکه در دیوان او شعر طولانی به چشم

نمی‌خورد همین است. عمده اشعار او برگرد این مسائل دور می‌زند: حماسه، شجاعت، قهرمانی، بزرگداشت دانش، مقام صبر و صداقت و برادری.

ارتباط او با انقلاب

ابوالاسود در بیتی چنین گوید:

بنوعم النبی و اقربوه

احب الناس کلهم الیا

عمو زادگان پیامبر و نزدیکترین کسان به او
محبوبترین همه مردمانند نزد من.

نیز در اشعاری، در رثای امام حسین، خطاب به سرزنشگر خویش، پیکارگران و مجاهدان راه «الله» را چنین توصیف میکند:

۱- اذا انت لم تبصری ما اری

فبینی ، وانت لنا صارمه

۲- الست ترین بنی هاشم

قد افنتهم الفتية الظالمة

۳- وانت تظنینهم بالهدی

و بالطف هام بنی فاطمه

۴- فلو كنت راسخة فی الكتاب

بالاحزاب خابرة عالمه

۵- علمت بانهم معشر

لهم سبقت لعنة حاتمه

۱- چون آنچه من می‌بینم تو نمی‌توانی دید، ازمن جدا شو،

برو که بین من و تو هیچگونه رابطه فکری نیست.

۲- آیا فرزندان هاشم را نمی‌بینی که همگی قربانی ستم گروه ستمگر شدند.

۳- آیا بنی امیه را به هدایت توصیف می‌کنی؟ چگونه چنین می‌کنی، حال آنکه سرهای فرزندان فاطمه - سلام الله علیها به جرم حمایت از دین مبین، در سرزمین طف، به خون و خاک افتاده است.

۴- اگر در فهم کتاب خدا راسخ و استوار بودی، از چگونگی احزاب حق و باطل آگاه می‌شدی.

۵- آنکه به حتم درمی‌یافتی که امویان و قاتلان اولاد رسول، گروهی هستند که لعنت پیوسته خدا شامل حال آنان است.

ابوالاسود، در ابیاتی دیگر، که ما ترجمه آنها را می‌آوریم روی در روی تاریخ به دفاع از آل علی فریاد می‌کشد، و مردم را به یاری حق پرستان و آزادگان فرا می‌خواند:

آیا شگفت نیست که فرزندان علی (ع)، آل محمد «ص» در طف قربانی ستم آل نزار شوند؟

فرزندان قُشیر، من قبل از آنکه زبانی متوجهتان شود، شما را به دفاع از حق فرا می‌خوانم.

برای یاری آل پیامبر، نیک به دفاع برخیزید، تادر مبارزه در راه خدا همچون انصار سهیم شوید. چون سپر، برگرد سرهای آنان حایل شوید، و منافقان و ستمگران و یارانشان را، از آل پیامبر دور کنید.

منابع:

- ۱- «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۲، ص ۲۹۷. نسب او به این ترتیب است: «ظالم بن عمرو بن سفیان بن جندل بن یعمربن حلس بن کفافة بن عدی بن ذئل بن بکر بن عبدمناة بن کنانة بن خزیمة بن مدركة بن الیاس بن مضر بن نزار»
- ۲- «تاریخ الادب العربی» کارل بروکلمان، ج ۱، ص ۱۷۲.
- ۳- «الآغانی»، ج ۱۲، ص ۲۹۷.
- ۴- «تاریخ الطبری» ج ۴، ص ۴۶۱ - ۴۶۲ - ج ۵، ص ۷۶-۷۷-۷۹.
- ۵- «تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام» سید حسن صدر، ص ۴۳-۴۴.
- ۶- همان مدرک ص ۴۴
- ۷- همان مدرک ص ۴۴
- ۸- همان مدرک ص ۴۴
- ۹- همان مدرک ص ۴۴
- ۱۰- همان مدرک، ص ۴۵.
- ۱۱- «الکامل»، ج ۱، ص ۳۴۱.
- ۱۲- «الإصابة» ج ۲، ص ۲۳۳.
- ۱۳- رجوع شود به «معجم الادباء»، ج ۱۲ ص ۳۴ و ج ۱۶ ص ۱۴۷ و «صبح الأعشی»، ج ۱، ص ۴۲.
- ۱۴- «الفهرست»، ابن ندیم، ص ۶۰ و «وفیات الأعیان» ابن خلیکان، ج ۲، ص ۲۱۷.
- ۱۵- رجوع شود به «اخبار النحویین» ص ۱۷ و «طبقات النحویین» ص ۲۲ و ۲۴.
- ۱۶- «الفهرست» ص ۶۲ و «معجم الادباء» ج ۱۲، ص ۳۴.
- ۱۶- رجوع شود به مقدمه محمد حسن آل یاسین، مصحح دیوان ابی الاسود، ص ۱۶.
- ۱۷- دیوان ابی الاسود الدثلی، تحقیق محمد حسین آل یاسین، ص ۱۲۲.

کُثِیرَ عَزَّہ

(۱۰۵ هجری)

وان تكن الابدان للموت انشات
فقتل امرء بالسيف في الله افضل

اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند،
پس به شمشیر کشته شدن در خدا
برای مرد، برترین انتخاب است .
امام حسین (ع)

تعهد

تعهد در ادب که از تعهد در عقیده مایه می گیرد ، از بارزترین خصیصه شاعر یا نویسنده ای است ، که حرف را با عمل مقرون کرده است ، و حکم آیه « إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ » شامل حال او نیست. چون در آیات کتاب خدا ، تدبر کنیم ، مفهوم تعهد و مسئولیت اجتماعی و انسانی به وضوح نمایان و قول و عمل با هم توأمان اند. در کمتر آیه ای است که کلمه ایمان آمده و پس از آن کلمه عمل یا مفهومی که دال بر عمل است ، نیامده باشد . برای نمونه ، آیات زیر را می توان بر شمرد :

إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ

بامروری به کتاب و سنت و سیره پیامبر و امامان ، درمی یابیم که اسلام دین تعهد و مسئولیت و عمل است ، و امام علی ، صدای عدالت انسانیست ، بانگ برمی آورد که :
 آئی مردم ! امامتان در دنیا به دوپاره جامه کهنه و دو قرص

نان بسنده کرده است . شما نمی‌توانید چون من باشید ،
ولی به چهار خصلت انسانی مرا یاری دهید : وَزَع در
دین ، اجتهاد در قول و عمل ، عِفَّت در دنیا ، واستواری در راه .

اوضاع سیاسی عصر شاعر

شاعر ما به سال ۲۳ هجری دیده به جهان گشود ، سالی که
عمر بن خطاب در آن درگذشت و عثمان به خلافت رسید .^۱
مرگش حدود سال ۱۰۵ هجری ، اتفاق افتاد ، سالی که ،
یزید بن عبدالملک مرد و برادرش هشام به قدرت رسید . اگر فرض
کنیم که او در بیست سالگی ، یعنی حدود سال ۴۰ هجری گام در
میدان سیاست نهاده باشد ، تا بیست سال ، یعنی حدود سال ۶۳
هجری ، و ورود محمد بن حَفِیَّه به صحنه سیاست ، شعری سیاسی
که حاکی از نظریه‌ها و نگرانیهای سیاسی او کند ، در دست نیست .
سال ۴۱ هجری تا ۶۳ هجری ، از پر حوادث ترین و حساس ترین
برهه‌ها در تاریخ اسلام است . شهادت امام علی و در نتیجه سقوط
حکومت عدل اسلامی او ، زمینه فعالیت را برای آشوبگران
آنارشیت (مارِ قِین) و ستمگران و یاغیان و طاغیان و مستکبران
(قاسِطِین) ، و فرصت طلب‌ها و محافظه کارها و میان‌روها (ناکِثِین) ،
نیک فراهم کرد ، و همانگونه که امام در خطبه شَقِیقَیْهِ ، اشاره
دارد این گروه‌ها تنها در برابر حکومت او قد برافراشته بودند ،
و آنهم در مقابل مردمی که به تعبیر امام ، چون موی انبوه گردن کفتار
(عُرْفُ الصَّبْع) پس از ۲۵ سال تحمل نابسامانیها و دردها ورنجه‌ها ،

خود آگاهانه به در خانه علی رفته بر سر او ریخته بودند و به اصرار و ابرام از او می خواستند تا دست عدالت بر سرشان بکشد ، و برق شمشیر برانش را بار دیگر به نفع همه مستضعفان و محرومان بجهاند ، و کفر و شرک و اشرافیت و نفاق را به وحشت افکند .

و تو برادر و خواهر متعهد من ، تو عزیز مؤمن به استمرار امامت تاریخ نمی بینی که چه اندازه بین انتخاب سال ۳۵ هجری مردم مسلمان آن روزگار و انتخاب سال ۱۳۵۷ از هجرت آن پیام آور آزادی و رحمت ، مشابهت است . آن روز مردم ، طلحه ها و زبیرها را رها کردند ، ابوسفیان ها را کنار زدند ، سعد بن ابی وقاص و همگنان را ترك گفتند و یکر است به در خانه علی ریختند . این خانه ای که به تعبیر شاعر آزاده و متعهد ، کمیت زید اسدی ، «مَاوِیْ حَواضِنِ الْاَیْتَامِ» پناهگاه بی پناهان تاریخ است .

و به تعبیر معلم بزرگوار ، دکتر علی شریعتی ، از همه تاریخ بزرگ تر است . و این روز ، ماهم فارغ از هیاهوی نوحه گران بامداد فتح ، و تعزیه گردانان روزگار پیروزی (طُلُقاء) ، دست بیعت به سوی « امام خمینی » دراز کرده ایم ، که اگر مسلمانان سال ۳۵ هجری ۲۵ سال انتظار کشیدند ، ما هم ۱۵ سال در انتظار چنین روزی بودیم . آنروز که مستضعفین چونان سیل به خانه علی هجوم بردند امام می گفت :

اگر حضور شما مردم نبود و هم تعهد و میثاقی نبود که خدا از آگاهان و عالمان (انبیاء ، امامان ، مصلحین) گرفته تا بر سیری ستمگر و گرسنگی ستم دیده ، دمی

ساکت نمانند ، هرگز زمام امور را به دست نمی گرفتیم .
 آن روز علی بزرگ می دانست که جامعهٔ مسلمین به چهار
 صفت شرك آلود دچار آمده است و دشوار توان آن را زدود !
 او می دانست که مردم آن روزگار به انحراف از خطِ توحید ،
 خَبَط و دور افتادن از جاده حق ، شِماس و سرعت در رنگ پذیری
 و عدم ثبات شخصیت ، قَلَوْن و به حرکت در پهنای راه به جای سیر
 بر خط مستقیم توحید ، اِغْتِرَاض ، دچار شده اند :

فَمَنِي النَّاسُ لَعْمَزَالِهِ يَخْبَطُ ، وَ شِمَاسٍ ، وَ قَلَوْنٍ ، وَ اِغْتِرَاضٍ^۲ .
 او خود در نامه ای که به استاندارش عثمان بن حنیف نوشت ،
 از وی خواست تا به او اقتداء کند ، و اگر چون او نمی تواند
 باشد ، بارعایت چهار اصل و کسب چهار خصلت همراه او و در
 خط او گام نهد :

أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يَقْتَدِي بِهِ ، وَ يَسْتَضِي بِنُورِ عِلْمِهِ ،
 أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اتَّكَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمَرِيهِ ، وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقَرَصِيهِ ،
 أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ ، وَ لَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَ
 اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ ؛

— بدان که هر رهبری شونده ای (آنکه رهبری را پذیرفته باشد)
 را رهبری است که از او پیروی می کند ، و از چراغ دانش او
 روشنی می جوید ، بدان ! که امام شما از تمام دنیای خود به
 دو تن پوش کهنه و از همهٔ خوراکش به دو گرده نان بسنده کرده
 است . شما را یارای چنین کاری نیست ولی مرا به پرهیزگاری
 (ورع) ، و کوشش و همگامی دائم در قول و عمل (اجتهاد) ، و
 پاکدامنی (عِفَّة) و درست اندیشی و درستکاری و تعهد (سداد) ،
 یاری دهید .

و امروز هم در خط امام خمینی بودن ، جز به داشتن این چهار صفت میسر نیست ، چرا که ما تجربه تاریخی داریم . ما کسی چون ابن عباس ، این « حَبْرُ الْأُمَّةِ » مفسر و محدث و صحابی را دیده ایم که در آخر چگونگی امام علی را تنها گذاشت ، و حریصانه بیت المال مسلمین را به کابین کنیزکان زیباروی ریخت . و هم عَمَّارِیَسِر این پیر عزیز را دیده ایم که به سن ۹۴ سالگی رَجَز خوانان ، صف قاسطین را از هم می درید ، و در آخر با شهادتش ، و نثار تنهاسرمایه و هستی اش ، آنچنان صف حق پرستان را نیروبخشید ، که شکاکان و محافظه کاران را نیز به نفع امام ، وارد کار زاز کرد .

آری برگردیم بر سر موضوع . پس از شهادت امام علی و نبردهای امام حسن با قاسطین ، سرانجام با خیانت بعضی از منافقین و فرصت طلب های کم مایه ، و در آخر با تنهاماندن امام ، زمینه سیاسی کم کم به نفع قاسطین آماده شد . امام را به زهر شهید کردند . پس از شهادت او ، رهبری امت به امام حسین رسید . قیام کربلا و یکسال پس از آن وَقْعَةُ حَرَّه در مدینه رخ داد . سنگباران کعبه ، کشتار شیعیان در عراق ، قیام تَوَّابین ، خروج مختار ، و کشمکش بین زُبَیرِیَان و مَسْرُوَانِیَان ، همه از حوادثی بود که در این زمان کوتاه ، رخ داد .

روزگار شاعر ، مقارن با سفاکیها و ددمنشی های حَجَّاج بن یوسف ثقفی ، و مُسَلِم بن عَقَبَه ، بود . اینان خانه خدا و حرم پیامبر را به خاك و خون کشیدند و عراقیان آزاده را به جرم طرفداری از آل علی به شمشیر کشتند و به زنجیر بستند . سرزمین

عراق ، همان خاکی بود که شاهد وقوع آن صحنهٔ پیروزمند ، یعنی قیام قهرمانانۀ امام حسین و یاران آزاده‌اش بود . دشوار می‌نمود در زمینی که آن گلگون کفن ، شرف آفرین ، به‌خاک افتاده باشند ، مردم جز به‌درخانهٔ علی و فرزندان ، جای دیگر روند .

به‌ملاحظهٔ همین شورش‌ها و جو ضد اموی که برعراق حاکم بود ، عبدالملک مروان ، سفاکی چون حجاج را به‌فرمانداری عراق فرستاد . حجاج کسی بود که برای خوش‌رقصی و رضایت اربابان مروانی‌اش ، عراق را به‌عزای بهترین انسانها فروبرد . کشتار و ستم و فجایع او از وصف خارج است . نوشته‌اند که سوای آنچه در جنگهای او کشته شدند ، شمار کسانی که به‌امراو کشته شدند ، بالغ بر صد و بیست هزار تن می‌شود . در زندانهای او ، متجاوز از ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن بی‌گناه شیعه ، دربند بودند . مردان و زنان ، بدستور او در یکجا و در زندانهای بی‌سقف نگهداری می‌شدند .

در چنین وضعی انصاف باید داد که سخن از آل علی گفتن ، و به‌صراحت اظهار تشیع کردن ، جز مرگ و آوارگی و دربند افتادن ، چیز دیگر به‌همراه نداشت . مگر خود کثیر ندیده بود که چگونه دوستش ، خَندَق بن مُوّه اَسَدی ، را به‌جرم دفاع از آل علی در سرکوی کشتند و بدنش را تکه‌تکه کردند^۱ . مگر او خود خیل شیعیان مبارزی را نمی‌دید که در بند مروانیان با وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها شهید می‌شدند ، ولی با این همه چگونه می‌توانست ساکت

باشد . مگر نه این بود که تعهد داشت و پذیرفته بود که ستمی را که برهادیان و رهبران رفته است به قدرت تمام فریاد بکشد . مگر در زیارت عاشورا نخوانده بود :

« ای حسین وای یاران حسین باهمراهانتان همراهیم و باجنگ افروزانی که بر شما آتش جنگ افروختندی محابا نبرد خواهیم کرد . با دوستانتان دوستیم و با دشمنانتان دشمن . از خدا می خواهیم که لیاقت خونخواهی شما را به ما ارزانی دارد ، و در پیروی از شما بیش از آنکه از مصیبتان ، اندوهگین شویم ، از درستی راه و قیامتان بهره بگیریم .^۷

اندوه شاعر در این بیت صادقانه و از سر عاطفه نمایان است :

یا من الطیر والحمام ولا یا
من آل الرسول عند المقام

پرندگان و کبوتران همه در امان اند ، جز خاندان پیامبر که روی امنیت به خود ندیده اند ! و در بیت بعد گوید :

رحمة الله والسلام علیهم
کلما قام قائم الاسلام

رحمت خدا و سلام بر همه آنان باد ، تا آنگاه که اسلام پایدار و برقرار است .

او به یاد قهرمان دشت شهادت ، حسین عزیز ، چنین سوگمندانه ناله سر می دهد :

۱- یا عینی بکی للدی عالمی
منک بدمع مسبل هامل

۲- یا جعد بکیه و لاتسامی

بکاء حق لیس بالباطل

۱- ای دیدگان من ! بر مصیبتی بزرگ بتو تکیه کرده ام ، سیل

اشک جاری کن .

۲- ای جُعدَه ! گریه کن و بیم مدار ، گریه بر حق را به باطل راهی

نیست .

کثیر که خود از متعهدان علوی و متعقدان به فرهنگ قرآنی بود ، باید گام به صحنه نبرد می نهاد ، و درگیر و دار نبرد حق و باطل حاضر می شد .

شاعری چون او جوان که در کشاکش رقابت احزاب و جناح های سیاسی روز ، بر آن بود تا باتکیه بر تقیه ، این سلاح همیشه موفق علویان در جو خفقان و استبداد ، و سود جستن از نقاط ضعف و اختلاف احزاب سیاسی آن روزگار ، در حرکت مکتبی ، دمی جا نماند ، بعید نیست که بنا به تجربه کم و درجی ناشی از تشتت آراء و بیانیتهای سیاسی و عملکرد جناحها ، به نیکی نتواند از عهده تاکتیک تقیه ، بر آید . به همین لحاظ امام باقر این امر را به او یادآوری کرد ، و به او آموخت که در این مقطع آنگونه باید عمل کند که امام علی گفت :

در فتنه ها باید به بچه شترمانی ، نه از شیرت بدوشند و نه بردوشت سوار شوند .

این چپروی و عملزدگی ، بعداً یکبار هم شاعر آزاده ای چون سید حمیری دچار آن شد که بار هنمود امام صادق ، شاعر جوان به خط امامت باز آمد .

نام و نسب شاعر

نام او کثیر بود بروزن امیر ، ولی به لحاظ کوتاهی قدش او را کثیر نامیده‌اند . پدرش عبدالرحمن بن اسود بود ، که بیشتر مورخین به اشتباه عبدالرحمن بن ابی جُمعه گفته‌اند .

به سال ۲۳ هجری در کَلْبَه ، یکی از قراء حجاز بین مکه و مدینه ، بزاد . در جوانی ، شتر و گوسفندان عمویش را می‌چراند ، و هر سال در ، جار ، بازار مدینه در ساحل دریای سرخ ، برای فروش شتر حاضر می‌شد . پس از چندی این شغل را رها کرد و به عطاری پرداخت و در مدینه دکانی برای این کار اختیار کرد . گفته‌اند بسیار کوتاه قد بود و پوست صورتش به سرخی می‌زد . خلقی نیک داشت و از شجاعتی بی‌مانند برخوردار بود . در « اغانی » آمده است که چون خزین گَنانی - که شاعری بلند بالا و نیرومند بود و سوار بر الاغ می‌شد - کثیر را هجو کرد ، او را بالاغش بر زمین غلطاند .^۱

حاضر جوابی و بدیهه گوئی و تیز فهمی و زبان برنده اش را نیز باید برجسارت و شجاعتش افزود .

سیوطی در « المَزهَر » آورده است که ابن ابی الحَق عالم و ناقد و پیشرو علوم ادب ، گفته است که کثیر از بزرگترین شاعران دوره اسلامی است .^۲

در تشیع صریح بود ، و با آنکه مروانیان از مذهبش آگاهی داشتند ، او هیچگاه به ملاحظات سیاسی برمیل آنها نرفت .

ابوالفرج اصفهانی در کتاب «الآغانی» شرح زندگی او را به تفصیل آورده و مواردی که دال بر تشیع و براعت ادبی او تواند بود، بیان کرده است.

بروکلمان در تاریخ ادبیاتش، او را راویۀ جَمیل و پروردهٔ دائی اش بر شمرده، و وفاتش را به سال ۱۰۵ ذکر کرده است.^{۱۱}
دکتر طه حسین در «حَدِيثُ الْأَرْبَعَاءِ»، او را چنین توصیف می کند:
شکی نیست که کثیر، شاعری خوش طبع بود و از آن بهره کافی داشت. من نمی پندارم که محمد بن سلام جَمَحی، به عبث او را با فرزدق و جریر، مقایسه کرده باشد.^{۱۲}

پاره ای از مورخین قدیم و به تبع آنها بعضی از مورخین جدید، به تعصب بر او تهمت های بیجا زده اند. اینگونه تهمت ها گرچه، بیشتر جنبهٔ سیاسی دارد و هیچ شاعر سیاسی علوی از آن در امان نبوده است، ولی گاه از ناآگاهی همین مورخین نیز حکایت می کند.^{۱۳}

در «مُعْجَمُ الشُّعْرَاءِ» آمده است که اهل حجاز، او را شاعر خود می دانستند و کس را بر او برتری نمی دادند.^{۱۴} در «طبقات الشعراء» از، قول یونس بن حبیب نحوی، او را بزرگترین شاعر اسلام ذکر کرده است. حضرت سکینه، دختر امام حسین (ع) او را گاهی از جَمیل، گاهی از نصیب و گاهی از فرزدق، برتر شمرده است.

خصایص ادبی و هنری او

کثیر آخرین شاعر راویه از مکتب شاعران راوی است. این

سلسله از اوس بن حجر، شروع می شود. او راوی جمیل بُئِنَه بود.^{۱۰} این مدرسه را به نام شاعر حکیم، زهیر بن آبی سلمی، مکتب زهیر، نیز نامیده اند.

چون شعر زهیر را با شعر کثیر مقایسه کنیم، به خوبی بر ما روشن می شود که کثیر در روش و اسلوب، متأثر از زهیر است. از خصایص شعری کثیر، وصف تفصیلی و بیان منظم موضوعی، در شعر است. به گونه ای که از موضوعی به سادگی نمی گذرد تا آنکه تمام ابعاد و خصوصیات آنرا با دقت و نظم و به ترتیب برشمارد.^{۱۱} روشن است که استقصای معانی و برشمردن تمام اجزاء و خصوصیات يك موضوع به صورت منظم و مرتب از خصایص «مکتب زهیر» است.

وحدت موضوع در قصیده، نیز قبل از ابن رومی، از جانب عُذریون، چون جمیل و کثیر عزه در شعر رایج شد.^{۱۲} بیشتر قصایدش را در محور طولانی سروده، چنانکه در بحر طویل حدود پنجاه قصیده و هشت قطعه، و در بحر سریع تنها يك قطعه دارد.

در بکار گرفتن الفاظ، مدارا شعارش بر حسب موضوع، گاه به غرابت و گاه به وضوح می چرخد. هر گاه چکامه هایش را در غزل و مدح و فخر و هجا، بررسی کنیم، به خوبی وضوح الفاظ را در بیان معانی ای که بر او بار شده است، در می یابیم. قصاید توصیفی او که به امور طبیعی مربوط می شود، بر محور بداوت دور می زند و الفاظ و کلمات مشکل و دشوار در آن به چشم می خورد،

که گاه لغت نامه هاهم از جوابگوئی ما ناتوانند . ولی در قصاید سیاسی یا اجتماعی او ، هیچگونه تعقید لفظی بکار نرفته است^{۱۸} .

کثیر در مدح ، بر سبک فرزدق و جریر و اخطل می رفت ، و در هجا روش بزرگان دیگر عرب را پی می گرفت . پیوسته از فحش و بدزبانی دوری می کرد ، و از شتم اعراض دیگران بر حذر بود . عیب دشمن را می پوشید و هرگز چون اخطل و جریر در افشای عیوب اصرار نداشت ، و این روش «مکتب عدوی» بود .

رابطه او با رهبری

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» آورده است که کثیر از اصحاب امام باقر علیه السلام بود . روزی امام به او گفت : «تو می پنداری که از شیعیان مائی ، ولی آل مروان را مدح میکنی ؟» کثیر گفت : «من آنها را به سخریه می گیرم و اموالشان را می ستانم»^{۱۹}

سید مرتضی در امالی (الغرر والدرر) آورده که ابو جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام به کثیر گفت : «آیا عبدالملک مروان را مدح کرده ای ؟» او گفت : «من در مدح ، او را به صفت امام الهدی ، پیشوای هدایت ، نیاورده ام (یعنی این صفت را خاص شما میدانم) بلکه او را بالقب شجاع آورده ام ، و شجاع صفت ما است»^{۲۰}

گویند روزی او سواره در راهی که امام باقر (ع) در آن پیاده طی طریق می کرد ، می گذشت . کسی به او گفت : در حالی که امام پیاده می رود تو سواره راه می سپری ؟» کثیر گفت : «امام مرادستور به سوار شدن فرموده است و من سربچی از دستورش را مجاز

نمی دانم».

در دوستی با بنی هاشم و آل علی (ع) صادق بود. بی پیرایه به آنها عشق می ورزید. فرزندان بنی هاشم را، بسیار دوست میداشت و آنها را، پیامبران خردسال می نامید. هرگاه آنها را میدید، این جمله را بر زبان می راند: «جانم فدای پیامبران خردسال باد» بیشتر صله هایش را به اطفال بنی هاشم می بخشید^{۲۱}

در رابطه با مروانیان به توره و ققیه عمل می کرد. مروانیان چون می خواستند از حقیقت کاری از او باخبر شوند. او را به ابوتراب (لقب حضرت امیر) سوگند می دادند. هنگام وفات امام باقر (ع)، جنازه او را تشییع کرد و بر او نماز خواند^{۲۲}

درود خدا نثار همه قرآنیان قربانی ستم تاریخ باد!

منابع:

- ۱- «کثیر عزه، حیات و شعره، احمد الربیع، ص ۱۰۱.
- ۲- «النجوم الزاهرة»، ج ۳، ص ۱۶۶.
- ۳- «نهج البلاغه» خطبه شقیه.
- ۴- «نهج البلاغه» ج ۵، نامه ۴۵.
- ۵- «المستطرف» ج ۱، ص ۶۲.
- ۶- «الآغانی» ج ۹، ص ۱۷، ج ۱ ص ۱۷۷.
- ۷- ترجمه قسمتی از «زیارت عاشورا».
- ۸- کثیر عزه، حیات و شعره.
- ۹- «الآغانی» ج ۱۵، ص ۳۳۲.
- ۱۰- تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، ص ۱۹۰.
- ۱۱- «تاریخ الادب العربی»، کارل بروکلمان، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار ج ۱ ص ۱۹۵.
- ۱۲- «حدیث الاربعاء» طه حسین، ج ۱، ص ۲۸۵.
- ۱۳- «کثیر عزه حیات و شعره» ص ۵۷.
- ۱۴- «معجم الشعراء» مرزبانی، ص ۳۵۱.
- ۱۵- «الشعر والشعراء» ابن قتیبه دینوری، ص ۵۷.
- ۱۶- «کثیر عزه حیات و شعره»، ص ۲۲۱.
- ۱۷- همان مدرك، ص ۲۳۴.
- ۱۸- همان مدرك، ص ۲۳۹.
- ۱۹- «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»، ص ۱۹۰.
- ۲۰- همان مدرك، همان صفحه.
- ۲۱- «حدیث الاربعاء»، ج ۱.
- ۲۲- «کثیر عزه، حیات و شعره» ص ۶۷.

فَرَزْدَق

(۱۱۰ هجری)

گاهی می بینیم که اندوه و خشم ، وفا
و غضب ، گریه و انقلاب در يك قصیده ،
با هم ظهور می کنند ، چنانکه در بسیاری
از قصایدی که شاعران به یاد مصائب
علی و اولادش و دیگر ستمدیده گان
سروده اند ، این حقیقت ، جلوه گری
می کند . جوج جوداق

نام و نسب شاعر

نامش هَمَّام ، و پدرش غالب ، و کنیه اش ابوفراس بود .
سیدمرتضی در امالی «الْفُرُوقُ وَالذُّرُورَةُ» آورده است که فرزدق
برمذهب شیعی بود و به بنی هاشم عشق می ورزید . در آخر عمر از
کارهای ناشایست دست شست و هتک و هجو را ترك گفت ، و
به دین روی آورد . در ایام قبل هم به تمامی از دین برکنار نبود ، و
هرگز امر دین را مهمل نمی شمرد .

ملا عبدالله آفندی در «ریاض العلماء» گوید : ابوفراس شاعر ماهر
معاصر جریر ، معروف به فرزدق ، شاعری شیعی و امامی است .
او همان کسی است که قصیده ای در فضل امام علی بن الحسین «ع»
انشاء کرد . اصحاب رجال او را در شمار یاران امام آورده و از او
به نیکی یاد کرده اند . از بنی دارم بود ، بطنی از قبیله تمیم پدر و نیایش
به مجد و بزرگی شهره بودند . صَعَصَعَهُ جَدُّهُ به نجات دهنده دختران
زنده بگور (مُحْيِي الْمَوُودَاتِ) معروف شد ، گفته اند سیصد و شصت تن
از دختران را از مرگ رهانید . پدرش در آغاز حکومت معاویه
مرد . او با قصیده ای پدر را رثا گفت . و از این تاریخ چون

بنی‌نَهشل را هجو کرده بود، از بیم زیاد بن ابی سفیان!، والی عراق، به بصره گریخت و سرانجام به کوفه آمد. در آنجا نیز از گزند زیاد، در امان نبود. سرانجام به مدینه رفت. پس از چندی مروان بن حکم به فرمانداری آنجا برگزیده شد، و چون فرزددق قبلا او را هجو کرده بود، به دستور مروان از مدینه تبعید شد. فرزددق در راه خروج از مدینه به مکه خبر مرگ زیاد را شنید و از همانجا به عراق برگشت و بی‌هیچ بیمی به زندگی خود ادامه داد.

مقام او در ادبیات عرب

ادیبان عرب از زیبایی تعبیر و تنوع اسلوب او در شگفت‌اند. یونس بن حبیب نحوی گفته است: «اگر شعر فرزددق نبود یک سوم زبان عرب از میان می‌رفت». نظیر همین گفته را نیز ابو عبیده در وصف فرزددق آورده است. جلال الدین سیوطی در «الْمُزْهَر» به نقل از حَمَّی و او از جریر، فرزددق را بزرگترین شاعر اسلام دانسته است. قصیده «میمه» او بلندترین چکامه‌ای است که در آن عاطفه و صداقت موج می‌زند، و روشن‌ترین دفاعی است از کسی درباره بزرگی. به قول دکتر زکی مبارک، شاعر در این قصیده، ستایش و شکر خداوند را با سپاس از خاندان پیامبر مقایسه می‌کند. دوستی آل محمد را دین، و بغضشان را کفر می‌شمارد.

تولد و وفات شاعر:

او به سال ۲۰ هجری در اواخر خلافت عمر در بصره بزاد.

و مرگش را به سال ۱۱۰ یا ۱۱۲ و یا ۱۱۴ هجری ذکر کرده اند .
 عمری طولانی کرده است که به حدود صدسال می رسد .

ارتباط او با ائمه علیهم السلام

گویند پدرش او را پیش امام علی (ع) برد و گفت : این
 شاعر مضر است . امام سفارش کرد تا او را قرآن بیاموزد که از
 شعر برای او بهتر است . گویند پس از آن فرزدق پاهای خود را
 در زنجیر نهاد و سوگند یاد کرد تا قرآن را از بر نکند ، بند از آنها
 نگشاید . در ملاقاتش با امام حسین (ع) ، در جواب سؤال امام در
 باره مردم عراق گفت : « دلهایشان باتو و شمشیرهایشان در خدمت
 بنی امیه است » (قلوب الناس معك وسيوفهم مع بني اميه) .

مورخان نقل کرده اند که به روزگار ولید بن عبد الملك (مروانی) ،
 ولیعهد و برادرش هشام بن عبد الملك به قصد زیارت خانه خدا وارد
 مکه شد ، و به برای طواف گام در مسجد الحرام نهاد . چون خواست
 که حجر الاسود را استلام کند ، فشار جمعیت مانع از این کار شد ،
 ناگزیر برگشت و بر منبری که برایش نصب کرده بودند نشست .
 بزرگان شام جملگی در اطرافش به تماشای مطاف پرداختند . ناگهان
 امام سجاد علی بن الحسین (ع) ، که سیمایش از همه زیباتر و
 لباسش از همه مردان پاکیزه تر بود ، از افق مسجد بدرخشید و به
 مطاف آمد . چون به نزدیک حجر الاسود آمد ، موج جمعیت در
 برابر هیبت و عظمتش کنار رفت و محل را برایش خالی کردند ، تا
 به آسانی دست به حجر بسود و به طواف پرداخت .

تماشای این منظره، موجی از خشم در دل هشام برانگیخت. آتش حسد در درونش شعله کشید. یکی از بزرگان شام با حیرت گفت: این کیست که اینگونه مردم از او تجلیل می کنند؟ هشام در حالی که امام را نیکو می شناخت به تجاهل پاسخ داد و گفت او را نمی شناسم!

روح حساس فرزدد از این حقکشی بیازرد، و آتش غیرت از درونش شعله کشید، و حربۀ سخن و تازیانه شعر به هوا رفت، و در جواب آن مرد، آن چکامه بلند را بسرود، و سیل سخن را از منبع دل به قدرت ایمان سرازیر کرد. چون شعر به پایان رسید، هشام به او گفت: چرا تاکنون در مدح ما چنین شعری نسرودی. فرزدد جواب داد: جدی به مانند جد او، و پدری هم شأن پدر او، و مادری به پاکیزگی گوهر مادر او بیاور، تا تو را نیز چون او بستایم.

هشام پس از این واقعه نام فرزدد را از دفتر جواثر ستردو در سرزمین «عُصفان» بین مکه و مدینه او را به زندان انداخت. چون خبر به امام سجاد (ع)، رسید، دوازده هزار درهم، به رسم صلّه، برای او فرستاد. فرزدد نستاند و گفت: «من ترا به خاطر خدای متعال ستودم نه برای بخشش». امام پیام فرستاد که: «ما اهل بیت چون چیزی به کسی بخشیم از او باز نخواهیم گرفت».

می دانیم که ستایش او از پیامبر و آل، جز صدق و اخلاص او به این خاندان از چیز دیگر حکایت نمی کند. زیرا اگر حسان

بن ثابت به روزگاری می زیست که شعر و شاعری و سخن از پیامبر و خاندانش گفتن، کمتر در دسر داشت، ولی روزگار فرزدق سوای آن زمان و موقعیت بود. سخن از خاندان پیامبر و علی، جز محرومیت و زندان و شکنجه چیزی بدنبال نداشت، و جز برخشم و کین بنی امیه نسبت به شاعر نمی افزود و اینجاست که شجاعت و صداقت شاعری چون او به خوبی آشکار می شود. و تازیانه سخن به هوا می رود و در آنجا که طاغوت بر منبر تکبر، به تجاهل می پردازد محکم بر سرش فرود آید، آنچنان محکم، که فرصت واکنش را از او می گیرد. و این همه نیست مگر به ایمان و تعهد و مسئولیت. و کیست که نداند چرا دعبل چهل سال چوبه دارش را بدوش می کشد، و عَمْرُوبِی حَمِق سرش بر نیزه می رود و میثم تمار بر بالای درخت مثله می شود، و حُجْر در مَرَج عَذَاء به خون می غلطد، و کُمَیْت بن زید اسدی را به شمشیر شکم می درند، و فرزدق به زندان می رود، و زید بن علی هفت سال بر بالای دار می ماند، و عَمَّار یاسر، این پیر نود ساله، این بیدار دل (ابو یَقْظان) در صفین به دست گروه باغی شهید می شود. آری کیست که نداند شهادت اینان بیش از همه، حاجتی است بر درستی و حقانیت مکتب اسلام. و اکنون پس از چهارده قرن، پس از آن منادیان آزادی، فرزند برومند آن سلاله پاك، شورشگر پر خروش، سرخیل مستضعان تاریخ، ورائد کاروان نجات و هدایت، آن قائد قیامگر قم، امام خمینی، روحی فدا، بارگران این مبارزه چهارده قرنه را در خط توحید بدوش می کشد، و درود بر او باد!

واینک این قصیده (میمیه) فرزددق، در فضایل امام سجاده (ع)، با ترجمه آن، که به دستانداران مکتب علوی تقدیم می شود.

توضیح: ترجمه ای را که می آوریم از آقای صدر بلاغی در مقدمه صحیفه سجاده، گرفته ایم. از سابقه و تقدم ایشان در این کار که بگذریم، مزایائی چشمگیر در ترجمه قصیده ملاحظه شد، دریغمان آمد از آن بگذریم، و خود جداگانه به ترجمه ای دیگر دست بزنیم.

متن قصیده

- ۱- یاساللی این الجود و الکریم
عندی بیان اذا طابه قدموا
- ۲- هذا الذی تعرف البطحاء وطاته
والبیت يعرفه و الحل و الحرم
- ۳- هذا ابن خیر عباد الله کلهم
هذا التقی النقی الطاهر العلم
- ۴- هذا الذی احمد المختار والده
صلی علیه الهی ماجری القلم
- ۵- لو یعلم الرکن من قد جاء یلثمه
لخر یلثم منه ما وطا القدم
- ۶- هذا علی رسول الله والده
امست بنور هداه تهتدی الامم
- ۷- هذا الذی عمه الطیار جعفر والـ
مقتول حمزة لیث حبه قسم
- ۸- هذا ابن سیده النسوان فاطمة
و ابن الوصی الذی فی سیفه نغم

- ٩- اذا راته قریش قال قائلها
الى مكارم هذا ينتهى الكرم
- ١٠- يكاد يمسكه عرفان راحته
ركن الحطيم اذا ما جاء يستلم
- ١١- وليس قولك من هذا بضائره
العرب تعرف من انكرت والعجم
- ١٢- ينمى الى ذروة العز التى قصرت
عن نيلها عرب الاسلام والعجم
- ١٣- يغضى حياء و يغضى من مهايته
فلا يكلم الا حين يتسم
- ١٤- ينشق ثوب الدجى عن نور غرته
كالشمس ينجلب عن اشراقها القتم
- ١٥- ما قال لا قط الا فى تشهده
لولا التشهد كانت لاؤه نعم
- ١٦- مشتقة من رسول الله نبعته
طابت عناصره والخييم والشييم
- ١٧- حمال اثقال اقوام اذا فدحوا
حلوا الشمائل تحلو عنده نعم
- ١٨- هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله
بجده انبياء الله قد ختموا
- ١٩- الله فضله قدما و شرفه
جرى بذاك له فى لوحه القلم
- ٢٠- من جده دان فضل الانبياء له
و فضل امته دانت له الامم
- ٢١- عم البرية بالاحسان فانقشعت
عنها العماية والاملاق والظلم

- ٢٢- كلتايديه غياث عم نفعهما
يستوكفان و لايعروهما العدم
- ٢٣- سهل الخليفة لاتخشي بواذره
يزيده الخصلتان الحلم والكرم
- ٢٤- لا يخلف الوعد ميمون نقيبته
رحب الفناء اريب حين يعترم
- ٢٥- من معشر حبهم دين وبغضهم
كفر وقريهم منجى و معتصم
- ٢٦- يستدفع السوء و البلوى بحبهم
ويستزاد به الاحسان والنعيم
- ٢٧- مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
فى كل فرض ومختوم به الكلم
- ٢٨- ان عداهل التقى كانوا ائمتهم
او قيل من خير اهل الارض قيل هم
- ٢٩- لا يستطيع جواد بعد غايتهم
ولا يدانيهم قوم و ان كرموا
- ٣٠- هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت
والاسد اسد الشرى والباس محتدم
- ٣١- يابى لهم ان يحل الذم ساحتهم
خيم كريم وايدبالندى هضم
- ٣٢- لا يقبض العسر بسطا من اكفهم
سيان ذلك ان اثروا وان عدموا
- ٤٣- اى القبائل ليست فى رقابهم
لاولوية هذا اوله نعم
- ٣٤- من يعرف الله يعرف اولية ذا
فالدين من بيت هذا ناله الامم

- ۳۵- بیوتهم من قریش یستضاء بها
فی النابتات وعندالحکم از حکموا
- ۳۶- فجده من قریش فی ارومتها
محمد و علی بعده علم
- ۳۷- بدرله شاهد والشعب من احد
والخندقان و يوم الفتح قد علموا
- ۳۸- وخیبر و حنین یشهدان له
و فی قریضة يوم صیلم قتم
- ۳۹- مواطن قد علت فی کل نائبة
علی الصحابه لم اکتم کما کتموا

ترجمه قصیده

- ۱- ای که مرا از سرمنزل جود و کرم همی پرسی، مرا از نشان آن سخنی است که چون جویندگانش فرا رسند باز خواهم گفت .
- ۲- این - که تو او را نمی شناسی - همان کسی است که سرزمین «بطحا» جای گامهایش را می شناسد، و کعبه و حل و حرم در شناسائیش همدم و همقدمند .
- ۳- این، بهترین بندگان خدا است، این، همان شخصیت منزّه از هر آلودگی و رذیلت، و پیراسته از هر عیب و علت، و مبرا از هر ندمت و منقصت و کوه بلند علم و فضیلت، و نور افکن عظیم هدایتست .
- ۴- این، کسی است که «احمد مختار» پدر اوست، که تا هر زمان قلم قضا بر لوح قدر بگرددش باشد، درود و رحمت خدا بر روان او روان باد .
- ۵- اگر «رکن» بداند که کدامین کس به وسیدنش گام فرانهادد، هر آینه فرو خواهد افتاد، تا جای پای او را بوسه باران سازد .
- ۶- این همان «علی» است که پدرش پیامبر خداست، همان پیامبر که اقوام و امم در پرتو هدایت او رهسپار سرمنزل هدایت

گشته اند .

۷- این همان کسی است که «جعفر طیار» و «حمزه شهید» اعمام اویند حمزه همان قهرمان نامدار و هژبر دشمن شکاری که محبتش را با جان و وجدان هر انسان آزاده پیوندی دقیق و پیمانی وثیق است .

۸- این، فرزند فاطمه، سرور بانوان جهانست، و پسر پاکیزه گوهر وصی پیامبر است که آتش قهر و شعله انتقام خدا از زبانه تیغ بیدریغش همی درخشد .

۹- هر زمان که قبائل قریش به سوی او بنگرند، شعرا و خطبای ایشان به مدح و ثنایش زبان همی گشایند، و بی اختیار اذعان و اقراری کنند که : هر گونه جود و احسان به او همی پیوند و کاروان کرم در منزلگاه مکارم او رخت همی کشاند .

۱۰- جود و عطای کف بخشای او چنان است که چون به آهنگ دست سودن بر رکن « حطیم » گام فرا نهد، گوئی که رکن می خواهد تا او را نزد خود نگاهدارد و از جود و عطایش برخوردار گردد !

۱۱- اینکه تو گفتی «این کیست؟» رونق عظمت و جلوه جلال و شکوه شخصیت او را فرو نمی کاهد، زیرا آن کس را که تو نمی شناسی عرب و عجم از رسیدن آن فرو مانده و به زانو در آمده اند .

۱۳- او از فرط آزر، دیدگان فرو می پوشد، و حاضران حضرتش تحت تأثیر هیبت و عظمتش دیدگان فرو می پوشند، و جز به هنگامی که لب به تبسم بگشاید، سخنی در حضور او بر زبان نمی آید .

۱۴- پرده های ظلمت از برابر نور جبین و فروغ ظلمتش شکافته می شود، همانند خورشید که از درخشیدن طبقات فشرده «مه» پراکنده می گردد .

۱۵- او نیازمندان و خواهش سائلان را - همیشه - با چهره گشوده و منطق مثبت استقبال کرده است، و هیچگاه، جز به هنگام «تشهد» کلمه «لا» بر زبان نرانده است و اگر ذکر تشهد

نمی بود «لای» اونیز «نعم» همی بود.

۱۶- شاخه نیرومند شخصیت او از پیکره شخصیت پیامبر (ص) بردمیده است، ازاینرو عناصر وجودش و اخلاق و سجایایش پاک و پاکیزه است.

۱۷- اوبدوش کشنده بارمشکلات اقوامی است، که زیر سنگینی آن بار بزانو درآمده اند، چنانکه خوئی ستوده و روئی گشوده دارد، و اعلام پذیرش حوائج مستمندان در مذاق جانش شیرین و خوشایند است.

۱۸- این، فرزند «فاطمه» است. اگر او را نمی شناسی، او کسی است که پیامبران خدا به جد امجدش ختم شده اند و طغرای رسالتهای آسمان بنام پربرکت او حسن ختام و زیبایی فرجام یافته است.

۱۹- خدای او را برتری داده، و تشریف بخشیده، و قلم قضا، در تحقیق این مشیت بر لوح قدر روان گشته است.

۲۰- این، فرزند کسی است که فضل پیامبران دون فضل اوست، و فضل امتهاشان دون فضل امت اوست.

۲۱- خورشید فروزان احسان او، گرمی و روشنی برهمگان افشانده و از اینرو در برابر اشعه نیرومندش، تاریکی لجاج و ضلال از فضای اندیشه و دل گمراهان و ظلمت فقر از محیط زندگی مستمندان، و تیرگی ستم از آفاق حیات ستمزدگان، رخت بر بسته و به یکسو رفته است.

۲۲- هر دو دستش ابری فیاض و رحمت گستر است، که رگبار فیض فرو می بارد، و ماده جود و عطایش - هیچگاه کاستی نمیپذیرد

۲۳- خوئی نرم و سازگار دارد، و مردمان، هر زمان از حدت خشمش در امانند، و همیشه دو خصلت حلم و کرم جوانب شخصیت او را همی آریند.

۲۴- هیچگاه خلف وعده نمی کند، و نهادش آمیخته با خیر و طبیعتش سرشته با یمن و برکت است، و سیاحت کرمش برای واردین آماده، و خوان احسانش پیش روی و افدین نهاد است، و چون با شدت و صعوبتی روبرو شود، خردمند و حاذق و

چاره‌جوی و بصیر است .

۲۵- او از گروهی است که دوستیشان دین است، و دشمنیشان کفر است، و قرب جوارشان ساحل نجات و پناهگاه امن و امان است.

۲۶- ناگواریها و گرفتاریها به یمن محبتشان دفع می‌شود، و احسان نعمتها ببرکت آن محبت فزونی همی گیرد .

۲۷- پس از نام خدا، نام ایشان بر همگان مقدم است، و هر کلام بنام ایشان زیب فرجام و حسن ختام همی پذیرد .

۲۸- اگر اهل تقوی شمرده شوند ، ایشان پیشوایان باشند، و اگر از بهترین اهل زمین باز پرسند، نام ایشان بمیان همی آید.

۲۹- هیچ بخشایگر به قلۀ کرم و منتهای جود ایشان نمی‌رسد، و هیچ قوم، بهر پایه از کرم که باشد، قدرت همسری و همسنگی ایشان ندارد .

۳۰- بزرگان این خاندان بروز گارسختی و قحط سالی باران رحمتند و بهنگام اشتعال جنگ شیران بیشه شجاعند .

۳۱- خوی بزرگواری و دستهای بخشای ایشان مانع از آنست که نکوهش و مذمت در ساحت مجد و عظمتشان فرو دآید .

۳۲- عسر معیشت و سختی زندگی ، دستهای بخشایشان را از جود و عطا نمی‌بندد ، و این گشوده دستی در هر دو حالت توانگری و درویشی، برای ایشان یکسانست .

۳۳- کدامین قبیله از قبایل بشر است که از نیاکان این شخصیت عظیم، یا از خود این شخص کریم، متنی و نعمتی بر ذمه خود نداشته باشد.

۳۴- هر که خدا را بشناسد - بحکم ضرورت - نیاکان این امام را همی شناسد، زیرا مردم جهان دین خدا را از خانه او بدست آورده و در پرتو هدایت این خاندان از کفر و شرک رسته‌اند.

۳۵- در تاریکیهای مصائب و مشکلات و ظلمات مشاجرات و منازعات، تنها خانه این خاندان در میان خانه‌های قریش است، که نور امید در برابر دیدگان امیدوار همی افشاند، و به حل مشکلات و فصل خصومات مردمان همت همی گمارد.

۳۶- زیرا محمد(ص) جد امجدش نشان عظمت و جلالت، و جد

دیگرش علی «ع» مظهر قدرت و شجاعت است .

۳۷- میدان کارزار «بدر» و دره «أحد» و صحنهٔ پر اضطراب جنگ
«احزاب»، گواه فداکاری و جانفشانی اوست، و سرگذشت
روزیروز فتح مکه برای دوست و دشمن معلوم و مفهوم است.

۳۸- و عرصهٔ معركة «خیبر» و «حنین» ، دو شاهد دلیری و
سلحشوری اویند ، و در کنار دره های نیرومند و قلاع بلند
یهود «بنی قریظه»، روز وحشتناك تاريك و دشواری هست،
که از قوت قلب و نیروی ایمان و زور بازوی او باز میگوید.

۳۹- این صحنه های پرهیجان ، پایگاههایی است که در برابر هر يك
از حوادث و نوائبش چاره کار و تدبیر کارزار از دسترس
«صحابه» بیرون بوده است . و این حقیقتی است که من آنرا
- به مانند اهل حق و حمیت و حسد و عصبيت در پردهٔ لجاج
و عناد جاهلیت پوشیده نداشته ام .

منابع:

- ١- «وفيات الاعيان» ، ج ٣ ، ص ١٤٢ .
- ٢- «تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام» ، ص ١٨٦ - ١٨٧ .
- ٣- «الآغانى» ، ج ١٩ ، ص ٢ و ٤٨ .
- ٤- «طبرى» ، ج ٢ ، ص ٩٤ - ١٠٨ .
- ٥- «المدائح النبوية فى الادب العربى» ، زكى مبارك ، ص ٥٣-٥٦ .
- ٦- «ابوالشهداء» ، الحسين بن على ، عباس محمود العقاد ، ص ٧٣ .
- ٧- مقدمة «صحيفة سجادية» ، صدر بلاغى .

کُفایت بن زید اَسَدی

(۱۲۶ هجری)

بنی امیه را هرجا هستند بگو ، اگر چه
از شمشیر و نیزه‌هایشان بیمناک باشی ،
خداوند ، گرسنه کنده‌ر که را شما سیر
کردید و سیر کند آنرا که شما گرسنه
گردانیدید !
کهیت

کمیت بن زید اسدی (شهید به سال ۱۲۶) از لحاظ نسب به مضر بن نزار بن عدنان می پیوندد. لغوی بود و به علم ایام عرب آشنائی داشت. از شاعران قرن نخستین و دهه های آغاز قرن دوم هجری بود، که در روزگار امویان و در سال شهادت امام حسین دیده به جهان گشود. و به گناه خلافت مروان به سال ۱۲۶ هجری شهید شد^۲. به جانبداری از تشیع زبانزد و در دفاع از آن همواره در تلاش بود.

در شهرت، بدان درجه گام نهاده بود که گفته اند: «انتساب کمیت به بنی اسد^۳ برای آنان افتخاری است کافی و درخور اعتنا، اگر نخواهند به فخر دیگر پردازند.

ابو عَکْرَمَه صَبْئی گفته است: «اگر شعر کمیت نبود، زبان عرب ترجمان نمی یافت و بیان به ابهام می رفت.»

اهل قبیله اش گفته اند: «از برکت دعای پیامبر در حق کمیت و قبیله، او پیوسته ما را خیر و برکت می رسیده است.»

اخلاق و صفات شاعر

کمیت در کودکی بسیار زیرک بود. تاریخ ادب نویسان

برآیند : که هیچکس چون کمیت از دانش انساب و مناقب عرب ، در خود جمع ندارد. وی ده خصلت نیکو داشته است : ۱- خدا بنی اسد بوده است . ۲- فقیه شیعه بوده است . ۳- حافظ قرآن بوده است . ۴- خطرا خوش می نوشته است . ۵- در نسب شناسی تسلط داشته است . ۶- متکلم و آشنا به علم اعتقادات و استدلال دینی بوده است . (نخستین کسی که در شیعه باب جدل گشود ، اوست) ۷- تیراندازی ماهر بوده ، و در بنی اسد همتا نداشته است . ۸- سواری چابک بوده است . ۹- شجاعتی بی مانند داشته است . ۱۰- بی اندازه سخاوتمند و متدین بوده است .^۱

چون کمیت خالد بن عبدالله قسری فرماندار کوفه و بصره و یکی از مهره های اصلی باند اموی را هجو کرد و نکوهید ، خشم انتقامش را شعله ور ساخت ، از اینرو خالد کنیزکی را برانگیخت تا اشعار انتقاد آمیز کمیت را با آهنگ خوش ، پیش هشام بن عبدالملک بخواند . خود نیز گزارشی از کمیت تهیه کرد و برای هشام فرستاد . قصیده در اصل ، در رثای زید بن علی و فرزند او ، دوتن از رهبران انقلاب علوی بود ، که در آن ، خاندان پیامبر و انقلابیون مدح ، و باند اموی نکوهش و هجو شده بودند . هشام چون از جریان امر آگاه شد به خالد نوشت ، که : « زبان و دستان کمیت را قطع کن » . پس از صدور حکم ، خانه شاعر به محاصره درآمد و تحقیقات دامنه داری جهت کسب اطلاعات پیرامون رابطه او با انقلابیون و رهبری انقلاب ، شروع شد . سرانجام کمیت دستگیر و راهی زندان شد .

پس از مدتی ، همسرش حُبَیج که از بانوان طرفدار مکتب علی و از زنان انقلابی عصر خویش بود وارد زندان شد و طبق نقشه‌ای که قبلاتوسط ابان بن یزید بَجَلی ، یکی از دوستان کمیت ، طرح شده بود ، کمیت توانست بپوشیدن لباس او ، خود را از خطر مرگ حتمی نجات دهد . شاعر این واقعه را چنین توصیف می کند :

**علی ثیاب الغانیات وتحتها
عزیمه امر أشبهت سلة النصل**

در حالی از زندان خارج شدم که برتن لباس زنان داشتم ،
و در زیر آن ، اراده‌ای به برندگی شمشیر آهخته .

پس از فرار از زندان مدتها متواری شد .

اگر بلوک بندیهای سیاسی روزگار شاعر را به دقت بررسی کنیم ، به فراست درمی یابیم که شاعر نیک توانست از اختلافات فکری و گروهی و جبهه بندیهای سیاسی که صرفاً برای مقام و منصب ، دامنگیر جاه طلبان روزگارش شده بود ، سودها برگیرد . چقدر غیر منصفانه قضاوت کرده آنکه گفته است : پاره‌ای از هاشمیات کمیت به تحریک و تشویق عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب سروده شده و در این میان خالد بن عبدالله قسری نیز - که تنها می خواست در مقابل بلوک های اموی و عباسی و هاشمی ، بلوک یمنی را قوت بخشد و بدان چهره و اعتبار سیاسی دهد - سهیم بوده است^۱. حال آنکه به نقل ابوالفرج اصفهانی در « الاغانی » ، کمیت در محاجه های شعری ، بیشتر به زبان همان عصر و به حربه همان

زمان متوسل می شده است. چون شاعری از یمن هاشمیان راهجو می کند، برای کمیت بهتر از آن چه بود تاهمان هجویه راقاطعانه با همان شیوه معمول زمان پاسخ گوید، و هم حساسیت خاص بنی امیه و یمنیان را نسبت به خود برنینگیزد برای شاعری چون او که خائفاً مترقباً (در حال ترس و گریز) می زیسته، بهترین شیوه مبارزه، انتخاب همین تاکتیک بوده است. این است موضوع، نه آنکه دکتر داود سلوم گفته است.^۶

ارتباط او با رهبری انقلاب، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، و همکاری مداوم او با انقلابیون، چون زید بن علی و فرزندش در سه جبهه سیاسی - نظامی - ایدئولوژیکی، زندگی اش را از حوصله یک حیات معمولی خارج کرده بود. به همین علت یاشبانگهان - دور از چشم دشمن - در مدینه با امام بود، و یا در راه نشر پیام انقلاب، و یا در زندان، و یا در نبرد فکری با جناحهای رقیب مدعی رهبری امت، و یا سرانجام با اشاره و رمز (أَخْرُجْ مَعْنَايَا أَعْيُنُكُمْ) ^۷ به سوی جبهه نبرد فرا خوانده می شد. اگر چه موفق نشد پای در میدان نبرد نهد و بازید بن علی همگام مبارزه کند.

ارتباط شاعر با رهبری انقلاب

مورخان نوشته اند: در ایام تشریق کمیت بر امام صادق وارد شد و گفت، فدایت شوم، شعری در قدردانی از شما آل محمد گفته ام، اگر اجازه فرمائید در محضرتان قرائت کنم. امام فرمود:

کمیت در این روزهای خاص خدا را به یاد آر . کمیت دوباره سؤال را تکرار کرد ، سرانجام امام اجازه قرائت داد و خانواده را برای استماع گرد آورد. چون کمیت شعر را برخواند ، خانواده امام به گریه افتادند ، و امام دستان نیایش به آسمان برداشت ، و چنین گفت :

اللهم اغفر للکمیت .

خدایا کمیت را ببامرز.

نوشته اند : روزی کمیت به محضر امام باقر وارد شد ، امام هدیه ای همراه لباس به او داد ، کمیت گفت : « سوگند به خدا من شما را به خاطر مسائل دنیوی انتخاب نکرده ام . اگر چنین می خواستم به کسانی روی می آوردم که مال دنیا در چنگ دارند ، بلکه شما را به ملاحظه ارزشهای عالی انسانی و دینی برگزیده ام از اینرو لباس شما را که نمونه ای از معیار انتخاب شماست ، برمی گزینم » صاعِد مولای کمیت گفته است که با کمیت به محضر امام سجاد وارد شدیم ، کمیت به امام گفت : « شعری در مورد شما گفته ام و می خواهم وسیله تقریبی پیش پیامبر باشد » آنگاه قصیده میمیه :

من لقلب متیم مستهام^۱

را تا آخر بخواند . چون قصیده به پایان رسید ، امام فرمود : « ما پاداش تو را نتوانیم داد ، امید است که خداوند به تو پاداش دهد » .

کمیت گفت : « می خواهم بعضی از لباسهایی که بدن تنان را لمس

کرده به من عطا فرمائید .» امام پاره‌ای از لباسهایش را به او داد و در حق او چنین دعا کرد :

خدایا ، کمیت نسبت به خاندان پیامبر نیک انجام وظیفه کرد ، آنگاه که اغلب از اینکار بخل ورزیدند و تن زدند . آنچه از حق را که دیگران پوشیده داشتند ، او آشکار کرد . خدایا به او زندگی سعادت‌مند ببخش و شهیدش بمیران و جزای نیکش ده که ما از پاداش او ناتوانیم^۱ .

کمیت بعدها گفت : « پیوسته از برکت این دعا بهره‌مند بودم »

شهادت شاعر

لشکریان یوسف بن عمر که نسبت به خالد قسری تعصب می‌ورزیدند (البته با تحریک امویان) سرانجام کمیت را شهید کردند . از پسرش مُسْتَهْل بن کمیت نقل کرده‌اند که هنگام مرگ بر بالین پدرش حاضر بود ، در حالیکه جان تسلیم می‌کرد چشم گشود و سه بار گفت :

« اللهم آل محمد ! اللهم آل محمد ! اللهم آل محمد ! و سپس

جان سپرد^۲ .

هاشمیات کمیت

هاشمیات کمیت ، یا بهتر بگوئیم اشعار سیاسی - اجتماعی او ، که انعکاس وسیعی در جو غالب و مسموم دوران سانسور و اختناق امویان ، به وجود آورد ، هفت چکامه است در موضوعات زیر :

بررسی انقلاب‌های اصیل اسلامی ،
 معرفی پیامبر و خاندان علی از نو ،
 ارزیابی و یادآوری از انقلابیون شیعی ، چون زید بن علی
 و حسین بن زید ،

طرح حکومت عدل اسلامی در زبان شعر ،
 برشمردن فجایع بنی امیه و اثبات بی‌لیاقتی آنها در رهبری
 مسلمانان ،

افشاگری همه‌جانبه و معرفی اسلام راستین .
 آنچه بیش از هر چیز در هاشمیات بچشم می‌خورد : تکیه بر
 توزیع عادلانه ثروت بر اساس اسلام و مساوات کامل اسلامی است .
 این مطالب زمانی به همت کمیت در قامت شعر قد می‌کشید ،
 که اختناق و بدآموزی بنی‌امیه علیه خاندان پیامبر و چپاول اموال
 عمومی به وسیله حکومت اموی به اوج خود رسیده بود . طبیعی
 بود که در چنین فشار و خفقانی نطفه‌های پنهانی مبارزه هم بسته
 شود ، و نیروهای مبارز به اشکال مختلف با نظام طاغوت به ستیز
 برخیزند .

انقلابهای پیاپی علوی از سال ۴۱ هجری به بعد ، چه در شکل
 سیاسی و چه در شکل فرهنگی و یا نظامی ، نتیجه طبیعی و مولود
 منطقی چنین عملکردی بود . گفتیم که کمیت در رابطه با انقلابهای
 علوی بود و هم در ارتباط بارهبری انقلاب و امامت امت ، پس باید ،
 با تکیه بر سوابق ادبی و نفوذ کلامی ، به عنوان سخنگوی انقلاب ،
 آرمان و اهداف انقلاب را در سطحی گسترده در میان امت منعکس

کند ، تا بتواند بین هسته مرکزی رهبری (امام) و پایگاه انقلاب یعنی ناس ، بررغم فشارهای پلیسی اموی پلی بزند . شرایط زمانی و مناسبات جغرافیائی عربستان ایجاب می کرد تابترین وسیله مؤثر در انجام مهم ، بکار گرفته شود . باتوجه به نقش شعر در عرب و پیوند سنتی آن با بافت حیاتی مردم ، ضرورتاً می بایست به عنوان تنها وسیله مطلوب ارتباط جمعی بکار گرفته شود . این بود که کمیت شعر را برگزیده بود . و این خود آغاز دوره ای بود که ادب سیاسی یا متعهد ، با کمیت پس از مدتی کوتاه پا به عرصه حیات می نهاد . بنی امیه شعر را از تعهد به ابتذال برده و صحنه های نقش - آفرینی اجتماعی را از آن بازستانده بودند . سیاست مطلوب آنها شعر را در موضوعات تفننی و تغزل بی محتوا - که نه پیامی داشت و نه رسالتی - سخت مهار کرده بود . مقایسه ای بین اشعار حَسَّان بن ثابت و هنده با اشعار اَخلَک و جَریر شاهی است بر صحت این ادعا . اینجاست که نقطه شروعی در ادب پیدامی شود ، و مسائلی بی سابقه از پیش ، در مجموعه ای به نام «هاشمیات» ، با کمیت پا به صحنه زندگی می گذارد .

حکومت اموی به محض آنکه از نشر هاشمیات آگاه شد ، به سرعت و شدت تمام به جمع آوری آن پرداخت ، و اَصَمَعی یکی از وابستگان دستگاه خود را مأمور سانسور کرد . نیز برای خنثی کردن اثر اجتماعی هاشمیات و بدنام کردن شخصیت شاعر ، دست به پراکندن اراجیف و باطیل زد باشد ، که تا با آن بتواند از رشد و آگاهی مردم جلوگیری کند و هم پیام آوران آزادی و

عدالت را بدنام جلوه دهد .

انعکاس هاشمیات تا آن اندازه گسترده و فراگیر شد که حتی در عصر عباسیان ، ادیب نامدار و لغوی شهید شیعی «ابن سِکِیت» ، جان برسر حفظ آن نهاد . چه او یکبار دیگر هاشمیات سانسور شده دستگاه حاکم را کامل کرد و به اصل برگرداند و آنچه را اصمعی حذف کرده بود دوباره در متن اشعار جای داد . بعدها باز مینه سازهای قبلی و در ظاهر به جرم صراحت لهجه ، در حضور خلیفه ، ابن سکیت را شهید کردند . آری همانگونه که کمیت در هاشمیات گفته بود ،^{۱۲} «عشقی در دل نهان داشت که ، جدای از تمام عشقهای معمول روزگار ، نه باماهرویان کار داشت و نه مه پیکران رامی شناخت ، بلکه عشق سینه گداز او به سوی خاندان بنی هاشم ، شاخه های درخت آزادی و انسانیت شعله می کشید . و همین شعله ها بود که در خرمن هستی طاغوتیان روزگار در گرفته بود .

قصیده بایه

از قصاید مشهور هاشمیات ، قصیده بایه است ، ۱۴۰ بیت . اینک چند بیت از آن قصیده والا و فریاد بزرگ حق و عدالت را با ترجمه استاد محمد رضا حکیمی در اینجا می آوریم .

۱- طربت و ما شوقاً الی البیض اطرب

ولا نبأ منی ، و ذوالشیب یلعب

۲- ولم یلهنی دار ولا رسم منزل

ولم یتطربنی بنان مخضب

- ۳- ولا السانحات البارحات عشیة
امر سلیم القرن ام مراعضب
- ۴- ولكن الى اهل الفضائل والتقى
و خير بنی حواء والخیر یطلب
- ۵- الى النفر البیض الذین بحبهم
الى الله فیما نالنی اتقرب
- ۶- بنی هاشم رهط النبی فانی
بهم ولهم ارضی مراراً واغضب
- ۷- فمالی الا آل احمد شیعة
و مالی الامشعب الحق مشعب
- ۸- وقالوا ترابی هو اه وراه
بذلك ادعی فیهم والقب
- ۹- الم ترنی من حب آل محمد
اروح واغدو خائفاً اتقرب
- ۱۰- فان هی لم تصلح لحدی سواهم
فان ذوی القربی احق و اوجب

- ۱- جانم از شور و شادی آکنده است ، اما نه از وصل سیمین
بدنان ، و نه از سربازیچه ، که سالخوردهگان را با بازیچه
کاری نیست .
- ۲- همچنین مرا آثار دیار و بار دل مشغول نساخته است ،
و نه انگشتان حنا بسته دخترکان زیبا .
- ۳- حوادث گران شبهای حادثه خیز نیز مرا
مشغول نمی دارد ، هر گونه که آن حوادث پیش آید و بگذرد .
- ۴- پس من شیفته چهام ، شیفته خاندان فضیلت
و تقوا ، شیفته بهترین فرزندان آدم و حوا .
- ۵- آن گروه فرشته گون پاک که همواره
محبت آنان در هر چیز ، وسیله قرب به درگاه خدا قرار می دهد .

۶- بنی هاشم ، خاندان پیامبر ، همانان که من
ایشان را به پیشوایی برگزیده‌ام ، و پیوسته
در دفاع از مقام والای آنان درگیر و خشمگین می‌شوم .

۷- من فقط و فقط پیرو آل محمدم ، و تنها و تنها
راهسیر راه روشن حقم .

۸- مخالفان مرا « ابوترابی » لقب
داده‌اند ، یعنی که عاشق و پیرو ابو ترابم علی ،
و می‌پندارند که این برای من سرزنش است .

۹- آری ، من اینچنینم ، منم که از عشق آل محمد ،
و شیفتگی به حکومت حق و عادل آنان ، شب و روز
باجباران درگیرم و در حال جنگ و گریز .

۱۰- حکومت اسلامی و جانشینی محمد ، جز در نزد آل محمد
- که شایستگانند - نمی‌تواند باشد . زیرا که آن کس
که به پیامبر نزدیک است و دست پرورده او باید راه
او را ادامه دهد ، نه دیگری .

منابع :

- ۱- آشنائی با وقایع و حوادثی را که در عرب اتفاق می افتاده، با ضبط تاریخ دقیق آن، علم ایام عرب گویند.
- ۲- برای توضیح بیشتر به کتاب «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۶، ص ۳۵۹ و «الکامل فی التاریخ»، ابن اثیر، ج ۵، ص ۳۲۰ رجوع شود.
- ۳- قبیله شاعر.
- ۴- «شرح الهاشمیات» للشاعر الشهير الکمیت بن زید الاسدی، محمد محمود الرافعی، مقدمه ص ۱۶.
- ۵- «طبقات الشعراء»، ابن السلام الجمحی، ص ۲۶۸.
- ۶- نظری است از دکتر داود سلوم در مقدمه کتاب «شعر الکمیت بن زید الاسدی».
- ۷- رجوع شود به «الآغانی»، ج ۱۶، ص ۳۵۶.
- ۸- «الآغانی»، ج ۱۶، ص ۳۵۴. معنی جمله اینست: «ای کسی که در چشمانت کم سوئی است هان، زمان فرارسید به سویمان بشتاب»، رمزی بوده است که بین انقلابیون و زید به عنوان فن مخفیکاری رعایت می شده است.
- ۹- نخستین قصیده از هفت قصیده هاشمیات است.
- ۱۰- «شرح الهاشمیات»، محمد محمود الرافعی، مقدمه ص ۱۹.
- ۱۱- همان مدرک مقدمه، ص ۲۰.
- ۱۲- مضمونی از قصیده نخستین از هاشمیات با این مطلع:
من لقب متیم مستهام - غیر ما صیوة ولا احلام.

سید حمیری

(۱۷۳ هجری)

هر کس فضیلتی از علی «ع» بیاورد که
در باره آن شعری نگفته باشم . يك دينار
بگیرد !
سید حمیری

در سلسله نسب او بین مورخان اختلاف است . مؤلف « اغانی » او را چنین معرفی می کند: « اسماعیل پسر محمد پسر یزید پسر ربیعہ پسر مُقَرِّغِ حَمیری . »
مرزبانسی او را اسماعیل پسر محمد پسر یزید پسر وداع حمیری ذکر کرده است .

« حَمیر » نام قبیله ای است یمنی که دارای مجد و سروری بود ، و از مکانت اجتماعی قابل توجهی در عرب برخوردار بود . از صفات این قبیله شجاعت و بزرگواری و دفاع از حقوق همسایه بود . حمیری از طرف مادر به قبیله «أزد» منسوب است که از نظر شهرت و احترام در عرب زبانزد بود . شاعر در شعر خود به این دو نسب اشاره کرده است .

ولادت شاعر

سید حمیری ، در سال ۱۰۵ هجری در عمان متولد شد . پیام « اسماعیل » و کنیه « ابوعامر » و لقب « سید » ، قبل از هرچیز ذوق و حسن انتخاب والدین شاعر را می رساند . پدر و مادرش هر دو از خوارج اباضیه بودند . شاعر ما تا زمانیکه به سن بلوغ نرسیده

بود، تحت تأثیر خانواده، بی شک پیرو چنین افکاری بوده است. بنابه گفته مورخان، نشو و نمای شاعر در بصره بوده است. در این موقع، بصره، محل اجتماع گروهها و فرقه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی بود، خارجی و اموی و سنی و شیعی همه در آن یافت می‌شد. آنچه که بیشتر در این شهر جلب توجه می‌کرد، نهضتی بود سری که بر علیه باند اموی و استبداد سیاسی آنها وارد عمل شده بود. گردانندگان این نهضت بیشتر از شیعیان بودند^۱. دور از نظر نیست، که از این گروه مخفی، تنی چند در مجاورت این خانواده بوده، و به تدریج شاعر جوان ما را به اصول مذهب شیعه و مبارزات حقه آل علی آشنا کرده باشند. بعداً وقتی از شاعر پرسیدند که چگونه به این مکتب آشنا شدی؟ بیش از يك جمله نگفت: «رحمت خدا مرا در خود فروبرد چه فرو بردنی!».

دیری نمی‌گذرد که شاعر با والدین درمی‌افتد و با سلاح ایدئولوژی جدید، با افکار غیر منطقی آنان به مبارزه برمی‌خیزد. این کار آنقدر ادامه می‌یابد، تا منجر به کناره‌گیری شاعر از خانواده می‌شود. زندگی مخفی شاعر در این موقع بیشتر در مساجد و در حلقه‌های بحث عقیدتی می‌گذشت. حلقه‌های درسی که در این زمان در شهر بصره در مساجد دایر بود، و دروس اسلامی از تفسیر و فقه و حدیث و ادب و کلام را در بر می‌گرفت، شاعر کنج‌کاو را بر آن می‌داشت تا بیش از همه به حدیث توجه کند و آل علی را از خلال آن بشناسد. وجه بهتر که خاندان پیامبر را از زبان پیامبر باز شناسد. گذشته از آن، شاعر می‌توانست این معلومات را

به عنوان حربۀ ای قاطع علیه افکار والدین خود بکار گیرد ، و ذهنیات آنها را زیر ضربات کوبندۀ کلام و حدیث درهم شکند.

صفات جسمی

در ویژگیهای جسمی او گفته اند : بلند قامت بود و زیبا چهره و سبز گونه که اندکی به سیاه متمایل بود . ملیح بود و پیشانی ای گشاده داشت . درشت اندام بود با دندانهایی منظم که برزیبائی او می افزود.^۲

اعتقادات و تطورات فکری شاعر

گویند در آغاز بر مذهب کیسائییه بوده است و اشعاری بر اثبات این ادعا اقامه می کنند . در ایام حج با امام صادق « ع » ملاقاتی می کند و پس از آن به مذهب امامیه درمی آید و باقصیده معروف با مطلع زیر اعلام موضع می کند :

تجفرت باسم الله و الله اکبر

وایقنت ان الله یعفو و یغفر

با نام خدا وارد مذهب جعفرین محمد شدم با اینکه می دانم خدا بزرگتر از همه چیز است ، و به یقین دانستم که خداوند می بخشد و می آمرزد.^۲

نقش سیاسی شاعر

باتوجه به اهمیت شعر و ادب در عرب و استفاده از آن به عنوان يك وسیله تبلیغی ، می توان ، نقش شاعر را در سیاست

آنروز باز شناخت از جهت گیری و برخوردی که با امویان داشته و وسایلی که برای خنثی کردن آثار فکری و سیاسی و نظامی آنان در قبال اسلام بکار می گرفته ، به خوبی می توان تعهد و مسئولیت اجتماعی او را دریافت . از آنجا که شاعر بابر خورداری از بینش درست اسلامی و با تکیه بر رهنمودهای انقلابی رهبران اسلامی به معیارها و ضوابطی درست دست یافته بود ، غیر ممکن بود بتواند حکومت امویان را گردن نهد . گذشته از آن ، شاعر ما با تکیه بر اصل رهبری و ولایت ، و با ارتباط و تماسی که با سازمانهای مخفی انقلابی همچون زیدیان و علویان داشت ، برای احقاق و اعاده و استمرار امامت و عدل اسلامی ، هرگز نمی توانست ولایت طاغوتیان غاصب را گردن نهد . لذا طبیعی بود که ، به عنوان سخنگوی انقلاب وارد میدان شود ، و در اشاعه افکار رهبری انقلاب و انقلابیون سخت کوشا باشد . با تکیه بر ضعف های دولت اموی سعی بر آن می کند ، تا افشاگری را تا سر حد امکان ادامه دهد . شهادت زید بن علی ، انقلابی نامدار . در کوفه ، و سوزاندن جسد و آویختن سرش ، فرصتی مناسب به دست داده بود ، تا شاعر آزاده مابا تیغ زبان به پیکار با باند اموی قد برافرازد ، و این صحنه جانسوز و مغتنم را که می رفت تا نقطه آغاز انقلابهای اثربخش اسلامی باشد ، هر چه بیشتر شرح و توضیح دهد . باشد که مشعل فروزنده انقلاب اسلامی همیشه روشن باشد و نور دهد . شاعر ما همیشه سعی داشت «قیام کربلا» را در یاد خلق زنده نگاه دارد و با سروده های پر محتوای خویش انگیزه های ارجمند قیام را

روشن کند . موضع شاعر در قبال بنی عباس همانند بنی امیه بود ، نهایت ، در آغاز که عباسیان تحت لوای اسلام و با علم کردن بنی هاشم و شعار فریبنده «أَلَوْضَامِنْ آلِ مُحَمَّدٍ» وارد میدان شده بودند ، کمی درنگ به خرج داد ، تا ببیند که کار این گروه به کجای می کشد . سرانجام ، چون سیاست اینان را نیز همچون امویان در مسیر انحراف از اسلام و در افتادن با انقلابیون و فرزندان راستین قرآن دید ، بار دیگر مرد مردانه وارد عمل شد ، و خنجر زبان بر کشید . در اشعار او حاصل این عمر پراز مبارزه و تلاش به خوبی نمایان است . در قصیده ای پس از حمله به بنی امیه ، به ناگاه از باب التفات ، بنی هاشم را مورد خطاب قرار داده چنین گوید :

۱- یا رهط احمد ان من اعطاکم

ملك الوری و عطاؤه اقسام

۲- رد الوراثة و الخلافة فیکم

و بنوامیه صاغرون رغام^۱

۱- ای خاندان احمد ! آنکس که فرمانروائی مردم و نعمت های بسیار به شما داده است .

۲- شما را وارثان امامت و خلافت قرار داده که بنی امیه از آن بر کنار و خوار و ذلیل اند . وبعد گوید :
«به خاطر شما آزارها و سرزنش ها می کشم و از اقوام جفاها و ملامت ها به من می رسد .»^۱

در زمان هارون رشید خبر چینان و جاسوسان به اورساندند که سید از دوستداران بنی هاشم است و این اشعار را بر ادعای خود بر خواندند :

علی و ابوذر

و مقداد و سلمان

و عباس و عمار

و عبدالله اخوان

در اشعاری گوید :

عشق‌های بیهوده از دل برون و خواب‌آلودگی از چشمان
دورکن که سودی ندارد . جز پیامبر و خاندانش هیچکس را
مستای و در معرفی این خانواده نیک داد سخن ده .

باز هموست که در روزگار اختناق ، حامیان راستین اسلام
و خاندان پیامبر را به مردم معرفی می‌کند ، تا مباد که چهرهٔ منحوس
فرهنگ اموی و عباسی فرهنگ عدالت پرور شیعه را آلوده کند :

الیس عجیبا ان آل محمد

قتیل و باق هائم و اسیر

— آیا شگفت نیست که بیشتر خاندان پیامبر کشته شدند و آنانکه
باقی مانده‌اند همه سرگردانند و اسیر ؟

این مضمون ، ابیات « کَثِیرُ عَزَّه » را برای ما تداعی می‌کند
که گوید : « پرندگان و وحوش صحرا نیز آرام گیرند جز آل پیامبر
که هیچگاه روی آسایش به خود نبینند! ».

و نیز گفته « دُعِیل » همین معنی را به ذهن میرساند :

خداوند دهان روزگار را اگر قصد خنده کند ، به خنده نکشاید ،
چرا که آل پیامبر قربانی ستم‌های تاریخ شدند ، گوئی جنایتی
کرده‌اند که غیر قابل بخشش است! »

رابطه با رهبری (امام صادق علیه السلام)

در بیماری که بر او عارض شده بود با وساطت محمد بن نعمان معروف به «مؤمن طاق» امام به عیادت او رفت. در این ملاقات مناظره‌ای در گرفت که منجر به توبه سید شد. حاصل این ملاقات قصیده معروف راثیه زیر شد:

تجفرت باسم الله والله اكبر
و ايقنت ان الله يعفو ويغفر^۷

شیخ صدوق آورده که سید حمیری گفته است: پیوسته در امامت محمد بن حنفیه و اینکه اوست امام غایب موعود غلو می‌کردم، تاجائی که کارم به گمراهی کشید و زمانی به بیراهه افتادم خداوند بر من منت نهاد و بدست جعفر بن محمد صادق علیه السلام مرا از آتش نجات داد و به راه درست رهنمونم کرد، و مسائل غیب را برایم توضیح داد و گفت: این غیب در ششمین فرزند من واقع خواهد شد، که بعد از آنکه سراسر زمین را ستم فرا گیرد ظهور کند و جهان را پراز عدل و داد کند^۸ پس از این ملاقات، دیگر هیچگاه شاعر برگرد ارباب قدرت دیده نشد و مالی از کس به عنوان صله نپذیرفت.

گویند از امام صادق اجازه گرفت و مرثیه معروف خود را با مطلع زیر بر او خواند:

امرر علی جدث الحسب
ن فقل لا عظمه الزکیة

امام چون این مرثیه را شنید خود بگریست و خانواده‌اش نیز بگریستند.^۹

مهدی خلیفه عباسی را غرور و قدرت چنان به طغیان کشانده بود که خود را مهدی موعود معرفی می‌کرد. این ادعای بی‌معنی، سید را می‌آزرد. این بود که تصمیم گرفت تا او را به مسخره گیرد، و در ضمن امام زمانی که در احادیث گفته شده بود و صفاتش را بشناساند :

تظنا انه المهدی حقاً
ولم تقع الامور كما تظنا
ولا والله ما المهدی الا
امام فضله اعلی واسنی

گرچه این قصیده سید را متواری کرد ولی او نتیجه مطلوب را بدست آورده و در واقع جوی را که مهدی عباسی می‌خواست با قداست تصنعی ایجاد کند، زایل کرد. سید با تمام نیرو به تدارك زمینه مساعد برای انقلاب مسلحانه برضد نظام اموی می‌کوشید، و مردم را به ظهور امام غایب که جهان را بعد از ظلم و جور پراز عدل و داد کند، وعده می‌داد.

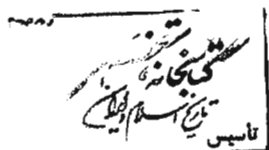
هنالك تعلم الاحزاب انا
لیوث لاینههها لقاء^{۱۰}

احزاب بدانند که ما بگاه نبرد هژیرانی هستیم که هیچ مانعی مارا از رسیدن به هدف باز نتواند داشت.

سید با انگشت نهادن بر نقطه‌های خاصی از رفتار و کردار

بنی امیه، نیک در یافته بود که چگونه موضوع بسازد و آنرا برورد، و از خلال فشار و خفقان دستگاه حاکم به گوش مستضعفین و محرومین برساند. محرومینی که به انقلابهای نوپای فرزندان امام سجاد به رهبری امام باقر و امام صادق علیهما السلام، امید بسته و با طیب خاطر از هرگونه کمک از جای دادن گرفته تا تاکمکهای مالی و تهیه ساز و برگ و همکاری لازم در راهنمایی و خبررسانی و اطلاعات دریغ نداشتند. شهادت زید بن علی و بردار کشیدن او از جانب امویان، بهترین زمینه را برای تبلیغ فراهم ساخته بود. مگر چیزی بهتر از این شاهد ملموس می توانست برای سید حمیری حربه تبلیغاتی فراهم آورد؟ سید نیک دریافت که برای خنثی کردن اثرات تبلیغی باند اموی و خالی کردن اذهان مردم از سمپاشی های مغرضانه و سؤال آفریدن، نمایش این صحنه دردناک، بسیار مغتنم و ضروری است.

کوبندگی شعر سید تا آنجا بود که به قول دکتر طه حسین، بیشتر اشعار او به علت سانسور و بیم تفتیش دستگاه اموی از بین رفت " سرانجام شاعر به سال ۱۷۳ هجری دار فانی را وداع گفت! "



اشعار از او:

۱- ان كنت من شيعة الهادي أبي حسن

حقاً، فاعدد لرب الدهر تجفافا

۲- ان البلاء مصيب كل شيعة

فاصبر ولا تترك عند الهم مقصافا

- ۱- اگر براستی از پیروان امام ، هدایتگر ابوالحسن علی هستی ،
برای مبارزه با تهاجم روزگار، لباس رزم برتن کن.
- ۲- بدان که پیروان مکتب او را هرمصیبتی دررسد ، پس
با مشکلات بستیز! مباد که به گاه نبرد با آنها بشکنی ومیدان
مبارزه را رها کنی .

* * *

- ۱- یا بایع الدین بدنیا
لیس بهذا أمر الله
- ۲- فارجع الى الله و ألق الهوى
ان الهوى فى النار ماواه

- ۱- ای دین بدنیا فروش، کی خدا چنین فرمان داده است.
- ۲- به سوی خدا بازگرد و هوا پرستی را رها کن که سرانجام
هوا پرستی آتش است !

خطاب به خاندان پیامبر :

- ۱- ... اهل التقى و ذوى النهى و أولى الـ
على والناطقين عن الحديث المسند
- ۲- الصائمين القائمين القانتهـ
- ۳- الراکعين الساجدين الحامديـ
- ن السابقين الى صلاة المسجد
- ۴- الفائقين الراقين السائحيـ
- ن العابدين الالههم بتودد

- ۱- خاندان پیامبر همه مردان تقوا و خرداند و در انسانیت
بس بلند مرتبه ، آنان چون لب به سخن گشایند ، کلامشان
حدیث مسند است .

۲- اینان ، روزه داران ، نماز گزاران ، قنوت داران و سرآمد خردمندان و بزرگان اند .

۳- پیوسته در رکوع اند و پیشانی بر خاک می ساینند و در حالیکه به ستایش خدا مشغول اند ، پیش از همه برای ادای نماز ، رهسپار مسجد می شوند.

۴- گشودن و بستن کارها بدست آنهاست .
و آنان با عشق و محبت روزه می دارند .
و خدا را به نیایش می نشینند .

منابع :

- ۱- «دیوان السید الحمیری»، بتحقیق شاکر هادی شکر، بد نقل از مقدمه سید محمد تقی حکیم، ص ۱۰.
- ۲- همان مدرک، ص ۱۴.
- ۳- «تاریخ الادب العربی»، دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الاول، ج ۳، ص ۳۱۴.
- ۴- «جهاد الشیعه»، دکتر سمیره مختار الملیتی، ص ۹۹.
- ۵- «دیوان السید الحمیری»، ص ۳۷۴.
- ۶- اودی و اشم فیکم و یصینی
من ذی القراة جفوة و ملام.
- ۷- «دیوان السید الحمیری»، مقدمه سید محمد تقی حکیم، ص ۱۸.
- ۸- «اکمال الدین»، شیخ صدوق، ص ۲۰.
- ۹- «تاریخ الادب العربی»، دکتر شوقی ضیف، العصر العباسی الاول، ج ۳، ص ۳۱۴.
- ۱۰- «دیوان السید الحمیری»، ص ۵۰.
- ۱۱- «حدیث الاربعاء»، دکتر طه حسین، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹.
- ۱۲- «تاریخ الادب العربی»، کارل بروکلمان، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار، ج ۲، ص ۶۸.

منصور نمری

(قرن دوم)

این الطالب بدم المقتول بکربلاء ؟ !
که جاست آنکه به خونخواهی شهید
کربلا به پاخیزد ؟ !

نامش منصور بن زبیرقان بن سلّمه است ، از قبیله نَمِرّ بن- قاسِط ، از جزیره . نزد عَتّابی متکلم و شاعر معروف تلمذ کرد و از محضر او دانش اندوخت . گفته اند که از طریق عَتّابی به یحیی بن- خالد بَرَمَکی معرفی شد . وی در شعر به شهرت رسید و رقیبی سرسخت از برای مروان بن ابی حَفْصه شاعر عباسیان شد .^۱

در کتاب « نسمة السحر فی ذکر من تشیع و شعر » شرح حال او آمده است . او از شاعرانی بود که بر رغم اختناق و فشار عباسیان تشیعش را با صراحت اعلام می کرد .

موضعگیری شاعر در برابر عباسیان

عباسیان بر خلاف ماسکی که در آغاز بر چهره زدند و مردم را با آن فریفتند ، دیری نپایید که رسوا شدند . موضعگیری ائمه «ع» در مقابل آنها و افشاگریهای همه جانبه از قبل دوستداران آل علی ، به زودی چهره حقیقی آنها را به مردم شناساند . ارائه خطوط مبارزه در جهت رشد اسلامی ، و در مسیر واقعی اسلام ، از جانب ائمه اطهار و پیروشان راه واقعی را به مردم نشان داد و تمام تلاشهای فریبکارانه و ژست های دغلبازانه آنها را خشتی کرد . قرآنیان باردیگر ،

در یافتند که در برابر بنی عباس چاره‌ای جز دست بردن به سلاح ندارند. سلاحی که دستمایه اش تقوی بود و به قول امام علی بیش اسلامیشان را بر آن حمل می کردند: «وَحَمَلُوا بَصَائِرَهُمْ عَلَى أَسْيَافِهِمْ»^۲. مبارزات مستضعفان مسلمان در مقابل مستکبران و شرح و بسط این شورشها با آن همه خلوص و تقوی و عدالت که در آنها به چشم می خورد، شگفت‌ترین و شکوهمندترین نمونه از مبارزه در تاریخ بشر است. امید است به یاری خدا و به مدد انفاس قدسی آن پاك باختگان پیکارگرا الهه، بتوانیم این صحنه‌های شکوهمند از درخشش را، در آن شب‌های روی شسته به قیرزمان، به این نسل پر خروش نشان دهیم و این خونه‌های خوانخواهی نشده (الْوُثْرُ الْمُؤْتَوْر)^۳ را در آئینه شهادت و در سیمای نجابت تاریخ به هم پیوند دهیم تا هر روزمان عاشورا و هر جایمان از تاریخ به خون خفتگان، کربلا باشد. آنچه بیش از هر چیز نویسنده این سطور را می آزارد، بیگانگی نسل جوان مسلمان است با تاریخ مبارزات خود، تاریخی که به گواه مورخان دوست و دشمن به ارزشمندی و عدالت گستری و حریت و شرف، نمونه و ممتاز است. و درست گفته اند که: این تاریخ را به خون نوشته اند و خون شهادت چه زیبا مرکبی است! آری با چنین سلاحی بار دیگر، قرآنیان به نبرد با مستکبران برخاستند. از فحوای نامه‌ای که محمد بن عبدالله (نَفْسِ زَكِيَّةً)؛ در جواب منصور پادشاه عباسی می نویسد، مستضعفان و منطق نیرومندان به خوبی در میدان عمل و در پیکار عقیده، رخ می نماید. ما اینك بخشی از آن نامه را با ترجمه می آوریم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ .
 طَسَمَ ، تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ، نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَى وَ
 فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ . إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ
 أَهْلَهَا شِيْعًا ، يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ ، يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُ هُمْ وَ يَسْتَحْيِي
 نِسَاءَهُمْ ، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ . وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
 اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَلِئْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ، وَنُمَكِّنَ
 لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نَرَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَحْذَرُونَ .

به نام خداوند بخشنده مهربان ، طسم . اینست آیات کتاب خدا که آنها را از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم . از برای عبرت گروهی که ایمان دارند ، فرعون در زمین سرکشی کرد و مردم روی زمین را گروه گروه کرد ، دسته ای را به استضعاف کشید . فرزندانشان را سر می برید و زنانشان را برجای می گذاشت . براستی که او از مفسدین فی الارض بود . اراده کرده ایم تا بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان آن گردانیم . آنها را در زمین مکتت دهیم و به فرعون و هامان و سپاهیانشان بنمایانیم ، آنچه را که از آن بیم داشتند .

*

من همانگونه که توبه من امان داده ای ، ترا امان می دهم . امان دادن حق ماست و شما آن را تنها ادعا می کنید ، و با آن با پیروان ما برخورد می کنید . و از برکت چنین وسیله ای سود می برید . پدر ما علی «ع» وصی و امام است . شما چگونه با آنکه فرزندان شما حاضرند این حق را غصب کرده اید . . . شما خوب می دانید که مانه از لعنت شدگانیم و نه از رانده شدگان و نه از اسیران مشرک به منت اسلام

آزاد شده «طَلَقَاء» . . . اما گفتی که ترا امان میدهم، کدام از امان‌ها را به من می‌دهی! امانی که به پسر هُبَیره دادی، امانی که به عمویت عبدالله بن علی دادی و یا امانی که به ابو مسلم!^۱ نفس زکیه این آیات را در جواب آیه ۳۲ سوره مائده که منصور بامهارت، امان نامه‌اش را با آن شروع کرده بود آورده است. منصور می‌خواست با این آیه نفس زکیه را مُحارب و مفسد معرفی کند و نفس زکیه باتکیه بر آیات سوره قَصَصْ منصور را از تیره فرعونیان تاریخ و آغازگران استضعاف و مفسدان فی الارض و عاملان طبقاتی کردن مردم در زمین می‌شناسد. و از اینرو خود را محق می‌داند تا باتکیه بر اراده بی‌چون و وعده حتمی خداوند، و باتکیه بر حمایت مستضعفان، به نبرد با او برخیزد. و این نبرد دو اندیشه و جنگ دو فکر است.

در چنین اوضاعی، شاعران شیعه با جانبداری از آل محمد «ص» در برابر غاصبان و جباران می‌ایستادند، و ارکان ظلم آنان را متزلزل می‌ساختند. و همچنین مبارزان را به ادامه مبارزات تشویق می‌کردند. پس از شهادت زید بن علی فرزندش یحیی به خراسان گریخت و زندگی مخفی آغاز نهاد، در اشعاری خطاب به بنی هاشم، بار دیگر آنها را به مبارزه، فرا خواند:

۱- خلیلی عنی بالمدينة بلغا

بنی هاشم اهل النهی والتجارب

۲- فحتى متی مروان یقتل منکم

خیارکم والدهر جم العجائب

۳- وحتی متی ترضون بالخسف منهم

وکنتم اباة الخسف عند التجارب

۴- لكل قتیل معشر یطلبونه

و لیس لزید بالعراقین طالب^۱

۱- ای دو دوست من، از من به مدینه پیام برید . و بنی هاشم ،

خردمندان و آزمودگان را بگوئید .

۲- تاکی مروان نیکانتان را می کشد و روزگار شگفتی می آفریند.

۳- تاکی به خواری تن می دهید و به آن راضی می شوید ، با آنکه

شما در تاریخ نشان دادید که هرگز خواری را نمی پذیرید !

۴- کشته راه حق را گروهی به خونخواهی برمی خیزند ، آیادر

عراقین کسی نیست که در طلب خون زید بپاخیزد .

همین یحیی به سن چهارده سالگی در خراسان قیام کرد ،

و پس از شهادت به نقل مسعودی : « خراسانیان هفت روز بر او

نوحه کردند . و هر طفلی در آن سال بزاد - برای جبران اندوه و تسلی

دردی که بر آنها وارد آمده بود - نام یحیی یا زید بر او نهادند^۲ .

به ملاحظه همین خلوص و فضیلت و پایداری در حق بود که

بزرگی چون شافعی می گوید :

لوکان رفضاً حب آل محمد

فلیعلم الثقلان انی رافضی

اگر دوستی خاندان پیامبر موجب خروج از دین (رفض) می شود،

جن و انس بدانند که من رافضی ام .

ارادت شاعر به خاندان پیامبر

شاعر متعهد ما پیوسته ، مصیبت و ستمی را که بر آل محمد

می‌رفته ، فریاد می‌کشیده است . از اشعاری که در فضایل این خاندان دارد ، صداقت ، صراحت لهجه و خلوص و بی‌باکی او ، در بیان عقیده به‌خوبی پیداست . هموست که در روزگار چابلوسی و به‌زمان ناسپاسی ، که کس قدرت فریاد و جرأت افشاگری و جسارت حق‌گوئی را درخود نمی‌دید ، حق را اگرچه به‌زیاناش بود می‌گفت . چرا که تعهد داشت ، و اگر نمی‌گفت شیطان آخرس بود ، و این را در مکتب اسلام و در تشیع سرخ آموخته بود . او می‌دانست که بهترین مبارزه و برترین جهاد سخن حقی است در برابر سلطان ستمگری ، از اینرو زبان در کام نمی‌کشید و چون همگنان نبود که در خدمت پادشاهان ، طمع نان‌کند و از بیم جان لب فروبندد ، و به تماشای ستم‌ها و نابرابری‌ها بنشیند ، و هارون را بر منبر پیامبر بستاید و بر اعمالش صحنه‌گذار . او نیک انتخاب کرده بود و به قول کُمیت عشق و امیدش همه به آل علی بود ، و از آنجا نیروی زیستن و توان رفتن می‌گرفت . او به خاندانی عشق می‌ورزید که شهادت را والاترین آرمان می‌دانست و آن را در راه رشد و کمال و برومندی مکتبش به آسانی به عنوان تنها حربه مؤثر و نهائی بکار می‌برد .

در شب سیاه استبداد ، که صدای پای گزیده‌ها و همه‌ه‌ه شهنه‌ها ، گوش را خراش می‌داد و مبلغان تمدن طلائی هارون الرشید هر روز شهادت شورشگری از یورش بران بر کفر و جهل و جور ، و درهم شکستن هسته مقاومتی و حلقه مبارزه‌ای را به جشن می‌نشستند ، تو برادر و خواهر من باور نمی‌کنی که خیل چاکران

حلقه به گوش و شاعران چاپلوس ، چگونه صف می کشیدند و به مدح این بی هنران فرومایه زبان می گشودند .

در این میان تنی چند ، از سستیهندگان متعهد ، دردمندان خردمند ، تنهایان شب تنهایی ، تنها با تازیانه شعر ، شمشیر همیشه بران ، آل علی را پاس می داشتند و زبان بُرانشان بر رگم آن همه کذب و افتراء و بهتان ، انقلابیون را بهین یار بود و نیکوترین یاور . حال با او هم آوا می شویم :

۱- تقتل ذریة النبی ویر

جون جنان الخلود للقاتل

۲- و یلک یا قاتل الحسین لقد

بؤت بحمل ینوء بالحامل

۳- ما الشک عندی فی کفر قاتله

لکننی قد أشک فی الخادل

۴- و عاذلی اننی احب بنی

احمد فالترب فی فم العادل

۵- قد دنت مادینکم علیه فما

وصلت من دینکم الی طائل

۶- دینکم جفوة النبی وما الـ

جافی لآل النبی کالواصل

۱- وای بر شما ! نواده های پیامبر کشته می شوند ، آنگاه برای قاتلان شان آرزوی بهشت جاودان می کنند .

۲- بدایر تو ای قاتل حسین ! بار گناهی به دوش می کشی که این بار بر کشته آن سخت گران و تحمل ناپذیر است .

۳- من در کفر قاتل او شکی ندارم ، شکم در کفر آنهاست که تنهایش گذاشتند و او را در نبرد با باطل رها کردند .

۴- مرا سرزنش می کنند که آل محمد را دوست دارم ، خاك بردهان
سرزنش گر باد !

۵- من از نژادك با مسلک و آئین شما تماس گرفتم ، ولی از آن
طرفی نبستم و سودی نجستم .

۶- آیین شما ، بدرفتاری با آل پیامبر است ، ومن می دانم آنکه
با آل پیامبر درافتد ره به جایی نبرد.

در شعر پیام را زیرکانه جا می داد و به توریه سخن می گفت .
جوری که جزارون که غرور و عجب از خود بیخودش کرده بود ،
همه کلامش را می فهمیدند و منظورش را درمی یافتند . او در شعر
نام هارون می آورد ، ولی منظورش امام علی «ع» بود . و در این
مورد به حدیث مشهور «أَنْتَ مِنْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» استناد
می کرد :

آل الرسول خیار الناس کلهم

و خیر آل رسول الله هارون

در اشعار او چهره هارون باهاله ای از قدس پوشیده می شود
و بر تمام خاندان پیامبر برتری می یابد . به عقیده او هر که از هارون
خشم و کین در دل داشته باشد نمازهای پنجگانه اش پذیرفته
نخواهد شد .

ای امریء بات من هارون فی سخط

فلیس بالصلوات الخمس ینتفع

در بیت بعد ، هارون را بعد از پیامبران بهترین در گذشتگان
و برجای ماندگان توصیف می کند :

یا خیر ماض و خیر باق

بعد النبیین فی الا نام

واضح است که هارون جز امیرالمؤمنین علی «ع» کس دیگر نمی تواند باشد. سیدمرتضی درامالی گوید: «او باهارون صافی نبود، هارون را در اشعار می آورد در باطن، منظورش از هارون، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب - علیه السلام بود - که در حدیث پیامبر - درود خدایر او و خاندانش باد - چنین آمده است.

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»

پیامبر اکرم «ص» در مقام معرفی علی «ع» حدیث بالا را فرموده است :

یعنی : علی نسبت به من مانند هارون بن عمران است، نسبت به موسی بن عمران. همانطور که هارون وصی و جانشین موسی بود، علی وصی و جانشین من است. شاعر در گیر شیعی ما، از این حدیث، با تشابه لفظی هارون، در زمان سلطه هارون، چنانکه یادشده، استفاده می کرد. عشقی که او به خاندان خون و شهادت و فرزندان وحی می ورزید خارج از وصف بود. حُصْری در «زهرالآداب» آورده است که «بر تربت پاک حسین شعر می سرود و منقلب می شد و چونان سیل از دیده اشک فرو می ریخت»^۱ و آخر جان بر سر عقیده نهاد و به مقام شهادت مفتخر شد.

گویند رشید کسی را مأمور کرد تا او را در رَقّه از میان بردارد و چنین شد. پس از آن به دستور هارون قبرش بشکافتند و دیوان شعرش را بسوزاندند.^۲

منابع :

- ۱- «تاریخ الادب العربی»، دکتر شوقی ضیف، ج ۳، ص ۳۱۴-۳۱۷.
- ۲- «نهج البلاغه».
- ۳- «زیارت عاشورا».
- ۴- محدث قمی، در «تتمة المنتهی» آورده است که: «محمد را از جهت کثرت زهد و عبادت، نفس زکیه لقب دادند».
- ۵- «طبری»، ج ۶، ص ۱۹۵-۱۹۶.
- ۶- «نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام»، دکتر علی سامی النشار، ج ۲، ص ۱۷۴.
- ۷- «مروج الذهب»، ج ۲، ص ۱۸۵.
- ۸- «تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام»، ص ۲۱۸.
- ۹- «اعیان الشیعة»، ج ۱، ترجمه دکتر کمال موسوی، ص ۶۸.

دِيكُ الْجِنِّ

(۲۳۵ عَجَرَى)

غداً ضربناکم علی تنزیله
والیوم نضربکم علی تاویله
ضرباً یزیل الہام عن مقبله
و ینہل الخلیل عن خلیلہ
او یرجع الحق الی سبیلہ

- دیروز هنگام نزول قرآن ودفاع از
آن با شما نبرد میکردیم .
و امروز بر سر تفسیر کتاب خدا باشما
مبارزه می کنیم .
چنانتان بزنیم که خوابتان از سرپرد
ودوست از یاددوست غافل ماند وحق
دوباره به راه خود بازگردد.

از سرودهای ، ابوالیقطان ، عمار یاسر ، فرمانده
امام علی در نبرد صفین . پیر مجاهدی که نگاه
جنگ عمرش از نود و چهار سال در گذشته اما
تمامش از حق هرگز نلغزیده بود .

ابو محمد ، عبدالسلام بن رَغْبَان بن عبدالسلام بن حبیب بن
 عبدالله بن رَغْبَان بن یزید بن تَمِیم کَلْبی حِمَصِی^۱، و در اعیان الشیعه^۲
 مزید بن تمیم ، از شاعران نامدار قرن دوم هجری است. در وجه
 تسمیه او به «دیک الجن» مورخان نظرهای مختلف دارند. گفته اند:
 او با قصیده ای خروس عُمَیر بن جعفر را که بمناسب مهمانی ذبح
 شده بود ، رثا گفت :

دعانا ابو عمرو عمیر بن جعفر
 علی لحم دیک دعوة بعد موعده^۳

زِرْکَلی علت نامگذاری را چنین آورده است : « به خاطر
 چشمان آبی رنگی که داشت به دیک الجن * مشهور شد » اصلش
 از سَلَمِیّه بود از حِمَص ، مولدش در حمص به سال ۱۶۱ هجری اتفاق
 افتاد. نیایش حبیب بن عبدالله بن رَغْبَان ، مولای حبیب بن مَسَلَمَه
 فهری بود. مرگ شاعر بسال ۲۳۵ و یا بقولی ۲۳۶ هجری بروزگار
 متوکل رخ داد.

* دیک الجن، یعنی : خروس پریان

دیک الجن و ابوتمام

عبدالله بن محمد بن عبدالملک زبیدی آورده است که روزی با دیک الجن در مجلسی بودم، که جوانی وارد شد. سلام کرد و شعری که سروده بود بر خواند. دیک الجن پس از استماع، از زیر مصلای خود بسته‌ای محتوی اشعارش بیرون آورد و بدو داد و گفت: «جوان با این اشعار کسب روزی کن و در سرودن اشعار از آن کمک بگیر». چون او از آنجا خارج شد، از دیک الجن نام او را پرسیدم گفت: «جوانی است از اهل جاسم که گویند نسب از طی می‌برد. کنیه اش ابوتمام و نامش حبیب بن اؤس است. از ادب و ذكاء و قریحه و طبع شعره نیک برخوردار است»

این ملاقات بین استاد و شاگرد تا آنجا در ابوتمام تأثیر نهاد که به قول ابن رشیق در «العمده»: «ابوتمام در مسائل شعری از دیک الجن شاعر شام در نمونه‌ها و امثال، فراوان سودبرده و پیروی کرده و حتی بعضی مضامین را سرقت کرده است»

داستانی که بیشتر مورخان ذکر کرده‌اند، داستان غلام و کنیزک است که گویند در اثر اختلاط با هم به دست شاعر کشته شدند. اگر چه بیشتر مورخان آنرا از یکدیگر نقل کرده‌اند، با تحقیقی بیشتر و نگاهی ژرف تر به زندگی شاعر، می‌توان آنرا ساختگی دانست، همانگونه که نظر یکی از محققان معاصر هم چنین است. در «اعیان الشیعه» می‌خوانیم که: «آنچه در این مورد نقل کرده‌اند ظاهرأ بر ساخته‌اند، چرا که شاعری چون او، با خرد فراوان و سیرت نیکو و کناره‌گیری از دربارها، در اوج شهرت

شعری و بهره‌مندی مردم از اشعار او ، بعید مینماید که چنین کار سبک و بی معنایی از او سرزده باشد»^۷.

شیخ ابومحمد جعفر بن احمد بن حسین سراج، این داستان را به شخص دیگری از عرب نسبت داده است .

ديك الجن و شعوبیگری

داستان شعوبیگری دیک الجن را غالب مورخان بدون ذکر سند کافی نقل کرده‌اند. آنچه در «الآغانی» آمده اینست که: «بسیار به تشیع عشق میورزید و علیه عرب تعصب داشت». نیز می‌گفت: «عرب بر ما هیچگونه برتری ندارد، آنچه موجب تجمع و وحدت ما و ایشان شده ولادت ابراهیم است. همانگونه که اسلام آوردند ما هم اسلام آوردیم. هر کس از آنان که کسی از ماکشت به همان علت کشته شد. خدای عزوجل در حالی که ما را تحت لوای یک دین جمع کرده، هیچگونه برتری ای متوجه آنان نکرده است»^۸.

باید گفت، آنچه مورخان از درك و تحلیل آن تا اندازه‌ای عاجز بوده‌اند، اعتراض دیک الجن و اعلام برابری نژادی و برادری دینی بوده است. او چون از شاعران عقیده بود، و با انقلابیون از خاندان علی رابطه داشت، و خواست‌های انقلابی‌های شکوهمند شیعی را بخوبی می‌دانست، و با خصوصیات اخلاقی انقلابیون آشنائی داشت، چگونه می‌توانست، کسانی چون معاویه و یزید و عبدالملک و ولید و منصور و متوکل را بعنوان رهبر و سرپرست جامعه اسلامی بپذیرد، و در مقابلشان تمکین کند مگر همونست که

در آن چکامه سوزناك، خطاب به دیدگان اشکبار خود، از سرزمین
 قهرمانیها و قربانگاه فضیلت و شرف و حریت کربلا، چنین یاد
 کرده است :

یا عین فی کربلا مقابر قد

توكن قلبی مقابر الكرب^۱

ای دیدگان اشکبار! در زمین کربلا عزیزانی به خاک خفته اند که
 دلم را گورستان اندوه و درد کرده اند .

آیا بآنان تکیه فراوانیکه امویان و عباسیان به ناسیونالیسم
 وانگیزه های قومی و نژادی عرب می کردند و اهتمامی که در زنده
 کردن مجدد خلق و خوی قبیله ای قدیم به کار می بردند ، مگر جز
 تهدیدی جدی برای برادری و برابری اسلامی بود، که کرد و ترك و
 فارس و عرب را تحت لوای «لا اله الا الله» گردآورده بود ؟

به همین علت و با تکیه بر همین افکار و اعمال بود که شاعر
 ما را بر آن می داشت تا در برابر این چنین افکار ارتجاعی و
 قهقرائی به نبرد برخیزد و از نفوذ و رشد آن جلوگیری کند. مورخان
 پیشین ، جز معدودی از آنان، اغلب در جو اندیشه های حاکم روز
 به تحقیق می پرداختند، و با دربارها و دارالخلافه ها و دارالاماره ها
 مرتبط بودند . از اینرو کمتر می توانستند، شورشگران و مخالفان
 دستگاه بنی امیه و بنی عباس را به خوبی ارزیابی کنند . بیشتر
 نوشته های آنها گرداگرد مسموعات و شایعات پرداخته از طرف
 امویان و عباسیان بود . آنها برای به زانو در آوردن هر انقلابی مبارزی
 که در برابرشان قد برافراشته بود، ابتدا برای ایجاد زمینه روانی

در مردم ، از تبلیغات و شایعات و تهمت و افتراء علیه او استفاده می کردند . به قول امروزها به جنگ سرد متوسل می شدند و به تدریج جو را برای سرکوبی نظامی مخالفان آماده می کردند .

رواج اینگونه تهمت ها ، چون زندقه ، خارجی و شعوبی ، از برنامه های تبلیغی آنها و ساخته و پرداخته سانسورچیان و مهره های فرهنگی نظام اموی و عباسی (به اصطلاح امروز فراماسونها) بود . چون اینگونه مورخین اکثر جیره خوار دستگاههای حاکم بودند ، هرگز خارج از محدوده تعیین شده از قبل ، به تحقیق نمی پرداختند . اینست که با تأسف باید گفت امروز برای تحقق باید به سراغ مورخان گمنام و شاعران رانده و نویسندگان مغضوب رفت تا اگر چیزی از آنان برجای مانده ، با دقت هرچه بیشتر ، در آنها به تفحص پرداخته و بدان استناد کنیم . چرا که مورخان و نویسندگان معروف و مشهور بیشتر نظریه سیاست های روز را به عنوان اصل رایج و معمول می پذیرفتند و تسری می دادند . مع الاسف مورخان بعدی به ویژه مستشرقین باتکیه بر قدمت این نوشته ها ، آنها را به عنوان سند ، ذکر کرده اند . از جمله می بینم کارل بروکلمان مستشرق آلمانی هم شاعر را در عداد شعوبیان آورده است ^۱ . حتی مورخان روزگار ما که هنوز متأثر از افکار اموی و عباسی اند ، و خط فکری شاعرو جسارت و قدرت اعتراض او را بر علیه قدرتهای زمان با بینش خاص خود نمی توانند درک و تحلیل کنند ، به همان تهمت هایی که دستگاه حاکم آنروز برای از میدان خارج کردن مخالفان به ویژه شیعیان مبارز و شورشگر به کار می برد ، متوسل می شوند

و او را شعوبی و هوسران و خوشگذران و بی اعتقاد معرفی می کنند.^{۱۱}
 قیام های شیعی صرفاً به خاطر اجرای کامل اسلام و برقراری
 برادری و عدالت اجتماعی و اقتصادی اسلامی در تمام سطوح
 است بود.

در «اعیان الشیعه» به نقل از ابوالفرج اصفهانی در «الغانی»،
 آمده است که: «محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن مُثنیٰ فرزند
 امام حسن «ع» وقتی در کوفه بود، روزی از کوچه ای می گذشت،
 پیرزنی را دید که دنبال بارهای خرما همی رود و هرچه از بارها
 بروی زمین می افتد برداشته و در کهنه جامه ای گرد می آورد.
 محمد بن ابراهیم از او می پرسد که چرا چنین می کند؟

پیرزن جواب می دهد که شوهرش مرده و دارای چندین دختر
 است و کارش اینست که هر روز دنبال بارهای خرما حرکت میکند
 و هرچه از آنها بروی زمین می افتد جمع آوری می کند و با آن،
 روزی خود و دختران خود را تأمین می کند. آنگاه محمد بر اثر
 شنیدن داستان آن پیرزن، سخت می گیرد و به او می گوید:
 «به خداوند قسم، تو و امثال تو فردا مرا وادار می کنید که علیه حکومت
 قیام کنم و خون خود را بزیرم و عاقبت هم چنین کرد.»^{۱۲}

باز در «اعیان الشیعه» می خوانیم: «انقلابیون شیعی دارای
 نظرات اصولی معین بودند؛ به هیچ وجه با کسانی که مخالف هدفهای
 آنان گام برمی داشتند همکاری نمی کردند. آنان خواستار برقراری
 آزادی در میان توده های مردم و رفع هرگونه ظلم و جور از آنان
 و حفظ حقوق ملت، در سطح زندگی شرافتمندانه می بودند و

نمی خواستند که بیت المال مسلمین ، از سویی جیب مشتی از سفیهان و منافقان را پر کند و حکمرانان اموال ملت را سخاوتمندانه در راه شهوترانی و ثروت‌مند ساختن نورچشمیها و چاپلوسان خود بذل و بخشش کنند و از سوی دیگر ، توده مردم در نومیدی بسر برند و زنجیر فقر و بدبختی بدست و پای آنان سخت بسته باشد .^{۱۲}

دیک الجن از شاعران عقیده و از پاسداران اسلام بود، در آن زمان که بنی عباس، سانسور و اختناق و ستم را به اوج رسانده بودند ، و کسی را جرأت آن نبود که از انقلابیون و از متعهدان قائم بالسیف نامی ببرد ، این مرد با سرمایه شعر پا به میدان نهاد و زیر ضربات کوبنده کلمات، وجدان خفته مردم را به بیداری خواند، و از آن همه تلاشها و کوششها که در راه اعتلای حق و آزادی و عدالت به وسیله خاندان پیامبر و فرزندان وحی انجام یافته بود ، یاد آورد و تذکر داد . اشعار افشاگرانه او ، چه در مدح و چه در رثا ، پشتوانه انقلابی بود که هربار یا در « طُفَّ » ، یا در « فُحَّ » ، یا در « خراسان » و یا در « دیلم » جرقه می زد و پرتومی افشاند. هشت چکامه او در فضیلت خاندان پیامبر با مطلع های زیر شروع می شود:

قصیده ۱ ، در مدح امیر المؤمنین ، علیه السلام :

یا عین لا للغضا ولا الکذب

بکا الرزایا سوی بکا الطرب

قصیده ۲ ، در رثای امام حسین ، علیه السلام :

ما انت منی ولا ربک لی و طر

الهم املک بی و الشوق و الفکر

قصیده ۳ ، در مدح خاندان رسالت ، علیهم السلام :

شرفی محبة معشر
شرفوا بسورة « هل اتى ؟ »

قصیده ۴ ، در مدح امام علی ، علیه السلام :

أصبحت جم بلابل الصدر
و أبيت منظوياً على الجمر

قصیده ۵ ، در مدح امام علی ، علیه السلام :

دعوا ابن ابی طالب للهدی
و نحر العدى كيفما يفعل

قصیده ۶ ، در مدح فاطمه زهرا ، سلام الله علیها :

يا قبر فاطمة الذى ما مثله
قبر بطيبة طاب فيه مبيتا

قصیده ۷ ، در مدح خاندان وحی و رسالت :

ان الرسول لم يزل يقول
والخير ما قال به الرسول

قصیده ۸ ، در رثای امام حسین ، علیه السلام :

أصبحت ملقى فى الفراش سقيما
« تجد النسيم من السقام سموما »^{۱۱}

در ختام ، فرازهائی چند از اشعار ديك الجن را ترجمه

- ای دیدگان اشکبار ، در کربلا عزیزانی به خاک شهادت خفته‌اند
 که دلم را گورستان اندوه و درد کرده‌اند .
 قبرهایی که در آنها مردان علم و حلم و اعجوبه‌های روزگار جای
 گرفته‌اند .
 خردمندان جامع فضیلت ، از خاندان فاطمه ، و بزرگان و سروران
 نجاتمند همه در این گورها آرمیده‌اند .

در قصیده دیگر ، در فضایل امام علی ، گوید :

- محبت گروهی برای من شرف آفرین است که به نزول سوره
 مبارکه « هل أتى » شرافت یافته‌اند ،
 به کسی علاقه می‌ورزم که هرگز سر بر آستان بت نسود و در
 زندگی و کشاکش نبرد ، لحظه‌ای شک نکرد و از سنت هستی
 گامی فراتر ننهاد .
 دستان توانای پروردگار عالم ، نهال هدایت را در سرزمین وجود
 او بنشاند ، تا بروئید و برداد .

منابع :

- ۱- «الآغانی» ، ج ۱۴ ، ص ۵۱ .
- ۲- «اعیان الشیعه» ، سید محسن امین ، ج ۳۸ ، ص ۲۹ .
- ۳- «دیوان دیک الجن» به تحقیق و تصحیح ، دکتر احمد مطلوب و عبدالله الجبوری ، چاپ بیروت .
- ۴- «الاعلام» ، خیرالدین زرکلی ، ج ۴ ، ص ۱۲۸ .
- ۵- «وفیات الاعیان» ، ج ۲ ، ص ۳۵۶ «العمده» ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ و «اعیان الشیعه» ، ج ۳۸ ، ص ۲۹ .
- ۶- «العمده» ، ج ۲ ، ص ۱۱۹ .
- ۷- «اعیان الشیعه» ، ج ۳۸ ، ص ۳۰ .
- ۸- «الآغانی» ، ج ۱۴ ، ص ۵۱ .
- ۹- «دیوان دیک الجن» ، ص ۳۱ .
- ۱۰- «تاریخ الادب العربی» ، کارل بروکلمان ، ترجمه ، دکتر عبدالحلیم النجار ، ج ۲ ، ص ۷۷ .
- ۱۱- رجوع کنید به «تاریخ الادب العربی» ، دکتر شوقی ضیف ، ج ۳ ، ص ۳۲۵ .
- ۱۲- «اعیان الشیعه» ، ج ۱ ، ترجمه دکتر کمال موسوی ، ص ۴۳۲-۴۳۳ .
- ۱۳- همان مدرک ، ج ۱ ، ص ۴۳۱-۴۳۲ .
- ۱۴- «دیوان دیک الجن» .

دِغِبِلْ خُزَاعِی

(۲۴۶ هجری)

پنجاه سال است که چوبه دارم را بردوش
می کشم و کس نمی بینم که مرا بر آن
بدار کشد .

دِعبِل خُزاعی

بررسی اجمالی روزگار شاعر

روزگار هارون رشید، دوران طلایی نام گرفته است. مضافاً بر اینکه این عصر، همزمان، هم عوامل ضعف و هم عوامل قدرت را به همراه داشت. این عوامل بیشتر ناشی از عملکرد هارون رشید بود. در روزگار خلیفه پیش از او (هادی) بحران شدید حاصل از سرکوبی قیام معروف حسین بن علی حسنی، فرمانده عملیات و رهبر انقلاب «فَخْج»، به اوج خود رسید و عکس العمل شدید آن خلافت رشید را هم در بر گرفت. رشید با شروع خلافت با انقلابیون علوی از جمله، یحیی بن عبدالله حسنی، که «شورش دیلم» را رهبری می کرد، روبرو شد. امام موسی کاظم - علیه السلام - را نیز به سبب تأیید واقعه فَخْج و رهبری انقلابها و ارتباط با آنها و ترغیب مردم به حمایت از آن انقلاب هابه زندان افکند، تا در سال ۱۷۳ هجری، بر اثر شکنجه و طول زندان، امام به شهادت رسید. گذشته از انقلابهای علوی، شورش هاشمی نیز از جانب خوارج در روزگار این خلیفه به وقوع پیوست که از جمله می توان شورش عَبْدُ السَّلَامِ الْیَشْکُرِی را در عراق به سال ۱۶۰ هجری،

و یوسف اَبْرَم را در خراسان، در همین سال نام برد. در موصل، یاسین موصلی علیه حکومت قیام کرد، ولی بزودی سرکوب شد. و پس از او حمزة بن مالك خُزاعی به سال ۱۶۹ هجری در جزیره علم مخالفت برافراشت.^۲

پس از کشته شدن امین، به سال ۱۹۸، مأمون به خلافت رسید و حکومت خود را به مَرو - مرکز خراسان آن روزگار - منتقل کرد. سه تغییر بنیادی به ترتیب زیر به روزگار مأمون، بدست او رخ داد:

۱- انتقال مرکز خلافت.

۲- اتخاذ سیاستی که پس از جمع‌بندی تجربه‌های گذشته در مبارزه با انقلابیون علوی پیش گرفت، (وارد کردن آنها در سیاست).
۳- انتخاب مذهب اِغْتِزَال و متد فکری آنها در شناخت و رسمیت دادن بدان، همان کاری که بیشتر مورخان از آن بنام «الْمِخَنَة» یاد کرده‌اند.

دیری نپائید که شورش محمد بن ابراهیم معروف به ابن طباطبَاء شروع شد. ابوالسرایا سری بن منصور شیبانی یکی از فرماندهان هَرَوَکْمَة بن اَعِیْن بدو پیوست و باعث تقویت او شد. نیز در کوفه شورش دیگری به وسیله محمد بن محمد بن محمد علوی رخ داد.

بیعت مأمون با امام رضا هم به قول دکتر فاروق عمر یک مانور سیاسی حساب شده بود برای اجتناب از درگیری مستقیم علویان با خلافت عباسی.

مأمون از جمع‌بندی تجارب گذشته و عدم موفقیت امویان

و دیگر خلفای عباسی پیش از خود در نبردهای نظامی و سیاسی با علویان ، دریافته بود که محبوبیت آل علی و انقلابیون علوی ، به ویژه ائمه اطهار ، در اینست که اینها باتکیه بر تقوی و عدالت ، همیشه با حکومت اموی و عباسی به مبارزه برخاسته ، و با انکاء به نیروی مردم از حمایت کافی برخوردار بوده اند . بنابراین مأمون رهبری جناح مخالف حکومت و آلوده نشدن به مسائل ، سبب محبوبیت آنها (ائمه) شده و مردم را به آنها گروانده است . پس بهتر است که اینان را به صحنه سیاست آورد و در کشاکش نبرد و مشکلات سیاسی به معنی روز قرارداد ، تا مردم از نزدیک با عملکرد آنها آشنا شوند . ضعف هائی که بعداً بروز خواهند داد ، مردم را از حوزه رهبری ایده آل آنها خواهد راند . در نتیجه محبوبیت دینی و موقعیت اجتماعی آنها خدشه دار خواهد شد .

درواقع مأمون بایک تیر سه هدف را نشان گرفته بود :

۱- شناخت میزانِ علاقهٔ ائمه به حکومت و رهبری .

۲- نشان دادن عدم قدرت سیاسی و رهبری علویان !

۳- از بین بردن محبوبیت اجتماعی و اسلامی آنها با آلودن آنها

به مسائل سیاسی .

بنده به درستی نمی دانم که فَضْل بن سَهْل صادقانه یا مسئله ولایتعهدی امام برخوردار داشته یا نه ؟ ولی از ایرادی که نُعِیم بن خَازِمِ ثَمِیمی یکی از دولتمردان عباسی به او می گیرد ، به خوبی می توان به توطئهٔ بنی عباس در این قضیه پی برد . نعیم به فضل می گوید :

« اگر منظور تو گرفتن حکومت از عباسیان و سپردن آن به آل

علی است ، چرا زمینه را برای حکومت کسرائی فراهم می کنی؟^۲. گفتیم ، شورشها و نبردهای علویان در ایام اموی و عباسی ، هارون رشید و مأمون را بر آن داشت تا در مقابل علویان روشی دیگر برگزینند . بنابه گفته مؤلف کتاب «الإمامة والسياسة» ، مهدی به فرزندش هارون الرشید وصیت کرد که در برابر اهل بیت پیامبر روش مسالمت آمیز برگزیند.^۳

جعفر بن یحیی بزمکی هم او را در این کار تشویق و تشجیع می کرد . می توان گفت رشید دولت «آشتی ملی!» تشکیل داده بود . بر مبنای همین سیاست ، تمام انقلابیون علوی را که در بغداد دربند بودند ، جز يك تن به نام عباس بن حسن بن عبدالله بن علی بن ابیطالب ، آزاد کرد و به مدینه فرستاد.^۴

سیاست آشتی ملی هارون ، نتوانست شعله فروزان انقلابهای علوی را فرو نشانند یا خاموش کند . دیری نپائید که یحیی بن عبدالله که از نبرد «فخ» جان به در برده و متواری بود ، با تشکل مجدد ، در ناحیه دیلم قیام کرد.^۵

امام موسی کاظم «ع» و حکومت عباسی

دو عامل اساسی باعث شد تا حکومت عباسیان امام رازندانی کرده و از فعالیت آزاد او جلوگیری کند :

- ۱- تأیید واقعه فخ و حمایت از آن .

- ۲- ارتباط امام با علویان و حمایت مادی و معنوی از آنان و هجوم مردم به سوی امام که می رفت تا نطفه یک انقلاب تمام

عیار بسته شود .

مورخان نوشته اند : « سخن چینان و خبرگزاران به رشید رساندند که مردم خمس اموالشان را به سوی موسی بن جعفر می برند و به امامت و رهبری او اعتقاد دارند و او هم در تدارك خروج علیه توست . سخن های دیگر به رشید گفتند ، تا اهمیت مسأله و حساسیت موضوع بیش از پیش او را ، ناراحت کرد »^۷ .

سرانجام امام ، در زندان سندی بن شاهك ، به گفته ابوالفرج اصفهانی بر اثر شکنجه ، و به قول مسعودی بر اثر سم شهید شد .^۸ سیاست آشتی و فضای باز سیاسی ! رشید را سودی نبخشید و دوباره دچار انقلاب و شورش شد به ملاحظه همین امر حکومت شروع به آماده کردن زمینه روانی شد ، تا بتواند باخیزشی و اقدامی جدی تر ، به سرکوبی تمام شورش ها برخیزد . مأمون به قول خود حجت را تمام کرده بود . این بود که در مجلسی گفت : « می شنوم که کسانی ، در عقیده من نسبت به علی بن ابیطالب ، سخنانی می گویند . سوگند بخدا من هیچکس را چون او دوست ندارم . ولی اینان (آل علی) ، بیش از همه مردم نسبت به ما خشم و نفرت دارند ، و بیش از حد سعی در از میان بردن حکومت ما می کنند . بعد از اینکه ما به خونخواهی آنان برخاستیم و با آنان تشریک مساعی کردیم ، باز چون بنی امیه با ما رفتار می کنند . حتی آنچه با ما می کنند با بنی امیه نمی کردند . »^۹

ابوالفرج اصفهانی آورده است که : رشید کمی قبل از زندانی کردن امام موسی کاظم بر سر قبر پیامبر چنین می گفت :

« ای پیامبر ، من از تو درباره کاری که می‌خواهم انجام دهم ، عذر می‌خواهم ، بر آنم که موسی بن جعفر را به زندان بيفکنم زیرا او می‌خواهد در میان امت تواختلاف افکند و خونریزی به راه اندازد ! »^{۱۰}

قضیه ولایتعهدی امام رضا «ع»

مأمون پس از استقرار در خراسان ، به سراغ گروهی از فرزندان علی که در مدینه سکونت داشتند ، فرستاد و آنها را از جمله علی بن موسی الرضا «ع» ، به نزد خود خواند . مأمور این کار عیسی بن یزید جلودی از اهل خراسان بود . او امام و بنی‌هاشم را از طریق بصره به خراسان آورد .^{۱۱}

مأمون طرح خود را در مورد ولایتعهدی امام بافضل بن سهل و برادرش حسن بن سهل ، در میان نهاد و آندو را برای کسب رضایت امام ، نزد او فرستاد .

حضرت به هیچ وجه نپذیرفت و آندو اصرار ورزیدند . سرانجام یکی از آندو تن کار را به تهدید کشاند و سخنانی تند بر زبان راند . و آندیگری آشکارا گفت : « به خدا سوگند مأمون به من دستور داده که اگر با اینکار مخالفت کنی گردنت را بزنم » خود مأمون باز حضرت را احضار و موضوع را اظهار کرد . آنحضرت امتناع ورزید . مأمون سخنی تهدید آمیز گفت و ادامه داد که : « عمر - هنگام مرگ - دستور داد شورائی شش نفری تشکیل دهند که یکی از آنها جد تو بود ، و فرمان داد که هر کدام

آنها مخالفت ورزیدند گردنش بزید و تو ناچاری که ولیعهدی مرا بپذیری!»^{۱۲}.

پس قضیه ولایتعهدی، با آن همه تبلیغات که دشمن شروع و دوست ناآگاه ترویج کرد، چیزی جز اجبار و اضطراب نبوده است. و در ادامه همان سیاست هارون رشید، در جهت به صحنه آوردن ائمه و آل علی و در چنبر مسائل و مشکلات سیاسی قرار دادن آنها، و به قول خودش تقدس و محبوبیت و پایگاه مردمی را از آنان گرفتن، بود. و چون تیرش به خطا رفت و نقشه اش به شکست منتهی شد، امام را مزورانه مسموم کرد.

محمد بن علی بن حمزه و یحیی، از اباصلت روایت کرده اند که گوید: من پس از این جریان (مسمومیت)، به خدمت امام رضا «ع» شرفیاب شدم حضرت به من فرمود: اینها کار خود را کردند «یعنی مرا مسموم کردند»^{۱۳}.

دعبل قصیده ای در رثای فرزندش دارد که در آن از جریان مسموم شدن امام ذکری به میان آورده است. ترجمه قسمتی از ابیات آن چنین است:

«اگر به خاطر تأسی به پیامبر و خاندان او نبود از دیده سیلاب اشک جاری می کردم.

او جان من است ولی خاندان پیامبر را در برابر جان، در خانه دل جایگاهی دیگر است.

میراث پیامبر به آنان زیان رساند و چنین است که آنان برای شهادت و مرگ قرعه می کشند.

بنی عباس در دین فساد کردند و مردم ستمگر و مشکوک را خودسرانه به حکومت نشانند .

کسی را رشید نام نهادند که از رشدی برخوردار نبود ، و این مامون و آندیکر امین آنهاست ! .

ای قبری که در سرزمین طوس جایگاهی غریب داری ، اشکهای غم پیوسته بر توریزان باد .

در شبهه ام که تورا زهرخوراندند تا بر تو گریه کنم ، یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته ای تا داغ تو بر من آسانتر گردد .»

مقام شعر و شاعری نزد ائمه «ع»

علامه امینی در «الغدیر» گوید :

دعوت روحی و یاری دین که به وسیله شعر انجام می گرفت و از تأیید قرآن و حدیث هم برخوردار بود ، در زمان ائمه طاهرين نیز چون زمان رسول خدا برقرار بود و مردم و مجتمع آنروز ، از شعر شعرای اهل بیت ، قلوبشان مسخر می شد . و حقایق مکتب ولایت با جانیشان آمیخته می گشت . پیوسته شعراء از نقاط دور با قصاید مذهبی و حکامه های دینی خود ، به خدمت ائمه «ع» مشرف می شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می شدند^۱ .

باز به عقیده این محقق ، نظر به فواید اجتماعی و دینی شعر این شاعران ، پیشوایان هیچگونه نظری به شخصیت شاعرنداشتن و نسبت به سایر شئون و اعمالشان خرده نمی گرفتند ، هر چند که

شاعری آلوده و بدمنش بود و از رفتارش ناراضی بودند . ولسی همینکه افکار و اشعار چنین شعرائی رامی دیدند که در راه هدایت و ترویج دین و بیان حقانین مفید است ، از اعمال بدشان چشم پوشی کرده و به آنها بدیده استرحام می نگریستند . و برایشان طلب آمرزش می کردند و احساسات مؤمنین را به اطرافشان تحریک می نمودند .

وصیت امام باقر « ع » به امام صادق « ع » که : از مال من فلان مقدار وقف کن برای نوحه سرایان که تا ده سال در منی موقعیکه حاجیان جمع اند بر من نوحه سرائی کنند ، ناظر به اهمیت شعر و استفاده از آن به عنوان وسیله تبلیغی مؤثری است در خدمت دین و اهداف عالیة اسلامی .

نام و نسب شاعر

ابوعلی یا ابوجعفر دعبل خزاعی ، از خاندانی معروف به تقوا و دینداری و فضیلت و شجاعت است به نام رَزِین . پدرش علی بن رزین و عمویش عبدالله بن رزین و پسرعمویش ابوجعفر محمد و برادرانش ابوالحسن علی و رزین همه شاعر بودند و سخنور . گفته اند که اصلش از کوفه است ، همانطور که در بیشتر کتب تاریخی آمده است . بعضی نیز او را قریشی دانسته اند . دعبل بیشتر در بغداد می زیست و از ترس مُعْتَصِم که به هجوش پرداخته بود ، مدتی از شهر بیرون رفت . به روزگار مطلب بن عبد الله بن مالک به مصر آمد و از طرف او به ولایت « آسوان » منصوب شد . ولی بعداً چون دریافت که شاعر هجوش کرده است ، او را از آن مقام

برکنار کرد .

علامه امینی ، زندگی شاعر را به چهار ناحیه تقسیم کرده است :

- ۱- فداکاری او در مهرخاندان عصمت .
- ۲- نبوغ او در شعر و ادب و تاریخ و تالیفهایش .
- ۳- روایت حدیث و راویان حدیث از سوی او و کسانی که دعبل از جانب آنان به نقل حدیث پرداخته است .
- ۴- رفتارش با خلفاء و پس از آن ، شوخ طبعی ها و نوادر کارهایش و آنگاه ولادت و وفاتش .^{۱۰}

خُزاعه ، قبیله شاعر ، بطنی است از قبیله « اُزد » که به دوستی آل محمد « ص » چنان شهره بودند که معاویه می گفت : قبیله خزاعه در دوستی علی بن ابیطالب « ع » به حدی رسیده اند که اگر برای زنانشان میسر می شد ، با ما به نبرد برمی خاستند .^{۱۱}

دعبل از شیعیان سرشناس کوفه ، متکلم ، ادیب ، خردمند و آشنا به علم ایام و طبقات شاعران بود . گویند از اهل « قریسا » است . دیوان شعرش سیصد برگ بوده است که به وسیله ادیب معروف ابوبکر ضولی گردآوری شده است .^{۱۲}

بنا به نقل ابن ندیم در « الفهرست » ، وی به سال ۱۴۸ هجری بزاد . در زمان هارون الرشید به بغداد رفت و تا مرگ او در آنجا سکنی گزید . بعد از مسافرت امام رضا « ع » به خراسان ، دعبل نیز به خراسان آمد و تا سال ۲۰۵ هجری در خدمت امام ماند و قصیده تائیه (مدارس آیات خلعت من تلاوة ...) را انشاء کرد . امام

پیراهنی همراه انگشتی عقیق و درهم‌های مسكوك به نام خود، به او بخشید. دعبل پادشان را مدح نمی‌کرد. چون سبب از او پرسیدند گفت، آنکه پادشاهان را مدح کند طمع در جوائز آنان دارد و مرا چنین طمعی نیست^{۱۸}.

همه پادشان و قدرتمندان از تیغ زبانش می‌ترسیدند. و دشمنان آل علی از قدرت کوبنده بیانش، مدام برخود لرزان بودند. زبانی صریح و بی‌باك و ایمانی نیرومند و پاك داشت هرگز نمی‌دیدیش در راه «الله» از سرزنش سرزنشگران برخود هراسی به دل راه دهد، بی‌محابا می‌سرود:

۱- ان المذمة للموصی

هی المذمة للرسول

۲- ائدم اولاد النبی

وانت من ولد النغول

۱- مذمت وصی پیامبر (امام علی)، مذمت پیامبر است.

۲- فرزندان پیامبر را سرزنش می‌کنی، حال آنکه خود حرامزاده و فاسدی!

به مأمون می‌گفت:

انی من القوم الذين سيوفهم

قتلت اخاك و شرفتك بمقعد

من از قومی هستم که شمشیرهایشان برادرت را بکشت و ترا برتخت مراد بنشانند.

احمد بن مُدبر گوید: دعبل را ملاقات کردم، به او گفتم تو

در اینکه به مأمون می گوئی «انی من القوم الذین سیوفهم...» بی باکترین مردمانی . گفت : ای ابواسحاق من چهل سال است که چوبه دارم را بردوش می کشم و کس نمی بینم که مرا برآن بدار کشد .
به روزگاری که از طرف مأمون مورد تعقیب بود و پیش ابودکف عجلای می زیست ، ابراهیم بن مهدی عموی مأمون را چنین هجو کرد :

انی یکون ولایکون ولم یکن
یرث الخلافة فاسق عن فاسق

- از کجا و چگونه می تواند و هرگز نمی تواند ، خلافت را فاسقی از فاسق دیگر به ارث برد .

در قضیه دفن امام رضا «ع» در طوس ، در جوار رشید ، دعبل چنین گفت :

۱- قبران فی طوس خیرالناس کلهم
و قبرشرهم هذا من العبر
۲- ما ینفع الرجس من قرب الزکی ولا
علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

۱- در طوس دو قبر هست، قبر بهترین مردم و قبر بدترین مردم.
۲- نه ناپاک از همسایگی پاک سود می برد و نه انسان پاک از مجاورت ناپاک زیان خواهد دید .

همین فریادگر شب دیجور تاریخ بود که همه رنج و اندوه و ستمی که بر آل پیامبر رفته بود به نیروی تمام فریاد می کشید . و از روزگار می خواست، تابعد از این همه ستم و رنج و حق کشی و

مظلومیت ، دیگر نیش به خنده باز نکند .

۱- لا اضحك الله سن الدهر ان ضحكت

و آل احمد مظلومون قد قهروا

۲- مشردون نفوا عن عقردارهم

كانهم قد جنوا ما ليس يغتفر

۱- روزگار اگر بخواهد نیش به خنده باز کند خدانشش را نگشاید،

که آل محمد همگی قربانی ستمهای تاریخ شدند و از میان رفتند.

۲- همگی از خانه‌هایشان آواره و در بدر شدند ، گوئی به جرمی

دست زده‌اند که هرگز بخشوده نیاید. ۱۹

شاعری خوش طبع بود ، با شعری روان و برخوردار از

بافتی منطقی و مستدل . الفاظی ساده و گویا به کار می برد . معانی

به وضوح در اشعارش موج می زد . نسبت به اهل بیت ، چه در مدح

و چه در رثاء با عاطفه ای صادقانه سخن می گفت . در تعبیر و تفکر

شعری از تمدن و فرهنگ بنی عباس متأثر نبود ، بلکه به شیوه

شاعران پیشین و به سبک بدویان شعر می سرود ^{۲۰}.

به گفته علامه امینی : « چه دلیلی روشن تر از شعر مشهور او

(تائیه) که در لابلا کتب ثبت است و به آن در اثبات معانی

الفاظ و مواد لغت استشهاد می کنند و در مجالس شیعہ می خوانند!

شعری که سهل ممتنع است و شنونده اول بار می پندارد که می تواند

مانند آن سرود ، اما چون به عمق آن فرومی رود و در آن غور و

بررسی می کند ، درمی یابد که عاجز و درمانده و ناتوان است ،

از آنکه شعری بسازد که به حریم این قصیده نزدیک باشد . چه جای

آنکه با آن برابر گردد» .

محمد بن قاسم بن مَهْرُویه می گفت : از پدرم شنیدم که می گفت :
شعر به دعبل خاتمه یافت^{۲۱} .

بینش عمیق شاعر و ژرف نگری او در مسائل - برخلاف
همگانش که تنها مسائل سطحی و روزمره را می توانستند دریابند -
عمق فاجعه و حادثه را به نیکی دریافته بود . دور بودن آل علی از
رهبری مردم و بر سر کار آمدن امویان و عباسیان از دید شاعر تنها
حادثه ای نبود که به عنوان واقعیتی تاریخی بتوان به سادگی از آن
گذشت ، یاد سطح کشمکش دو خانواده و نبرد بین دو فکر طرح
کرد . بلکه او تمام مردمی که حَمَّالَةُ الْحَطَبِ این آتش بوده و یا با
سکوت به این کار تن داده و به یاری حق برخاسته اند ، و بابی اعتنائی
به اصل موضوع ، جبهه باطل را تقویت کرده اند ، سهیم و شریک
و مسئول این فاجعه می داند :

۱- ولیس حی من الاحیاء نعلمه

من ذی یمان و من بکر و من مضر

۲- الا وهم شرکاء فی دمانهم

کما تشارك ایسار علی جزر^{۲۲}

۱- هر قبیله ای که ما در عرب می شناسیم ، از یمانی تابکر و مضر
همگی در خون آل علی شرکت دارند .

۲- همانگونه که شرکت کنندگان در قمار ، در تقسیم گوشت
گوسفند ذبح شده ، شریک اند .

بینش سیاسی شاعر همراه باطنز و نیشخند ، در داستان زیر
به خوبی مشهود است . ابوناجیه آورده است که به شاعر خبر رسید ،

معتصم اراده فریب دادن و کشتن او را دارد. وی به جَبَل گریخت و در هجواو چنین سرود :

دلباخته غمزده دین از پراکندگی دین گریست و چشمه اشك از چشمش جوشید. پیشوائی به پا خاست که اهل هدایت نیست و دین و خرد ندارد. اخباری که حکایت از مملکت داری مردی چون «معتصم» و تسلیم عرب در برابر او کند به ما نرسیده است. لیکن آنچنانکه پیشینیان بازگو کرده و گفته اند، چون کار خلافت دشوار شد بنابه گفته کتب مذهبی، شاهان بنی عباس هفت تن خواهند بود و از حکومت هشتمین آنها نوشته ای در دست نیست. اصحاب کُهِف نیز چنین اند که بگاه برشمردن، هفت نیکمرد در غار بودند و هشتمین آنها سگشان بود. من سگ آنها را بر توای معتصم! برتری می دهم. چه تو گنهکاری و آن نبود حکومت مردم از آنروز به تباهی کشید که «وَصِیف» و «اُشْناس» (دو غلام ترك که بعداً از دولتمردان معتصم شدند)، عهده دار آن شدند، و این چه اندوه بزرگی بود^{۲۳}.

بهنگامی که معتصم مرد و واثق بجایش نشست دعبل چنین گفت :

خليفة مات لم يحزن له أحد

و آخر قام لم يفرح به أحد^{۲۴}

در هجو طاهر ذوالیمینین که به همدستی هَرْثَمَة بن أعین بغداد را به آتش کشید، و به قولی با این بهانه که دست راستش در بیعت

مأمون است، بادست چپ با امام رضا بیعت کرد، چنین گفت:

و ذی یمینین و عین واحدہ

نقصان عین و یمین زائده

- طاهر را ببینید. با دو دست راست و یک چشم، شگفتا از فقدان چشم لازم و داشتن دست زیادی!

رابطه دعبل با ائمه «ع»

ابن شهر آشوب، در صفحه ۱۳۹، از «الْمَعَالِم» ، دعبل را از اصحاب امام کاظم و امام رضا دانسته است. نَجَّاشی در فهرست خود از برادرش چنین آورده است که دعبل به دیدار موسی بن جعفر «ع» و ابوالحسن رضا «ع» نایل آمده و محضر امام محمد بن علی جوّاد «ع» را درک و او را دیدار کرده است.^{۲۰}

دعبل گوید: به محضر امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - وارد شدم. امام فرمود: چیزی از سروده هایت را بخوان! من قصیده تائیه را خواندم تا به بیت:

اذا وتروا مدوا الی واترهم

اکفا عن الاوتار منقبضات

رسیدم، امام آنقدر گریست تا بیهوش شد. خادم امام که بر بالین امام بود به من اشاره کرد تا ساکت شوم. من لحظه ای سکوت کردم. سپس امام به من گفت: «دو باره از آغاز تکرار کن». شعر را از سر، باز خواندم تا دو باره به همان بیت رسیدم. باز امام چون بار اول از شدت گریه و تأثر بیهوش شد. خادم باز به من

اشاره کرد تا ساکت شوم. باز مدتی سکوت کردم. سپس امام اشاره کرد که از آغاز قصیده را تکرار کنم. اینکار را کردم و چون به آخر رسیدم، امام سه بار فرمود: «آفرین». سپس ده هزار درهم که به - نام خود او سکه زده شده بود - و بعد از آن به هیچکس نداد - به من بخشید. چون به عراق رسیدم، هر درهم از آنرا شیعیان عراق به ده درهم از من خریدند و در مجموع صاحب صد هزار درهم شدم.^{۲۶}

تعهد و مسوولیت در شعر دعبل

ابو خالد خزاعی گوید: به دعبل گفتم: وای بر تو، همه خلفا و وزراء و فرماندهان را هجو کردی، در همه عمر فراری و آواره و ترسان زیستی. اگر دست از این کار برداری، خودت را از اینگونه مصائب در امان داشته‌ای. دعبل گفت: وای بر تو! من در آنچه که گفتمی اندیشیده‌ام، ولی بیشتر مردم را آزموده‌ام. آنها جز از طریق بیم دادن نفعی نمی‌رسانند. هیچ باکی نیست بر شاعری که خوب شعر بگوید و از شر اشعارش ایمن نباشند. زیرا آنهائی که به ملاحظه ضعف و آبرویشان از تو می‌ترسند، بیشتر از آنهائی هستند که به ملاحظه احترام و بزرگداشتشان از جانب تو، به تورو می‌آورند. چه عیبهای مردم بیشتر از خوبیهای آنهاست.^{۲۷}

مأمون از اشعار او در شگفت بود و می‌گفت همیشه اییات عینیة دعبل، چه در سفر و چه در حضر، نصب العین من است.^{۲۸} دعبل در مسائل شیعی اشعار فراوان دارد. و در فضایل

آل علی، و در رثای امام حسین، سروده‌های بسیار بر جای نهاده است. حب اهل بیت او را به نشاط می‌آورد و چون از آنان سخن می‌گفت چنان با گریه و سوز و خلوص لب می‌گشاد که از هیچ شاعر عاطفی نظیرش دیده نشده است.^{۲۹}

این حب و اخلاص و دفاع از حق و طرفداری از حکومت عدل، تا آنجا بود که همه قدرتمندان و زورگویان و قداره‌بندهای زمان، از تیغ زبانش در امان نبودند، و قدرت منطق و نیروی مجادله‌اش - بویژه در زبان شعر - همه را به هراس افکنده بود، و مستکبران روزگار بخصوص خلفائی چون هارون و مأمون - که قدرت و شوکت ملکشان تا آنجا گسترده بود که به خورشید و ابر می‌گفتند هر جا بتابید و هر مکان ببارید، خارج از قلمرو قدرت ما نیست - از تازیانه شعر دعبل همیشه برخورد می‌پیچیدند. مگر همو نبود که چون خلیفه‌ای می‌مرد و آندیکری براریکۀ قدرت جلوس می‌کرد و شاعران چاپلوس را می‌دید که دم‌جنبان، بازبون‌ترین زبان - که خبیث‌ترین جلوۀ خصال آدمی را به نمایش می‌گذاشت - به تملق و غلو و اغراق، بر بارگاه قدرتمندان و زورگویان به ملاحظه جیفه‌بی مقدار و حطام‌بی ارزش دنیوی، چهره زرد می‌کردند، او مرد مردانه با قدرت کلام و زبان صراحت که حکایت از حقایق تلخ داشت، به میدان گسام می‌نهاد و بی اعتنا به خیل چاکران و چاپلوسان و هم ممدوحشان، چنین می‌سرود:

خليفة مات لم يحزن له احد

و آخر قام لم يفرح به احد

خلیفه‌ای مرد که کس از مردنش اندوهگین نشد ،
و آندیگری به جایش نشست که کس را شادمان نکرد .

وسخن حق چه اندازه کوتاه و مجمل و پرمعنی و فصیح است .
قدرتمندان این اندازه پیشش کوچک و ضعیف و بی ارزش بودند
و هرگز در طول عمر از آنان بیمی به دل راه نداده بود . او می دانست
که این گونه سخن گفتن و به این شیوه شعر سرودن ، او را از دشمنی
ارباب قدرت در امان نخواهد داشت . و اینرا به پرسنده‌ای که از
او می خواست تا موافق جریان آب شنا کند و کمتر بازرومندان
و زراندوزان در آویزد ، گفته بود : من خود می دانم که اینگونه
شعر گفتن چه دردسرها دارد . ولی قدرتمندان را جز با چنین عمل
نتوان به بیم افکند . چه اینان ، عیبها و زشتیها و ضعف‌هایشان
بیش از محاسنشان است . باید عیبتان را بر شمرد تا از تفرعن و
سرکشی دست بردارند که بی اندازه ناتوانند و زبون . آری ، شاعری
چون او نمی توانست بر در ارباب قدرت به امید ملاقات خواجه
بنشیند و به مدح خوکان پردازد و دُرِ گرانقدر سخن را نثار قدمشان
کند ! شاعری که علاقه به شهادت در راه آرمان والای انسانی او
را به مرحله‌ای رسانده بود که دارش را بردوش می کشید و خائفاً
مترقباً از شهر به شهری و از دیاری به دیار دیگر ، فراری و آواره بود .
ارتباط شاعر با امام کاظم و امام رضا - علیهما السلام - آندو رهبر بزرگ
و دیگر شورشگران و لرزانندگان کاخهای ستم ، از آل علی ، که
پیوسته علم مبارزه را گاه در حجاز و گاه در بصره و گاه در کوفه
و گاه در خراسان و گاه در دیلم برمی افراشتند ، چنان او را به انقلاب

و آزادی و عدالت باورمند کرده بود که در پیکار راه «الله» تمام سرمایه وجود را به رایگان در خدمت عقیده نهاده و آخرین نقطه اوج کمال، یعنی شهادت را دل بسته و به طلب نشسته بود.

آری او، ارزش مبارزه و جهاد را خوب می شناخت و مردان خدا را خوبتر. هنگامی که امام رضا لباس خود را به عنوان خلعت به او بخشید و او پس از آن وارد قم شد، مردم قم از او خواستند تا پیراهن را به سیصد هزار درهم به آنان بفروشد. او راضی نشد، مردم پیراهن را از او گرفتند و به او گفتند: یا پول را بگیر و یا پیراهن را بتو نخواهیم داد. دعبل گفت من آنرا از روی میل به شما نداده ام و لباس غصبی هم شما را سودی نمی رساند. سرانجام با توافق، یکی از دو آستین جامه را با سیصد هزار درهم به او دادند. به قول دکتر زکی مبارک: شاعری جز بر دو اساس، استوار نتواند بود، حب فراوان و بغض فراوان. دعبل هر دو را در خود جمع داشت خشمش متوجه ارباب قدرت و محبت و دوستی اش متوجه آل علی بود.^{۲۰}

شاعری انقلابی چون او که هیچیک از ارباب قدرت از هجوش درامان نمانده اند پاره ای از نویسندگان و مورخان عرب را که در کی عمیق از بینش و کار او نداشته اند، در بعضی موارد، به تناقض گوئی کشانده است. از نظر دعبل دستگاه ظلمه مطرود و با تمام قدرت باید برای سرنگونی آن بپا خاست. هر کس در این دستگاه در تأیید و تقویت آن بکوشد از نظر او خیانتکار و ازاعوان ظلمه است. او مسئله راریشه ای بررسی می کرد و بدستگاه بنی عباس

به عنوان مجموعه‌ای نگاه می‌کرد که همه اعضا و کادرها، از وزیر و منشی و نویسنده و شاعر و فرمانده تاشخص خلیفه، همگی باهم در بکار انداختن و فعال کردن این مجموعه همکار و همگام‌اند. او حتی خموشان ساکت از قبیله‌ها را که با سکوت در تقویت این مجموعه و نظام می‌کوشیده‌اند، مقصر می‌داند و آنها را بمنزلۀ کسانی می‌شمارد که برگرد قمار باز حلقه زده و با امید دادن و تقویت بنیۀ روانی او، سرانجام از گوشت ذبح شده سهمی خواهند برد. بر راستی چه شجاعتی پرتوان‌تر از آن توان یافت که شاعری در اوج شهرت، روی از ارباب قدرت و مال و مکنت بگرداند و به سراغ آنها رود که نه قدرتی دارند و نه مالی و نه مکنتی. وجه زهدی گویاتر از این که دعبل، زندگی پرتنعم را رها کند و کاخهای خلفا را تحریم کند و چون عیاران و آوارگان، آواره شهرها شود.

قصیده تائیه

یا قوت حَمَوی، ۴۵ بیت از این قصیده را ثبت کرده و اختلاف نسخه‌ها را تذکر داده است. آنچه از نظر او اصیل و مورد اعتماد است همان ۴۵ بیت است که او در کتاب «معجم الادباء» آورده است.^{۲۱}

اهمیت این قصیده فراوان است و بر آن شروحن نوشته شده است، مهم‌تر از همه اشاره‌ای است که در آن - آنهم در زمان دعبل به امام عصر (ع) رفته است.

ابوالفرج در «اغانی» جلد ۱۸، صفحه ۲۹ گوید: «قصیده:

مدارس آیات خلت من تلاوة

و منزل وحی مقفرا لعرصات

دعبل ، از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین نمونه مدایحی است که در باره خاندان پیامبر سروده اند .»

ابواسحاق حمونی از احمد بن زیاد و او از قول دعبل خزاعی آورده است که گفت : چکامه تائیه را برای اهل بیت سرودم و بر علی بن موسی الرضا (ع) خواندم ، به من فرمود : آید و بیت به قصیده ات نیفزایم ؟ گفتم چرا ای فرزند رسول خدا . فرمود :

وقبر بطوس یا لها من مصیبة

الحت بها الاحشاء بالزفرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما

یفرج عنا الهم والکربات

دعبل گفت : سپس من باقی قصیده را خواندم تا به سروده خود رسیدم که :

خروج امام لامحالة خارج

یقوم علی اسم الله والبرکات

امام رضا به سختی گریست و فرمود :

ای دعبل روح القدس بر زبان تو سخن رانده است ، آیا این امام را می شناسی ؟ گفتم نه ! ولی شنیده ام امامی از خاندان شما خروج می کند و زمین را از عدل و داد پر می کند . فرمود : امام بعد از من پسر محمد است و پس

از او فرزندش علی و بعد از وی پسرش حسن و پس از حسن فرزندش حجت قائم است و اوست (امامی) که در غیبتش مورد انتظار و در ظهورش مورد اطاعت است. او زمین را از عدل و داد پرمی کند آنچنانکه از جو رو ستم پر شده باشد.^{۲۲}

در «الغدیر» از قول مؤلفین «مِشْكَاةُ الْأَنْوَارِ» و «مُؤَجِّجُ الْأَحْزَانِ» آمده است که چون دعبل قصیده خود را برای علی بن موسی الرضا (ع) خواند و از حضرت حجت (ع) یاد کرد، امام رضا دست بر سر نهاد و به تواضع ایستاد و برای او دعای فرج کرد.

شهادت شاعر

در سال ۲۴۶ هجری به دست مأموری از سوی مالک بن طوق در قریه شوش در خوزستان شهید شد. در همان ده و یا به قولی در شهر شوش به خاک سپرده شد. گویند وصیت کرد قصیده تائیه را در قبرش نهند. بروکلمان به نقل از یاقوت در «مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ» شهادتش را در طوس و به امر معتصم ذکر کرده است.^{۲۳}

در پایان بخش هائی از قصیده تائیه را با ترجمه آن می آوریم:

۱- مدارس آیات خلت من تلاوة

و منزل و حی مقفر العرصات

۲- لآل رسول الله بالخيف من منى

و بالركن و التعريف والجمرات

۳- دیار علی و الحسین و جعفر

و حمزة و الاسجد ذی الثفتات

- ۴- ديار عفاها كل جون مبادر
ولم تغف للايام والسنوات
- ۵- قفا نسال الدارالتى خف أهلها
متى عهدھا بالصوم والصلوات
- ۶- واين الاولى شطت بهم غربۃ النوى
أفانين فى الآفاق مقترقات
- ۷- هم اهل ميراث النبى اذا عتروا
وهم خير قادات و خير حماه
- ۸- و ما الناس الاحاسد و مكذب
و مضطغن ذو احنة و ترات
- ۹- اذا ذكروا قتلى بيدرو خير
و يوم حنين اسبلوا العبرات
- ۱۰- قبور بكوفان و أخرى بطيبة
و أخرى بفتح نالها صلواتى
- ۱۱- و قبر ببغداد لنفس زكية
تضمنها الرحمن فى الغرفات

....

- ۱۲- نفوس لدى النهرين من ارض كربلا
معرسهم فيها بشط فرات

....

- ۱۳- ملا مك فى اهل النبى فانهم
احباى ما عاشوا و اهل ثقاتى
- ۱۴- تخيرتهم رشداً لامرى فانهم
على كل حال خيرة الخيرات
- ۱۵- فيارب زدنى من يقينى بصيرة
و زدحهم يارب فى حسناتى

۱۶- بنفسی انتم کهول و فتیه
لفک عناة او لحمل دیات

ترجمه قصیده :

- ۱- مدرسه‌های کتاب خداوند از تلاوت خالی شد، و منزلگاههای وحی و نبوت به ویرانی گرایید .
- ۲- خاندان پیامبر خدا را در «خَیْفِ مِنی» و «رُکن» و «عَرَقات» و «صَفَا» و «مَرْوَة»، منزلها بود .
- ۳- خانه‌هایی که به کسانی چون «علی» و «جعفر» و «حمزه» و «سجاد ستایشگر» تعلق داشت .
- ۴- خانه‌هایی که از تاخت و تاز دشمنان سبکسر ویران است، نه از گذشت زمان .
- ۵- درنگ کنید تا از خانه‌های بی سرپرست بپرسیم، چه مدت است که دیگر نماز و روزه‌ای در آن انجام نمی‌گیرد؟
- ۶- کجا رفتند آنهایی که غربت و جلای وطن پراکنده شان کرد؟
- ۷- آن کسانی که در نسبت، میراث دار پیغمبر و سروران و یاوران مردم بودند .
- ۸- و دشمنانشان دروغگویان و خونخوارانی، بیش نبودند.
- ۹- آن خاندانی که چون به یاد شهدای «بدر» و «خیبر» و «حنین» می‌افتادند، به شدت می‌گریستند .
- ۱۰- مزاربرخی از آنها در «کوفه» و مزار گروهی دیگر در «مدینه» و مزار آن دیگری در سرزمین «فَج» است. درود من نثار همه آنان باد .
- ۱۱- قبری هم از آنان در بغداد است از آن جان وارسته و پیراسته موسی بن جعفر (ع) که در منزلگاههای بهشت مشمول رحمت خدای رحمان است .
- ۱۲- قبرهای دیگری است از آن جانهای پاکیزه و ارجمند یعنی شهیدانی که آرامگاهشان در دشت کربلا و در جوار نهر فرات است .

۱۳- ای سرزنشگر من! دست از این کار بردار و مرا در محبت خاندان پیامبر ملامت مکن ، چه ایشان پیوسته دوست و تکیه گاههای منند .

۱۴- من آنها را بعنوان الگوی هدایت انتخاب کرده ام آنها در هر حال بهترین مردمانند.

۱۵- پروردگارا ! بر بصیرت و باورم بیفزای و محبت این خانواده را در زمره حسناتم قرار ده !

۱۶- جانم فدای پیرو جوان شما باد که آزادکننده بندگان و دیه پردازان خلق خدايید .

منابع :

- ١- «الخلافة العباسية فى عصر الفوضى العسكرية» ، دكتور فاروق عمر، ص ٢٢ .
- ٢- همان مدرك ، ص ٢٢-٢٣ .
- ٣- همان مدرك ، ص ٣٤ .
- ٤- «الامامة والسياسة» ، ابن قتيبة ، ج ٢ ، ص ١٨٣ .
- ٥- «الطبرى» ، ج ٦ ، ص ٤٤٥ و «الكامل» ، ج ٥ ، ص ٨٥ .
- ٦- «جهاد الشيعة» ، دكتور سميرة مختار الليثي ، ص ٢٨١ .
- ٧- «الفخرى» ، ابن طباطبا الطُّقُطُقِي ، ص ١٧٧-١٧٨ .
- ٨- «مقاتل الطالبيين» ، ص ٥٠٣-٥٠٤ و «مروج الذهب» ، ج ٣ ، ص ٣٦٥ .
- ٩- «تاريخ الخلفاء» ، سيوطي ، ص ٢٩٣ .
- ١٠- «مقاتل الطالبيين» ، ص ٥٠٦ .
- ١١- همان مدرك ، ص ٥٢٣ .
- ١٢- همان مدرك ، ص ٥٢٤ .
- ١٣- همان مدرك ، ص ٥٢٨ .
- ١٤- «الغدير» ، ج ٣ ، ترجمه محمد تقى واحدى ، ص ٣٥ .
- ١٥- «الغدير» ، ج ٤ ، ترجمه دكتور شيخ الاسلامى ، ص ٢٧٤ .
- ١٦- «تأسيس الشيعة» ، ص ١٩٣ .
- ١٧- همان مدرك ، ص ١٩٣ .
- ١٨- همان مدرك ، ص ١٩٣-١٩٤ .
- ١٩- همان مدرك ، ص ١٩٥ .
- ٢٠- «المجاني الحديثه» ، فؤاد افرام البستاني ، ج ٣ ، ص ٦٥ .
- ٢١- «الغدير» ، ج ٤ ، ص ٢٧٥ .
- ٢٢- «المجاني الحديثه» ، ج ٣ ، ص ٧١ .

- ٢٣- «التدير»، ج٤، ص٢٨٦.
- ٢٤- «تاريخ الادب العربي»، دكتور شوقي ضيف، ج ٣ ، ص٣٢٢-٣٢٣.
- ٢٥- «التدير»، ج٤، ص٢٧٩.
- ٢٦- «الآغاني»، ج١٨، ص٤٢.
- ٢٧- همان مدرک، ج ١٨، ص٣١.
- ٢٨- «المدائح النبوية في الادب العربي»، زكي مبارك، ١٢٦.
- ٢٩- همان مدرک، ص١٢٧.
- ٣٠- همان مدرک، ص١٢٨.
- ٣١- «معجم الادباء»، ج٤، ص١٩٤.
- ٣٢- «التدير»، ج٤، ص٢٥٥-٢٥٦.
- ٣٣- «تاريخ الادب العربي»، بروكلمان، ج ٢ ، ص٤٠.

ابن رومی

(۲۸۳ هجری)

شیعه که این همه کوشید و از پای نشست
و همواره پیکر فداکاران را بر سر راه
ستمها و ستمگریها انباشت و داریم
زندانشان و شکنجه‌خانه‌ها از آنان مملو
بود ، بر اساس يك اصالت تعلیماتی
درک شده بود. محمد رضا حکیمی

نام و نسب شاعر

نام او علی بن عباس بن جریج^۱، و کنیه اش ابوالحسن است.^۲ در روز چهارشنبه بعد از طلوع فجر، دوم ماه رجب سال ۲۲۱ در بغداد، در محل معروف به عقیقه (و بنابه گفته مرزبانسی عتیقه) و دُرْبُ الْخُتْلَیَّة، در خانه ای مقابل کاخ عیسی بن جعفر منصور به دنیا آمد. ابن رومی غلام آزاد شده عبدالله بن عیسی بود. جای تردید نیست که او رومی الاصل می باشد و این مطلب را او خود یاد کرده و در چند جای دیوانش روی آن تأکید می کند. نام جدش جریج یا جرجیس، بی شک اسمی یونانی است. پس به سخن کسی که گفته است به این دلیل او را ابن رومی می گویند که در کودکی زیبا روی بود، نباید وقعی نهاد.^۳

مادر ابن رومی ایرانی بوده و خود شاعر این مسئله را در اشعارش آورده است، آنجا که می گوید: ایرانیها دایی ها و رومیها عموهای من اند:

کیف اغضی علی الدنیه والفر
س خوولی والروم هم اعمامی

علامه امینی گوید:

مادرش حَسَنَه دختر عبدالله سَنَجَری است و سَنَجَر یکی از شهر-
های ایران در خراسان است ، پس او فارسی خالص می باشد .
برادر تنی اش ابو جعفر محمد از ابن رومی بزرگتر بوده و
قبل از او فوت کرده است . ابن رومی به یاد او اظهار درد و مصیبت
می کرد . بعد از مرگ برادر ، ابن رومی کسی را نداشت که عائله
او و برادرش را تعهد کند مگر عده ای از دوستانش از بنی هاشم
و بنی عباس .^۱

مرگ فرزندان و همسر ابن رومی ، زندگی را برای او
ناگوار می کند و ناله های دل دردمند او در مرثیه هایی که بدین
مناسبات سروده ، به وضوح به گوش می رسد .

رابطه او با بنی هاشم

ابن صَبَاح مالکی در کتاب «الْفُصُولُ الْمُهِمَّةُ فِي مَعْرِفَةِ أَحْوَالِ الْأَئِمَّةِ»
شبلنجی در «نورالابصار» او را از شعرای امام حسن عسکری ،
شمرده اند .^۲

در «الغدیر» آمده است : او را در دوستی خاندان پیامبر
هدفهای بلندی منظور است . اصولاً ویژگی او بدان خاندان ،
و مدیحه سرایی اش برای آنان ، و دفاع از آنان در برابر حملات
مخالفان ، از حقایق آشکار زندگی اوست .

اخلاص و علاقه ای که به خاندان پیامبر و انقلابیون علوی
داشت ، باعث می شد تا بنی محابا و بلکه در حد اقتحام به دفاع از

آنها گام درمیدان نهد. اشعار جیمیه او در رثای یحیی بن عمر بن الحسین، شهید علوی به قول ابوالفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» بهترین اشعاری است که در رثای او گفته اند، و تنها يك ایراد در آن است که از حد تجاوز کرده و در دشنامگوئی به بنی عباس، زمامداران وقت، جانب میانه روی را مراعات ننموده و کلماتی ناهنجار درباره آنها گفته است.^۱

اگر سخن ابوالفرج را حمل بر تقیه کنیم - که چنین است - می توان از بعد دیگر قضیه به خوبی، به جسارت و صراحت ابن رومی، در دفاع از عقیده و آرمانش پی برد.

کدام شاعر را به روزگار عباسیان - وقتی که یحیی بن عمر انقلابی آزاده که بر رژیم عباسیان شوریده، و به شهادت رسیده بود - جسارت اینگونه سخن گفتن بود.

۱- اجنوا بنی العباس من شأنکم

و شدوا علی ما فی العیاب و اشرجوا

۲- و خلوا ولاة السوء منکم و غیهم

فاحریهم ان یفرقوا حیث لججوا

۳- نظار لکم ان یرجع الحق راجع

الی اهلہ یوما فتشجوا کما شجوا

۴- علی حین لاعذری لمعتد ریکم

ولالکم من حجة الله مخرج

۵- فلاتلحقوا الآن الضغائن بینکم

و بینهم ان اللواقح تنج

۶- غررتم اذا صدقتم ان حالة

تدوم لکم ، والدهر لوان اخرج

۷- لعل لهم فی منطوی الغیث ثائرا

سیسمو لكم و الصبح فی اللیل مولج^۷

۱- ای بنی عباس از دشمنی‌های خود دست‌بدارید و معایب خود را سخت سر بسته نگهدارید .

۲- حکام سوءتات را با گمراهی‌هایشان رها کنید ، که شایسته آنها، غرق شدن در امواج فسادشان است .

۳- در انتظار روزی که بازگردانده‌ای ، حق را به اهلش برساند باشید ، آنگاه چنانکه آنها افرادی محزون بودند، شما محزون خواهید شد .

۴- هنگامی فرارسد که از خطاهای خود ، پوزش نتوانید آورد و حجت خدا بر شما تمام شده راه فراری ندارید .

۵- بذر دشمنی اکنون فیما بین نیفشانید که این بذرها به ثمر خواهند رسید .

۶- به زیان شما است اگر فکر کنید وضع (موجود) برایتان دوام خواهد یافت باینکه روزگار به یک رنگ باقی نماند .

۷- شاید در سویدای نهان نهضتی برپا گردد و آنان را بر شما برتری دهد که همیشه بامداد روشن در دل شب تاریک است^۸ .

صریح‌تر و برنده‌تر از این نمی‌توان بر حکومتی تاخت و آن

را از عاقبت سرکوبگری و ستم ، بیم داد . ابن رومی از یحیی بن عمر جز با لقب شهید ، در قصیده جیمیه ، یاد نمی‌کند .

به فرموده محقق بزرگوار علوی ، مرحوم علامه امینی :

به نظر می‌رسد ، ابن رومی تشیع را از پدر و مادرش به

به ارث برده باشد ، زیرا مادرش ایرانی الاصل بود . و

تشیع به مذهب ملتش ، ایرانیان ، یاران آل علی ، نزدیک‌تر

بود . وهم به این دلیل که پدرش او را علی نامید و علی

از اسماء محبوب شیعیان است . بهترین عقیده‌ای که

شایسته‌ای است انسان در راه آن بکوشد ، عقیده‌ای است که انسان را هنگام ترس ، دلیری بخشد و چون از دیگر گونیهای حوادث ، به خشم آمد راه تسلی خاطر و پوزش را در برابرش بگشاید، آرزوی رسیدن به آینده‌ای بهتر از وضع حاضر، راپیش پایش نهد . و از این نزدیکتر، تیرگیهای نادانی را بزدايد و حق هر کس را بپردازد. همه اینها را ابن رومی به حد کامل در تشیع علوی طرفدار امام منتظر غایب بدست می آورد، در مقابل عباسیان که طرفدار وضع حاضرند و مردم همه دشمن آنهايند ، و آرزوی زوال ملکشان را دارند . از این رو تشیع ابن رومی در دلش و در امیدهایش بود، و او بر مذهب دیگر شاعران و بر مذهب دیگر مردان ، از طرفداران تشیع بود.^۱

مقام او در شعر

مقام ابن رومی در شعر و ادب عرب و علوم عربیت بر هیچ متبع صاحب نظری که با ادب عرب آشنائی داشته باشد، پوشیده نیست . کمتر قصیده‌ای از قصایدش را می توان جست که خواننده در خلال خواندن یقین نکند که سراینده آن ، دریائی از علم لغت ، و دارای احاطه وسیعی به مفردات غریب ، و اوزان و مشتقات آن و تعریفهای لغوی و آشنائی با موقعیت امثال عرب و اسماء مشاهیر آنسان است . در ادب عرب بیش از همه دوتن از نام آوران ، ابن رومی و أَبُو الْعَلَاءِ مَعْرِيّی به این خصوصیت ممتاز و مشهورند . او

بر نویسندگان و تازه به دوران رسیده‌های کوفه برتری می‌جست و با علمای نحو که بر شعرش به لحاظ لغوی و دستوری خرده می‌گرفتند، می‌تاخت و آنها را هجومی کرد.^{۱۰}

ابن رومی در فن شعر بنا را بر عینیت و مشاهده می‌نهد و با اشارات و تلمیحاتی تند نقایص و عیوب جسمانی دشمنانش را به بحث می‌کشد و سپس با هجوی گزنده و تلخ آنها را لباس شعر می‌پوشد. بر همین شیوه و با چنین نگاهی تصاویر بجهت انگیز و شادی آفرین را - به ویژه در جشنهای دولتمردان و لذت‌های کاخ نشینان - در شعر می‌سراید.^{۱۱}

به سبب اظهار تشیّعش نمی‌توانست در دربار خلفاء باشد، و چون دیگر شعراء، از خوان نعمت بسته بر مردم و گسترده دربارگاه آنان، سود جوید. بلکه ترکان هم - که در آن زمان فرماندهی سپاه عباسیان را بر عهده داشتند و از قدرت و نفوذ فراوان برخوردار بودند و به همین لحاظ بسیاری از شاعران آن روزگار در جرگه مداحانشان درآمده بودند، نتوانستند او را جلب کنند.^{۱۲}

او به صراحت در قصیده جیمیه بر طاهریان و عباسیان تاخت آورده و مژده پیروزی علویان را داده بود.

رقابت او با شاعر شهره‌ای چون بختری، معروف است و حاکی از برخورد دو شاعر فعل با دو شیوه از شعر. یکی از ایندو، رقیبش را به ناآشنائی به علوم عقلی و فلسفه و منطق متهم می‌کرد، و آن دیگری بر رقیبش عیب می‌گرفت که از فرهنگ مردم و طبیعت شعری عرب پافراتر نهاده و الفاظ غریب به کار می‌برد.

ابن رومی ، کار شاعرانی که به ستایش امیران و قدرتمندان نالایق می‌پردازند و در گرانبهای سخن را به پای خوکان می‌ریزند، سخت می‌نکوهد و با اشاره به آیات کریمه :

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ . أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ .
وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ

چنین می‌گوید :

۱- يقولون ما لا يفعلون مسببة

من الله مسبوب بها الشعراء

۲- وما ذاك فيهم وحده بل زيادة

يقولون ما لا يفعل الامراء

۱- آنها گذشته از آنکه، آنچه خود می‌گویند بدان عمل نمی‌کنند

و خداوند آنان را بر این خصلت نکوهیده است .

۲- بلکه در مقابل آنچه که به ناحق به امراء نسبت می‌دهند نیز

مسئول‌اند.

ابن رومی باتکیه بر قدرت تعبیر و احساس و نیروی شاعر،

در فن هجاء استاد بود . گذشته از آن ، در اندرون خوداندوهی

از گذشته داشت . هرگز به استیفاءی حقوق مسلم خود دست

نیافت ، با آنکه به طور حتم سرآمد شاعران روزگار خود بود .

درکی که از حرمان و فقر داشت احساس او را تیز و عواطف او

را رقیق کرده بود . زندگی از جهتی برای او اندوه بود و درد و

رنج . سه فرزندش را از دست داد . مرگ برادر و شهادت یحیی-

بن عمر علوی و از چنگ رفتن دوستانش ، همگی او را بسیار

حساس و اندوهناک کرده بود. قدرت طبع و نبوغ شعری او که کلمات همانند موم در دستانش شکل می گرفت و معانی بسان سیلاب بر خاطرش فرومی ریخت، مضافاً بر اندوهی که بر شمردیم، او را در رثاء و هجاء استاد کرده بود. بیشتر افکار و آثارش از مردم مایه می گرفت و او شاعری مردمی بود.

اهتمام شعراء و ادباء و مورخان به اشعار ابن رومی، حکایت از مرتبت ادبی و مکانت رفیع شعری او دارد.

همه اشعارش به ترتیب حروف تَهَجُّی مرتب نبوده، «مُسَبِّی» علی بن عبدالله بن مسیب، و «مِثْقَال» غلام ابن رومی آنها را در صد برگ روایت کرده اند. احمد بن ابی قَسْر کاتب و همچنین خالد کاتب، هر کدام، صد برگ از شعرش را نوشته اند. و آنگاه ابوبکر ضولی در دویست برگ بر حسب حروف، آن را مرتب ساخته است.

ابوطیب وَزَاقِ بن عُبْدُوس، اشعار ابن رومی را از نسخه های موجود جمع آوری کرد، در حدود هزار بیت شد و این رقم بیش از هر نسخه دیگری است، چه آنها که بر طبق حروف تهجی مرتب شده یا آنها که نامرتب بوده است.^{۱۳}

ابن سینا، دیوان او را برگزیده و مشکلات اشعارش را شرح کرده است. گویند ابن سینا گفته است، از تکالیف درسی استاد ادبیاتم یکی حفظ اشعار ابن رومی بود و من آن اشعار را با چند کتاب دیگر ظرف شش روز و نیم، حفظ کردم.^{۱۴}

در «الغدیر» به نقل از فهرست ابن ندیم و «مُعْجَمُ الْأَدْبَاء» یاقوت

حَمَوی و «مُعْجَمُ الشُّعَرَاء» مرزبانی، کسانی که در فضایل و اشعار او کتاب پرداخته اند، به این نام ذکر شده اند: ابوالعباس احمد بن محمد بن عبدالله بن عمار، متوفی ۳۱۹، وقتی ابن رومی از دنیارفت کتابی در فضایل و اشعار ممتاز او ترتیب داده می نشست و آن را بر مردم املاء می کرد تابنویسند.

ابوعثمان نَاجِم، کتابی مخصوص در شرح حال ابن رومی دارد. ابوالحسن علی بن عباس نویختی، متوفی ۳۲۷ اخبار زندگی ابن رومی را در کتابی مستقل جمع آوری کرده است. همچنین استاد عباس محمود عَقَّاد کتابی در شرح حال و آثار ابن رومی نوشته است در ۳۹۲ صفحه.

استادان و شاعران عصر او

ابن رومی از ابوالعباس ثَعْلَبِ روایت کرده است، ابوجاء قُتَيْبَةُ بن سعید بن جَمیل ثَقَفی محدث و دانشمند معروف، از کسانی است که بر ابن رومی املائی حدیث کرده و شاعرما از دست او آموزش گرفته است. دیگر از استادان او محمد بن حبیب دانشمند بزرگ علم روایت و انساب است و ابن رومی در مفردات لغات به او مراجعه می کرده است.

شاعران هم عصر او، حسین بن صَحَّاک، دَعْبِل خُزَاعی، بُحْتُری، علی بن جَهْم، ابن مُعْتَز و ابوعثمان نَاجِم می باشند. وی با شاعر نوپرداز آن عصر، ابن حاجب محمد بن احمد، رابطه دوستی و مودت داشته است.

شهادت شاعر

در «تأسیس الشیعه» شهادت او را ، در ایام مُعْتَصِد ، شب چهارشنبه ۲۸ جمادی الاولی سال ۲۷۳ یا ۲۷۶ آورده است. بروکلیمان آورده که ابن رومی به سال ۲۸۳ یا ۲۸۴ یا ۲۷۶ به امر ابوالحسن قاسم بن عبید الله وزیر معتضد عباسی مسموم شد ، زیرا او از هجا و افشاگری شاعر بیم داشت .

بنابر آنچه در «الغدیر» آمده است ، صحیح ترین تاریخ وفات او ، روز چهارشنبه ، دوشب به آخر ماه جمادی الاولی از سال ۲۸۳ است .

اکثر مورخین در مسموم شدن او اتفاق دارند ابن خلکان گوید: «وزیر ابوالحسن قاسم بن عبدالله بن سلیمان بن وهب وزیر معتضد او را با دسیسه ابن فرّاش مسموم کرد» .

سید مرتضی درآمالی (الغرر والدرر) گوید : عبید الله بن سلیمان ، خصوصی به پسرش ابوالحسن نوشت : زبان این مرد (ابن رومی) از عقلش درازتر است و کسی که چنین باشد باید قبل از هر چیز از نیش زبانش ترسید و به پایان کار نباید اندیشید ، او را از نزد خود بیرون کن . گفت : می ترسم چیزی را که در حکومت ما پنهان داشته آشکار سازد و تا ما سرکار هستیم آن را بین مردم پخش کند . گفت فرزندم مقصودم از بیرون کردن ، طرد کردن او نیست بلکه می خواهم مضمون شعر «ابی حَیَّه ثُمیری» رادر باره اش بکاربری : «نهانی او را گفتند قربانت ، مگذار اوسالم بدر

رود اگر او را نمی کشی به ما اشاره کن تا کار او را بسازیم». ابوالحسین قاسم، جریان را به ابن فراش بازگفت، و چون او از دشمنان سرسخت ابن رومی بود و چند بار با هجسهای زشت ابن رومی مواجه شده بود گفت: وزیر - أَعَزُّهُ اللهُ - اشاره کرد او باید دفعه و بی خبر کشته (ترور) شود، تا از دست زبان او همه راحت شوند و من این کار را به عهده می گیرم، آنگاه او را در «خُشْکَنانج» زهر داد و مرد.^{۱۰}

ابن رومی و شورش یحیی بن عمر

وقتی سربحیی بن عمر بن الحسین شهید علوی را به بغداد آوردند، مردم بغداد چون همه هوادار او بودند، مرگ او را باور نمی کردند. یکباره همه دست به تظاهر زدند و سراسیمه به کوچه و خیابان ریختند. کودکان در کوچه فریاد می زدند: «مَا قُتِلَ وَ مَا قُتِلَ وَلَیْکِنْ دَخَلَ الْبَلَدَ»، یحیی نه کشته شده و نه گریخته، او سر به بیابان نهاده است.^{۱۱}

یحیی بن عمر بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین «ع»، از شورشیان علوی زمان متوکل بود، در خراسان خروج کرد و عبدالله بن طاهر (حاکم خراسان) او را دستگیر کرد، متوکل او را زندان کرد. سپس آزاد شد و به بغداد رفت. و پس از مدتی از آنجا به کوفه رفت و مردم را به خاندان پیامبر دعوت کرد.

احمد بن عبید الله از ابی العاص بن ابی العاص روایت کرده، وقتی یحیی تصمیم به خروج گرفت نخست به زیارت قبر امام حسین (ع)

آمد و برای زائران امام تصمیم خود را آشکار ساخت . جمعی از حاضران در آنجا دعوتش را پذیرفتند و اطراف او را گرفتند . یحیی از آنجا به شاهی (شهری در نزدیکی قادسیّه) آمد و تاشب در آنجا توقف کرد . چون شب فرارسید به سوی کوفه حرکت کرد و شبانه وارد شهر کوفه گردید . کسانی که همراهش بودند فریاد می زدند : ای مردم داعی حق را پاسخ گوئید جمع بسیاری با او بیعت کردند . او روز دیگر به طرف بیت المال رفت و هر چه در آنجا بود تصرف کرد ، آنگاه به نزد صرافانی که پولهای حکومتی نزد آنان بود فرستاد و آن پولها را نیز از آنها گرفت . وی در نبردی با حسین بن اسماعیل فرستاده عبدالله بن طاهر به شهادت رسید . پس از شهادتش مردم کوفه و بغداد به شیون و زاری پرداختند و برضد عباسیان تظاهرات کردند . پس از او یاران و همزمانش همه اسیر و زندانی شدند . سرانجام همه آنها را به دستور مُسْتَعِین آزاد کردند . جز اسحاق بن جناح ، رئیس عملیات نظامی یحیی . او در زندان ماند تا درگذشت و پس از مرگ او را در پارچه ای پیچیدند و دیواری بر سرش فرود آوردند .

در میان کسانی که از قیام یحیی پشتیبانی کرده بودند ، فقها و محدثین بسیاری دیده می شدند که از جمله آنها ابو محمد عبدالله بن زیدان بَکلی است که بایحیی خروج کرد و از سواران بانام و نشان یحیی بود . او محدثی بزرگوار و باتقوی و فضیلت بود .

یحیی مردی شجاع و سواری جنگجو و نیرومند و پر دل بود . گفته اند : شعرا ، در رؤای هیچیک از مقتولین دوران بنی عباس ، به

اندازه یحیی شعر نگفته اند^{۱۷}

جیمیه ابن رومی، در شهادت یحیی علوی

قصیده جیمیه ۱۱۰ بیت است، که در «مقاتل الطالبیین» آمده است. ما خوانندگان را برای متن قصیده به آن کتاب ارجاع می دهیم و در اینجا پس از آوردن بیت مطلع، ترجمه ۷۸ بیت از قصیده را، با تصرف از کتاب «مقاتل الطالبیین» ترجمه دانشمند بزرگوار، سید هاشم رسولی محلاتی، نقل می کنیم، به این بهانه که یادی باشد از زحمات آن بزرگ در ترجمه این کتاب ارزشمند. یاد کنیم که در صفحات گذشته، ۷ بیت از این قصیده ذکر شد.

ترجمه قصیده جیمیه

امامك فانظر ای نهجيك تنهج

طریقان شتی : مستقیم و اعوج

۱- درپیش روی تو دوراه است، راه راست و راه کج، اکنون بنگر تا بکدامین راه می روی .

۲- هان ای مردم ! به راستی که زیان رساندن شما به خاندان پیامبر افزون شد، پس بترسید و بینناک باشید .

۳- آیا در هر زمان باید یکی از فرزندان پیامبر خدا محمد (ص) کشته شود، و در خون خود آغشته گردد؟!!

۴- آیا همواره دین خود را به بدترین زمامداران (بنی عباس) می فروشید، به خدا که نزدیک است دین خدا بکلی فاسد و تباه گردد .

۵- همانا که بنی عباس شما را در دامهای فتنه انداخته اند، و گرچه خود آنها سخت تر از شما به دام افتاده اند .

۶- ای فرزندان مصطفی ! تا چند مردم از گوشت بدن شما بخورند، بزودی گرفتاری شما برطرف خواهد شد .

۷- آیا يك تن نیست که حق پیغمبر خدا را در مورد خاندانش مراعات کند، آیا کسی نیست که از پروردگار خود بترسد ؟
۸- اینان آیاتی را که خداوند در شأن شما خاندان رسول نازل فرموده نادیده گرفته و چنان است که گویا کتاب خدا برای آنها آشکار نیست .

۹- براستی که نو مید و بی بهره است هر که قرآن را در مورد شما فراموش کند بهره چنین کسی از این دنیا و کسب سعادت در آن ، اندک است .

۱۰- آیا پس از آن شهید بزرگوار شما ابوالحسین یحیی ، باز هم ستارگان آسمان به مانند چراغ می درخشند ؟

۱۱- برای ما و بر ما، نه برا و نه برای او، سیلاب اشک و گریه فرو می ریزد (یعنی گریه ما به خاطر زیانی است که پس از شهادت او به دین و به ما می رسد) .

۱۲- چسان بگرییم بر کسی که در نزد پروردگار خود رستگار گشته و در بهشت برین زندگی عالی و فراخی دارد .

۱۳- اگر در این جهان و پیش ما زنده نیست، ولی نزد خداوند در بهشت زنده و به همسر نیز کامیاب است .

۱۴- اودر دنیا با مقامی ارجمند و با آوازه زندگی کرد ، نه چون افراد پست و فرومایه . و به درجه ای رسید و مقامی داشت که زائل شدنی نبود .

۱۵- ما برای برطرف کردن تاریکی ها بدو چشم امید می داشتیم، و تاریکی ها به امثال او روشن گردد .

۱۶- خدای بزرگوار عرش ، برای بردن پسر پیغمبر خود گوی سبقت را از ما ربود، و خدا همیشه برتر و پیروزمند است .

۱۷- هم او و هم پیشتازان خاندانش از این جهان رفتند ، **مرگ و مردن را باید از ایشان آموخت !**

۱۸- هنگامی که مردم به خواب روند من هم برای استراحت می روم، ولی چنان است که گویا چشمانم پر از خار و خس است .

۱۹- ای یحیی - ای بزرگ مرد - یاد تو چنانم سوزانده که سوزشش

- بدل رسیده و دلم را کباب کرده است !
- ۲۰- جانم فدایت، گرچه از این جهان رفتی و هلاک گشتی ، ولی محاسن تو پیوسته و ربزونی می باشد و سرمشق دیگران است.
- ۲۱- روزگار هرچه نوشود و زیور یابد ، این چهره درخشان تو است که در تابلو حماسه های تاریخ می تابد .
- ۲۲- سلام وریحان و روح و رحمت بر تو باد و نسیم جانبخش سایه عرش خدا پیوسته بر تو بوزاد .
- ۲۳- از سرزمینی که تو مجاور آن شدی، پیوسته بوی بابونه های شکفته می وزد .
- ۲۴- افسوس که تحیتی از توبه سوی ما بازنگردد، جزمه مان عطری که از تربت تو به مشام می رسد.
- ۲۵- از آن ساعتی که تو در قبر مسکن گزیدی ، کبوتران ناله می کنند ، حال آنکه پیش از آن آواز طرب انگیز داشتند .
- ۲۶- من دیده ام را نکوهش می کنم اگر پیوسته سرشکش را بر آتش اندوه بریزد که آنرا خاموش سازد .
- ۲۷- وستایشش می کنم اگر جلوی اشک خود را بگیرد ، و بگذارد تا شعله های سرکش اندوه، جان مرا به آتش کشند .
- ۲۸- زیرا گریه تنها آن نیست که چشم اشک فرو ریزد ، بلکه سوزنده ترین گریه ها، گریه ای است که از آتش دل خیزد .
- ۲۹- هان ای جنایتکارانی که به کشتن او به یکدیگر مژده می دهید، اندوهی بر سرتان سایه افکند که بر طرف شدنی نیست .
- ۳۰- آیا شما روز را به شب آرید و آسوده بیارمید، با اینکه رسول خدا در قبر خویش پریشان و مضطرب است .
- ۳۱- در این مصیبت ما را شماتت نکنید، هر يك از شما باید بارویی سیاه از پیش ما دور شود .
- ۳۲- اگر پدر شما در روز جنگ حاضر بود ، آنگاه که دولشگر بهم رسیدند و اسبان تاخت می آوردند،
- ۳۳- ناچار تن به ذلت می داد، یا به سرعت بسان شتر مرغ رمیده از معرکه می گریخت .
- ۳۴- ولسی او (یحیی) پیوسته خود را رخ در رخ در تنور جنگ

- می انداخت ، و چنان بی باک بود که مردم نادان می گفتند :
این مرد بی عقل است .
- ۳۵- اما هرگز چنین نبود ، بلکه او حاضر نبود زیر بار ظلم حکومت
برود که چهره ای از هر چیز زشت تر داشت .
- ۳۶- او همانند (جلش) ابوالحسن علی (ع) بود که پیش از او در
جنگها عمل می کرد ، و شاخه هردرخت مانند تنه آن است .
- ۳۷- گویا او را می نگرم که همچون شیرژیان از لانه و بچه هایش
حمایت می کند ، و فریادهای متوالی بازدارنده هرگز اورا از
دفاع باز نمی دارد .
- ۳۸- گویا او را می بینم که نيزه های بسیار او را هدف گرفته اند
و مانند ريسمانهای دراز به سوی او کشیده شده در تن او فرو
می روند و بیرون می آیند .
- ۳۹- گویا او را می نگرم که از اسب در افتاده و پشانی مجروح
و شکسته اش به خاک آلوده شده است .
- ۴۰- چه محبوب بدنی که بر زمین افتاد ، و چه محبوب جانی که
به سوی خدا بالا رفت !
- ۴۱- آیا یحیی را از بین بردید ، که هرگز از جنگ روگردان نبود
و هیچگاه گردن اسبش به پشت کردن به دشمن کج نشد .
- ۴۲- به خوبی راه آرزوهای بدشمار باره او هموار گشت ، و این
برای گمراهی شما وسیله ای آماده تر و نزدیکتر بود .
- ۴۳- شما به سرکشی و گمراهی خود ادامه می دهید و آنانکه به وسیله
شما گول خورده اند در گمراهی و ضلال خود آزادانه فرو
می روند .
- ۴۴- ای بنی عباس ! زشتیهای خشم خود را بپوشانید و سر
صندوقهای (کینه) را ببندید و محکم کنید تا چیزی از آن
به کسی سرایت نکند .
- ۴۵- جلوی این فرمانروایان بدکردار خویش را برای گمراهی
آزاد بگذارید ، که شایسته اند تا در همان منجلاهای بدبختی
خود غرق شوند .
- ۴۶- باشد تا روزی که حق به اهل خود باز گردد و چنانچه اهل حق
به اندوه و غم مبتلا گشتند شما نیز بدان مبتلا گردید .

- ۴۷- تا آنگاه که عذرخواهتان عذری نداشته باشد و خود شما از بازخواست خداوند راه فرار و گریزی نداشته باشید .
- ۴۸- تخم کینه میان خود و آنها (علویان) نیفشانید و شتر کینه را حامله نکنید ، که روزی این کینه ها به ثمر خواهد رسید .
- ۴۹- اگر به شما گفته اند که این سلطنت برای شما دوام دارد و شما هم باور کرده اید، گول خورده اید، زیرا دنیا دو چهره دارد (گاهی بنفع شما و گاهی به زیان شماست) .
- ۵۰- شاید آنها در پایان این دوران انقلاب، دولتی داشته باشند و بر شما برتری گیرند، زیرا شب به صبح آبستن است .
- ۵۱- دولت آنان را سپاهی است بی کران که زمین از نعره شان تنگی گیرد، و هیاهو و صدایشان وحوش را فراری دهد .
- ۵۲- چنانکه بادیدگان درست دیده شوند کلام خودشان چنان برق زند که کسی را یارای نگاه کردن بدانها نباشد .
- ۵۳- و چون خورشید بدانها بتابد مانند دریائی باشند که به موج درآید .
- ۵۴- آتش میدان کارزارشان چنان شعله کشد که پرندگان چون بدانجا درآیند از شدت گرما درافتند .
- ۵۵- چون انسان بخواهد برگرداگر دآن سپاه دیده بگرداند جنگلی بیند که پس از دیدنش دیده را حیرت افتد و از ادامه نظر بازماند؛
- ۵۶- آن سپاه را دو دسته یاری دهند ، پیادگان و سوارگان، که به گاه یاری چون مور و ملخ مانند .
- ۵۷- در آنها مردانی شجاع چون شیر خشمگین باشند که شجاعان نیرومند را تحت اراده آورده به زانو درآورند .
- ۵۸- در هم روند و چون اسبان آنها گرد و غبار برانگیزد، آن غبار برطرف شدنی نباشد .
- ۵۹- اگر ابری در فضا بر آنها سنگ ببارد ، پیوسته آن سنگها از روی آن سپاه در غلطد .
- ۶۰- گویا دسته های نیزه های برنده آنها فتیله هائی است که به پای نیزه ها روشنی می دهد .
- ۶۱- هر کس آنها را دیدار کند ، دوست می دارد که چون زنان اسلحه اش خلخال و بازوبندی بر دست و پای او باشد تا

متعرض او نشوند .

* * *

۶۲- آن یاوران دین خدا انتقام دین خدا را از دشمنان دین بگیرند
و خدا را اَوْس و خَزْرَج * دیگری نیز هست .

۶۳- در آن زمان امام بحق درباره شما به طور کامل حکم کند،
و چنان نیست که هرزنی بچه ناقص زاید .

۶۴- براستی که یحیی چنان بود که اگر فرصتی بدست می آورد و
مرگ بدو مهلت می داد، بکارهای مشکل و نتیجه بخش
بینا بود .

۶۵- در اینجاست که چون گردن ها با شمشیر بریده گردد، جوشش
نادانی شما فرو نشیند .

۶۶- من نصیحت خالصانه خود را با شما گفتم، و پس از این با
گامهای باز سرعت راهی را که خوشایند شما نیست
می پیمایم .

۶۷- آیا این حق و انصاف است که آنها باشکم گرسنه روز را به شام
برند، ولی کسان شما نزدیک است از سیری بترکند .

۶۸- شما در میان خانه های خود متکبرانه راه بروید، و از شدت
فربهی پاها را سنگین برداشته کفلهایتان هنگام راه رفتن
بالا و پایین رود .

۶۹- کودکان آنها از گرسنگی شکمهایشان تهی و بچه های شما
از سیری پیکرشان نیرومند و پر گوشت باشد .

۷۰- جانم فدای بزرگانی باد که غم ظلمهای شما دلشان را پراز
اندوه کرد، و در زندگی ناراحت و اندوهگین بوده ناله از
سینه می کشیدند .

۷۱- به اینها هم اکتفا نشد، بلکه قبرهایشان را نیز سگان چیره خوار
شما «بَهِیم و دیرَج» * شخم زدند .

۷۲- شما آنها را به سیاهی چهره سرزنش کنید، با اینکه عرب
خالص همان گندمگونهای سیاه چشم هستند .

۷۳- شما از رُق چشمانی هستید که روهای شمارا رومیان به سفیدی
زیور داده اند و این سفیدی رنگی است که از رومیان دارید.
(یعنی شما عرب نیستید) .

- ۷۴- اگرچه در فرزندان هاشم عیبی نیست ، اما شما با اینکه هاشمی هستید شکلتان همچون کسانی است که ازدونژادند .
- ۷۵- يك تن از آل محمد «ع» را به من نشان دهید که به عیبی متهم باشد، و به دروغ سخن نگوئید که حق بس آشکار است .
- ۷۶- به جان خودم سوگند که پسر طاهر (محمد بن عبدالله طاهر) با کشتن یحیی ، کینه شما را تا آنگاه که باد بوزد، در دلها جای داد .
- ۷۷- من بر اسلام از شما ترسانم ، از همان حوادث و گرفتاریها که امروز در آنها بسته است .
- ۷۸- امید است دلhائی که شما آتشش را افزون کرده اید، بر شما پیروز گردد و شفا یابد .

* اوس و خزرج دو قبیله از اهل مدینه، که در صدر اسلام، پیامبر «ص» را یاری کردند .

* دیزج کسی است که قبرا امام حسین را شکافت و در آن آب انداخت .

منابع:

- ۱- در ضبط این کلمه مورخان اقوال گوناگون دارند . در «الفهرست» ابن ندیم و «تاریخ خطیب» ، جریج ، در «مروج الذهب» مسعودی ، سرجیج ، در «معجم الشعراء» مرزبانی ، جورجیس ، و در «تاریخ» ابن خلکان جورجیس و در بعضی فرهنگها جرجیس آمده است . به عقیده بروکلیمان در «تاریخ الادب العربی» اصل این کلمه جریجوریوس و یونانی است . ر. ک ، «تاریخ الادب العربی» ، ج ۲ ، ترجمه دکتر عبدالحلیم النجار ، ص ۴۴ . و «الندیر» ، ج ۵ ، ترجمه دکتر جمال موسوی ، ص ۶۷ .
- ۲- «تاریخ الادب العربی» بروکلیمان ، ج ۲ ، ص ۴۴ ، و «الندیر» ، ترجمه ، ج ۵ ، ص ۶۷ و «تاریخ الادب العربی» ، شوقی ضیف ، ج ۴ ، ص ۲۹۶ ، و «تأسیس الشیعه» ، ص ۲۱۱ .
- ۳- «الندیر» ، ترجمه ، ج ۵ ، ص ۷۱ .
- ۴- همان مدرک ، ص ۷۲ .
- ۵- «الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة» ، ابن الصباغ مالکی ، ص ۲۸۵ . و «الندیر» ، ترجمه ، ج ۵ ، ص ۶۸ . و «تأسیس الشیعه» ، ص ۲۱۱ .
- ۶- «مقاتل الطالبیین» ، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی ، ص ۵۹۶ .
- ۷- همان مدرک ، ص ۶۰۰ .
- ۸- «الندیر» ، ترجمه ، ج ۵ ، ص ۸۴ .
- ۹- همان مدرک ، ص ۸۶-۸۷ .
- ۱۰- «تاریخ الادب العربی» ، بروکلیمان ، ج ۲ ، ص ۴۵ .
- ۱۱- همان مدرک ، ص ۴۶ .
- ۱۲- «تاریخ الادب العربی» ، شوقی ضیف ، ج ۴ ، ص ۳۰۱ .
- ۱۳- «الندیر» ، ترجمه ، ج ۵ ، ص ۶۸-۶۹ . و «تأسیس الشیعه» ، ص ۲۱۱ .
- ۱۴- «الندیر» ، ج ۵ ، ص ۶۹ .
- ۱۵- «الغرر والدرر» ، سیدمرتضی ، ص ۱۰۱ و «الندیر» ، ج ۵ ، ص ۱۰۸ .
- ۱۶ و ۱۷- «مقاتل الطالبیین» ، ترجمه ، ص ۵۹۰-۵۹۶ .

حَمَّانِي عَلَوِي

(۳۰۱ هجری)

قلبی نظیر الجبل الصعب
و همتی اکبر من قلبی

دلم چون کوه استوار است
و همتم بزرگتر از دلم .

نام و نسب شاعر

ابوالحسین علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن
الحسین بن علی بن ابیطالب (ع) از مردم حِمْان کوفه است . حمان
- به کسر حاء و تشدید میم - نام محلی است در کوفه .^۱ پدرش
محمد معروف به دیباجه ، در اوائل خلافت مامون ، علیه دستگاه
عباسیان خروج کرد ولی شکست خورد . او را دستگیر کردند و
به بغداد آوردند و از آنجا به خراسان تبعید شد .^۲

حمانی از پیشتازان فقههای عترت و مدرسان آنها در پایتخت
تشیع (عراق) ، در قرن اول است . او یکی از بزرگترین خطباء و
شعرای نوآور بنی هاشم است که نام او ، و شعر او ، معروف
خاص و عام گشت ، و همه او را به حسن سبک و حسن تلفیق می شناسند .
گذشته از اینها ، علم فراوان ، عظمت خانواده ، بزرگواری بارز ،
و نسب علوی پر برکت او ، تا برسد به فضایل بسیار دیگر ، او را
به بلندترین قله عظمت رسانده است .^۳

خانواده دیباجه ، بعد از مرگ محمد ، پدر شاعر ، از مدینه
به کوفه منتقل شد . حمانی در کوفه رشد کرد و از فضای علمی آن
سایمان بهره گرفت .

مقام علمی و شخصیت شاعر

او گذشته از شعر در علوم ادبی و شرعی استاد بود. به ملاحظه همین جامعیت، از طرف علویان به تقابّت برگزیده شد و به مقام مندرسی ارتقاء یافت.^۱ بنابه گفته مسعودی، جاسوسان به متوکل، گزارش کردند که حماني در منزل سلاح تهیه کرده و شیعیان بر او گردآمده اند. لشکریان متوکل به طور ناگهانی و بدون اطلاع، خانه اش را به محاصره درآوردند. در این هنگام حماني را دیدند که در اطاقی در بسته، در حالی که لباس ساده ای از پشم بر تن دارد، بر بستری از سنگریزه و خاک به پرستش خدا و به تلاوت قرآن مشغول است. در همان حال او را دستگیر کردند و به سوی متوکل بردند.^۲

مسعودی گوید: حسین بن اسماعیل به کوفه وارد شد، او فرمانده لشکری بود که با یحیی بن عمر^۳ (شهید به سال ۲۵۰) برخورد کرده، او را کشته بود. به عنوان جلوس رسمی نشست، و همه به دیدنش آمدند و کسی از بنی هاشم در کوفه نماند مگر اینکه از او دیدن کرد بجز علی بن محمد حماني، که بزرگ و مفتی آنها بود. او از دیدنش خودداری کرد. حسین بن اسماعیل از حال او جويا شد و علت نیامدنش را پرسید و جمعی را برای احضارش فرستاد. وقتی حماني را آوردند پرسید چرا از دیدن ما تخلف کردی؟ حماني چنان پاسخ قاطعی داد که گویا دست از زندگی شسته است. گفت: آیا می خواستی در این فتح و پیروزی که نصیبت شده ترا تهنیت و تبریک گویم؟!

۱- قتلت اعز من ركب المطايا

و جنتك استلينك في الكلام

۲- و عز على ان القاك الا

و فيما بيننا حد الحسام

۳- ولكن الجناح اذا اهيضت

قو ادمه يرف على الاكام

۱- تو عزیزترین کسی که بر پشت مرکبها سوار می شد، کشته ای ،

آنگاه من بیایم و باتو شیرین زبانی کنم و تبریک بگویم .

۲- برای من سخت است که ترا ببینم ، مگر وقتی که میان ما

شمشیر آبدار حاکم باشد .

۳- ولی مرغی که شاهبالش شکسته باشد ، فقط بر روی تپه ها

پرواز می کند .

حسین بن اسماعیل گفت : تو حق خونخواهی داری ، من

ناراحتی ترا منکر نیستم ، او را خلعت بخشید و با احترام به منزلش

باز گردانید ^۷ .

ابو احمد موفق بالله ، خلیفه عباسی متوفی به سال ۲۷۸ ، دوبار

حمانی را به زندان انداخت . یکبار کفیل یکی از سادات شده بود ،

و بار دیگر از او سعایت کرده بودند ، که می خواهد بر خلیفه

بشورد ^۸ .

آری ، او بود که به روزگار ستم و حکومت ستمگران زبان

در کام نکرد ، و یاد شهید علوی یحیی بن عمر را پیوسته در یادها

زنده داشت :

۱- فان يك يحیی أدرك الحتف يومه

فمات حتی مات و هو کریم

۲- و مامات حتی قال طلاب نفسه :

سقى الله يحيى انه لصميم

۳- فتى آنست بالروع والبأس نفسه

وليس كمن لاقاه و هوسنوم

۴- فتى غرة لليوم و هو بهيم

و وجه لوجه الجمع و هو عظيم

۵- لعمرى ابنة الطيار اذنتجت به

له شيم لايجتوى و نسيم

۶- لقد بيضت وجه الزمان بوجهه

و سرت به الاسلام و هو كظيم

۷- فما انتجت من مثله هاشمية

ولا قلبته الكف و هو فطيم

۱- اگر مرگ در آروز به سراغ یحیی آمد، او در حال بزرگواری از این جهان رفت .

۲- او از این جهان نرفت تا وقتی که حتی دشمنانش گفتند: خدا یحیی را سیراب کند که مردی پاک و بزرگوار بود .

۳- جوانمردی که جانش به سختی و هراس مانوس گشته بود و مانند مردمان حيله زن نبود .

۴- جوانمردی که روشنی روزهای تار می بود و نیز بزرگ هر انجمن ، آری او مردی بزرگ بود .

۵- قسم به جان خودم که مادرش فرزند جعفر طیار هنگامی که او را در شکم داشت دارای خصلی بود و بوی خوشی داشت .

۶- راستی که چهره روزگار را مادرش به چهره او روشن کرد و اسلام را به وجود او خوشنود نمود و فرزند او انسانی خشم فرو برنده بود .

۷- هیچ زن هاشمی مانند او را نژائید ، و هیچ دستی مانند او را پرستاری نکرد تا از شیر باز گرفته شد.^۱

قبر یحیی ، این شورشگر علوی ، برایش بوی مشک می داد و نسیم پاک تربت شهادت ، او را به حیات امیدوار می کرد . از میان همه گورها ، مزار پاک یحیی را نشان می رفت و از او یاد می کرد :

۱- تَضَوُّعُ مَسْكَاً جَانِبَ الْقَبْرِ اِنْ ثَوَى

و مَآكَانَ لَوْلَا شَلَوُهُ يَتَضَوُّعُ

۲- مَصَارِعُ اقْوَامٍ كَرَامٍ اَعْزَاةٌ

اَيُّحَ لِيَحْيَى الْخَيْرُ فِى الْقَوْمِ مَصْرَعُ

۱- از خاک او بوی مشکى برخاست . این بوی مشک چیزى جز عطر اعضاى قطعه قطعه شده او نبود .

۲- اقوام بزرگوار و عزیزهريك آرامگاهی دارند ، و از آن میان این آرامگاه نصیب یحیای نيك نفس گردید.^{۱۰}

که می توانست به روزگار عباسیان ، اینگونه با جسارت از دشمن عباسیان که با سلاح بررژیمشان شوریده بود ، سخن گوید و چنین از او به نیکی دفاع کند . مگر نه این بود که حَكَمُ بْنُ اَعْوَرُ ، دَلَقَ بَنِي اَمِيه ، پس از شهادت زید بن علی با افتخار سروده بود که :

صَلَبْنَا لَكَمُ زَيْدًا عَلٰى جَذَعِ نَخْلَةٍ

و لَمْ نُرْ مَهْدِيَا عَلٰى الْجَذَعِ يَصْلُبُ

۱- این ما بودیم که زید را برشاخ نخل به دار آویختیم ، و ما هیچگاه ندیده ایم که هدایت یافته ای را برشاخ نخل به دار زنند.^{۱۱}

ما چنین جسارتی را تنها از علویان دیدیم . و این حمانی علوی بود که بادل چون کوه استوارش و همتی بزرگتر از کوه از عهده چنین

مهمی برمی آمد و خون شهیدان را در مزرعه شهادت شیعه پاس می داشت .

قلبی نظیر الجبل الصعب

و همتی اکبر من قلبی

- دلم چون کوه استوار است و همتم بزرگتر از دلم ..

ابن شهر آشوب در « مناقب » ، در فضل « حسنین » « ع » ،
این اشعار را به او نسبت داده است :

۱- انتما سیدا شباب الجناء-

ن يوم الفوزين والروعتين

۲- يا عدیل القرآن من بین ذا الخلق

و يا واحداً من الثقلين

۳- انتما والقرآن فی الارض مدا-

زل مثل السماء والفرقدین

۴- فهما من خلافة الله فی الار-

ض بحق مقام مستخلفین

۵- قاله الصادق الحديث ولن

يفترقا دون حوضه واردين

۱- شما دو آقای جوانان بهشتید، روزیکه دو پیروزی و دوترس
در پیش است .

۲- ای همپایه قرآن در میان خلق ، وای آنکه یکی از دو یادگار
گرانهای پیامبر هستید (ثقلین) .

۳- مثل شما و قرآن از روز نخست مثل آسمان و دو ستاره فرقدان
است .

۴- پس آن دو (کتاب و عترت) ، به جای مستخلف خود در

روی زمین بحق خلافت الهی دارند .

۵- و این بیان گوینده راست گفتار است که تانزد حوض کوثر که بر او وارد شوند هیچگاه از هم جدا نشوند^{۱۲}.

مقام ادبی شاعر

می گویند : متوکل از ابن جهم پرسید : از میان شعرا از همه برتر کیست ؟ او شعرای دوره جاهلیت و اسلام را یاد کرد، آنگاه همین سؤال را از ابوالحسن ، امام هادی «ع» کرد : او فرمود حمانی است در آنجا که گوید :

۱- لقد فاخرتنا من قریش جماعه

بمد خدود و امتداد الاصابع

۲- فلما تنازعنا المقال قضی لنا

علیهم بما یهوی نداء الصوامع

۳- تراناسکوتا والشهید بفضلنا

علیهم جهیر الصوت فی کل جامع

۴- فان رسول الله احمد جدنا

و نحن بنوه کالنجوم الطوالع

۱- از قریش گروهی به چهره های گشاده و انگشت های کشیده بر ما افتخار جستند .

۲- وقتی در این گفتار با ما به نزاع پرداختند، آهنگ صومعه ها به نفع ما و علیه آنان داوری کرد .

۳- ما در این نزاع ساکت به نظر می رسیم ، ولی بانگ بلند مساجد بزرگ علیه آنها به فضل و بزرگی ما گواهی می دهد.

۴- مگر نمی دانید رسول الله « احمد » جد ما است و ما فرزندان او چون اختران فروزانیم .

متوکل گفت : این آهنگ صومعه‌ها چیست ؟ امام فرمود :
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهدان محمداً رسول الله آیا او جد من است
 یا جد تو ؟ متوکل خندید و گفت : جد تو است . ما او را از تو
 نمی‌گیریم .^{۱۲}

بنا به نقل علامه امینی ، این حدیث را جاحظ در « المَحَاسِنُ
 وَالْأَضْدَادِ » و بیهقی در « المَحَاسِنُ وَالْمَسَاوِي » ، نقل کرده‌اند .^{۱۳}
 مسعودی او را چنین می‌ستاید : علی بن محمد حمدانی مفتی ،
 شاعر ، مدرس و زبان‌گویای مردم کوفه بود و کسی در کوفه آن
 زمان بر او مقدم نبود .^{۱۴}

رفاعی در « صِحَاحُ الْأَخْبَارِ » ، ص ۴۰ ، او را چنین معرفی
 می‌کند : او آقائی بزرگوار ، نافذ ، ودلیر بود ، و شاعری مبتکر
 و سخنوری بلیغ .^{۱۵}

تولد و وفات

سال ولادت او بدرستی معلوم نیست و در سال وفات او
 اوهم مورخین بر قول واحد نیستند . تَسَابُهِ عُمَرَى ، در « اَلْمَجْدِی »
 تاریخ وفات او را سال ۲۷۰ هجری و ابن حبیب در « اَللُّوَامِعِ »
 مرگ او را سال ۳۰۱ و ابن اثیر ، سال ۲۶۰ ذکر کرده‌اند .^{۱۶}
 دکتر شوقی صَیْف در « تاریخ الادب العربی » بدون ذکر سند ،
 وفات او را سال ۲۶۰ هجری آورده است .^{۱۷}
 صحیح‌ترین تاریخ ، از نظر علامه امینی ، در وفات شاعر ،
 سال ۳۰۱ هجری است .

منابع:

- ۱- «الغدير»، ترجمه، ج ۵، ص ۱۱۱.
- ۲- «تاريخ الادب العربي»، شوقي ضيف، ج ۴، ص ۳۹۲.
- ۳- «الغدير»، ج ۵، ص ۱۱۱.
- ۴- «تاريخ الادب العربي»، شوقي ضيف، ج ۴، ص ۱۱۱.
- ۵- همان مدرک، ص ۱۱۱-۱۱۲.
- ۶- يحيى بن عمر بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب - عليهم السلام - كنية او ابو الحسين بود.
- ۷- «الغدير»، ج ۵، ص ۱۱۳-۱۱۴ به نقل از مسعودی در «مروج الذهب».
- ۸- همان مدرک، ص ۱۱۴.
- ۹- «مقاتل الطالبیین»، ص ۶۱۵-۶۱۶.
- ۱۰- همان مدرک، ص ۶۱۵ و «الغدير»، ج ۵، ص ۱۱۷.
- ۱۱- «الغدير»، ج ۵، ص ۱۳۹.
- ۱۲- همان مدرک، ص ۱۲۳.
- ۱۳- همان مدرک، ص ۱۱۱-۱۱۲.
- ۱۴- «المحاسن والاضداد»، ص ۱۰۴ و «المحاسن و المساوی»، ص ۷۴.
- ۱۵- «مروج الذهب»، ج ۲، ص ۳۲۲.
- ۱۶- «الغدير»، ج ۵، ص ۱۱۳.
- ۱۷- همان مدرک، ص ۱۲۸.
- ۱۸- «تاريخ الادب العربي»، شوقي ضيف، العصر العباسي الثاني، ص ۳۹۶.

شیر زنان سخنور

«ای رایت آزادی که دوباره در برابر من
به اهتزاز درآمدی ،
اینگ حیات و سعادت واقعی جز در زیر سایه تو
و مبارزه برای برپاداشتن تو، میسر نیست»

از رجزهای نسیبه دختر کعب ، درنبرد یمامه
زنی که شصت سال از سنش می گذشت و در دو جنگ
بدر و اُحُد ، شرکت جسته بود و اکنون این چنین
شگفت انگیز صف اِرتداد را از هم می درید. ^۱

شما ای منادیان سپیده دم، در عصر شب! شما ای آزادگان
کوبنده مشّت، و شما ای شیدایان شهادت، کدام پشت برافراشته،
وامدار عزم درشتان نیست! شما ای تکبیرگویان شب سردفسون
و ستم، خواهران! رگبار تکبیرتان که بی واسطه از مبدأ قدرت
لایزال خداوند مایه می گرفت و بی واهمه تمام طاغوتیان و
مستکبران را نشانه می رفت، اکنون قرنهای پس از گذشت آن همه
ایثار، غنچه های توحید را در بستان انقلاب اسلام عزیزمان گسترده
و نسیم شرف را از تربت پاک شهیدان در هوا افشانده است.

خواهر! نسیم، تو در سال ۱۰ هجری شمشیر برداشتی و با
مرتد ها و مُسَلِّمَه ها به نبرد پرداختی، خواهران تو هم پشت در پشت
هم، چادر، این سلاح کوبنده را بر سر کردند و در برابر رگبار
گلوله مستکبران قرن به استواری کوه و به توفندگی باد صرصر،
ایستادند. خواهرم! تو در مقابل مشرکین و برده داران و منافقان و
مرتدان، به نبرد برخاستی، و این خواهران با قدرتمندان
و قداده بندان و جهانخواران و جیره خواران نبرد کردند. تو شرک را
در هم شکستی و اینان امپریالیسم را. درود بر شما خواهران که

حماسه‌تان در یاد و عزمتان در این تاریخ چهارده قرنه با افتخار فریاد می‌کشد .

در این چندشماره که شاعران و ادیبان شیعه را می‌نوشتیم ، بهانه‌ای می‌خواستم تا سهم شماخواهران متعهد را هم برشمارم . و براستی کجا دیگران رفته‌اند که شما نیستید و کدام جبهه آنان گام نهاده‌اند که شما خواهران گام نهاده باشید . تاریخ را که ورق می‌زدم ، شما را در دشوارترین و حماسه آفرین ترین انتخاب ها یافتم ، در میدان کارزار ، آنهم با پیامبر خدا و امام علی . دیدمتان که رجز می‌خواندید و حماسه می‌آفریدید ، و دیدمتان که خطابه ایراد می‌کردید و شمشیر می‌زدید . اینک این مقاله را - گرچه کاوش مختصر و ناقصی است - برای ادای این دین ، به شما اختصاص می‌دهم .

زینب «ع»

۱- در کوفه

سخن و سرسخن را به خاندان پیامبر می‌سپاریم که در هر میدان و در هر هنرگام زنند و گوی ربا . اکنون سال شصت و یک هجری است ، و خون شهیدان «طف» حامل پیامی سنگین ، و این پیام محتاج پیام‌آوری و پیامداری مسئول و فصیح . این پیام‌رسان علاوه بر شجاعت ، می‌باید از فصاحت و بلاغتی بی‌نظیر بهره‌برده باشد تا بتواند به برندگی شمشیر حسین زبان از کام بیرون کشد .

خطیبی می‌خواهد از تیره هاشمیان و از سلاله علی، آن مرد شمشیر و سخن. و بهتر از زینب، دختر علی، که می‌تواند چنین رسالتی را نیک بانجام رساند، اکنون زینب بزرگ را در کوفه می‌نگریم و سپس در شام، که چگونه سخن به تعهد می‌راند:

بشیر بن حَزیم اسدی گوید: به سوی دختر امیر المؤمنین نگرستم، به خدا سوگند زنی سخنورتر از او ندیدم، گویا کلمات علی «ع» بود که از زبان او فرو می‌ریخت. وَ قَدْ أَوْمَأْتُ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَازْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَ الْأَجْرَاسُ: به مردم اشاره کرد که خاموش باشید، از این اشاره نفسها در سینه مرد و زنگهای شتران از صدا افتاد، آنگاه شروع به خطبه کرد:

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ .
أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخِثْلِ وَالْقَدْرِ أَنْبَكُونَ فَلَارَقَاتِ
الدِّمَّةِ وَلَا هَدَايَ الرَّفْرِ، إِنَّمَا مَلِكُكُمْ كَمَثَلِ الثَّيِّ نَقَصَتْ غَرْبَهَا
بَنُ بَعْدِ قُوَّةٍ أَكْثَا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخْلًا يَنْتَكُمُ إِلَّا وَ هَلْ
فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَ النَّطْفُ وَ الصَّدْرُ الشَّنْفِ وَ مَلِكُ الْإِمَاءِ وَ غَمْرُ
الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَعِي عَلَى دِمْنَةٍ أَوْ كِفْضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَسَاءَ
مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ فِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ
خَالِدُونَ أَنْبَكُونَ وَ تَنْتَحِبُونَ، إِي وَاللَّهِ فَاكْبُؤْا كَثِيرًا وَ أَصْحَكُوا
قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبَتْكُمْ بَعَارِهَا وَ سَنَارِهَا...

پاس خدای را و درود بر پدرم محمد (ص) و آل او پاکیزگان و
تران. ای کوفیان! ای مردم خدعه پیشه، مکار! آیا بر ما

گریه می کنید . اشکهایتان خشک مباد و ناله هایتان خاموش نشود .
 مثل شما چون آن زن است که رشته های خود را پس از آنکه
 محکم بافت ، از هم باز کرد . شما ایمانتان را در بین خود ،
 دستمایه خیانت و مکر کردید ، آنرا بستید و باز از هم گشودید .
 شما جز خودستائی و فساد و کینه توزی و چاپلوسی بسان کنیزان
 و غمازی بادشمنان ، هنری ندارید . شما گیاههای مزبله هستید
 که خوردنتان نشاید و به نقره ای مانید که زینت قبور شده است .
 چه بدتوشه ای در آن جهان برای خود ، تهیه دیده اید . توشه ای
 که خشم خدا را برانگیخت و عذاب جاودان را برایتان آماده
 کرد . آیا پس از کشتنمان بر ما گریه می کنید و خود را به سرزنش
 می گیرید . آری به خدا ، پس از این زیاد گریه کنید و کم بخندید
 زیرا که شما برای خود لکه ننگ و بدنامی خریدید ...^۲

۲- در شام

صحنه عوض می شود و مکان تغییر می کند ، آنجا کوفه بود
 و سالها مقرر حکومت پدر بزرگوارش امام علی ، و او بر سرشان
 فریاد می زد و جبن و نفاق و چاپلوسی و خودستائیشان را به رخ
 می کشید . شهری که نزدیک به پنج سال عدالت علی را دیده و خشم
 و مهر علی را هر دو از نزدیک لمس کرده است .

حال بار دیگر این شیرزن پرخروش را در شام می بینم ، در
 شهری و مکانی که کمتر عدالت دیده و کمتر بانام علی انس گرفته
 است ، و اینجاست که زبان صریح زینب بی محابا بر سر کسی فریاد
 می کشد ، که به پندار خود انتقام پدران مشرکش را که در بدر کشته
 شدند گرفته و دشمن سرسخت خود را از میان برداشته است و
 سرخوش و مست ترانه فتح می سراید . اکنون به تماشای این صحنه
 می رویم تا ببینیم که زبان خدا که پیام آور خون خداست چه می کند :

سخنرانی حضرت زینب درشام

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ .
 صَدَقَ اللّٰهُ ، سُبْحَانَهُ ، كَذَلِكَ يَقُوْلُ : « ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِيْنَ اَسَاؤُا
 السُّوْاى اَنْ كَذَبُوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوْا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ » . اَظَنَنْتَ
 يَا يَزِيْدُ ، حَيْثُ اَخَذْتَ عَلَيْنَا اَقْطَارَ الْاَرْضِ وَ اَفَاقَ السَّمَاءِ ،
 فَاصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقِ الْاَسَارِى ، اَنْ يَنْعَلٰى اللّٰهُ هَوَانًا وَ يَبْكَ
 عَلَيْهِ كِرَامَةً ، وَ اَنْ ذَلِكَ لِعَظَمِ خَطْرِكَ عِنْدَهُ ، فَسَمَخْتَ بِاَنْفِكَ ،
 وَ نَظَرْتَ فِيْ عِظْفِكَ ، جَذْلَانِ مَسْرُوْرًا ، حَيْثُ رَاَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ
 مُسْتَوْثِقَةً ، وَ الْاُمُوْرَ مُتَسِفَّةً ، وَ حِيْنَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا . فَمَهْلًا
 مَهْلًا ! اَنْسِيْتَ قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰى : « وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنَّمَا
 نُفْلِيْ لَهُمْ خَيْرًا لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّمَا نُفْلِيْ لَهُمْ لِيَسْزِدُوْا اِيْمَانًا وَ
 لَهُمْ عَذَابٌ مَّهِينٌ » اَمِنْ الْعَدْلِ يَا بْنَ الطَّلَقَاءِ ! تَخْدِيْرُكَ حَرَارَتِكَ
 وَ اِمَالَتِكَ ، وَ سَوْفَكَ بِنَاتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَبَايَا؟! ... وَ لَيْتَنِيْ جَسَرْتُ
 عَلٰى الدَّوَاهِيْ مُخَاطَبَتَكَ ، اِنِّىْ لَا اَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ ، وَ اَسْتَغْظِمُ
 كَفَرِيْعَكَ ، وَ اَسْتَكَثِّرُ تَوْبِيْعَكَ ، لِكِنِّ الْعِيُوْنَ عَبْرِيْ وَ الصُّدُوْرَ حَرِيْ ،
 اَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حَزْبِ اللّٰهِ النُّجَبَاءِ ، بِحَزْبِ الشَّيْطَانِ
 الطَّلَقَاءِ ... فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، الَّذِى خَتَمَ لِاَوْلَانَا بِالسَّعَادَةِ
 وَ الْمَغْفِرَةِ ، وَ لِاٰخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ ... ۲

خدای جهانیان راسپاس و برپیامبر و آلش درود باد . خدای پاک
 و منزله راست گفت که : « کسانی که زشت کاریها کردند و به جنایت

دست آلودند ، سرانجام کارشان بدانجا رسید که آیات خداوند را دروغ شمردند و آن را به مسخره گرفتند» ای یزید ! گمان کردی که چون جهان پهناور و فضای گسترده آسمان را بر ماتنگ گرفتی ، و ما را همانند اسیران به هر شهر و دیار کشاندی ، ما در نزد خدا خوار و بی مقدار شدیم ، و بر بزرگواری تو افزود . آیا می‌پنداری این پیشامدها از مقام و عظمت توست ؟ که این چنین بر خود می‌بالی و می‌نازی ، و بسی خرم و شادمانی که دنیايت آبادست و کثرت بر مراد و پادشاهی بکام ؟! آرام باش ! آرام . مگر سخن خدا را فراموش کردی : « آنان که کفر ورزیدند ، گمان نکنند ، این چند روزه را که به آنان مهلت داده ایم ، به سودشان است ! نه ، این مهلت برای اینست که بر گناهان خود بیفزایند . آنان را عذابی ذلت بار در پیش است . » ای پسر به منت اسلام آزاد شدگان (طلقاء) ! می‌پنداری این از دادگری توست که زنان و کنیزان خویش را در پس پرده بیوشانی و دختران پیامبر را به شکل اسیر در شهرها بگردانی ... اگرچه فشارهای روزگار ما را به سخن گفتن با تو وادار کرده است ، ولی من ترا بسیار بی‌ارزشتر و کوچکتر از آن می‌دانم که با تو سخن گویم ، و تو را سرزنش کنم ، تو کوچکتر و حقیرتر از اینهایی ، لیکن چکنم که دیدگان اشک فرو می‌بارد ، و سینه‌ها از آتش اندوه این مصیبت می‌سوزد . آه چه اندازه شگفت انگیز است که بزرگان حزب خدا بدست حزب شیطان و طلقاء ، کشته شوند ... سپاس خداوند را که آغاز کار ما را با سعادت و آموزش ، و پایان آنرا به شهادت و رحمت ختم فرمود .

رَزَقَاءِ هَمْدَانِي

و اکنون شیرزنی دیگر بازبانی صریح و بی‌باک مقام ارجمند ولایت را در مجلس قاسطین ، پاس می‌دارد . و چه نیکو و مطمئن بر کرده خود اقرار دارد و بر ادامه آن اصرار .
گفته‌اند که معاویه با گروهی از امویان سخن می‌گفت . ضمن

صحبت نامی از زرقاء دختر عدی بن قیس همدانی به میان آمد. او همان زنی بود که به همراه قبیله اش در جنگ صفین امام علی را یاری داد.

معاویه گفت کدامیک از شما سخن او را به یاد دارید؟ بعضی از حاضران گفتند: ما گفته های او را از برداریم. معاویه گفت با من در مورد کارش مشورت کنید. (که با او چه باید کرد) پاره ای گفتند تورا بکشتن او وامی داریم. معاویه این نظر را نپذیرفت و به فرماندارش در کوفه نوشت تا زرقاء را به سوی او گسیل دارد. چون او را به شام گسیل داشتند، و بر معاویه وارد شد. معاویه گفت: آیا تو نبودی که بر شتر سرخ موی سواری شدی، و در میان دولشگر در نبرد صفین مردم را به نبرد با مانشویق می کردی، و آتش جنگ را شعله ور می ساختی؟ آیا از سخنان آن روزت به یاد داری؟ گفت: نه فراموش کرده ام. معاویه گفت: من آنها را از بردارم، تو چنین می گفتی:

ایها الناس! ارجعوا وارجعوا، انکم قد اصبحتم فی فتنه غشکم
جلایب الظلم، و جارت بکم عن قصد المحجة، فیا لها من فتنه
عمیاء، صماء، بکماء، لاتسمع لناعقها، ولاتساق لقائدها. ان المصباح
لا یضیء فی الشمس، ولاتنیر الکواکب مع القمر، ولا یقطع الحدید
الا الحدید، الا! من استرشد ارشدها و من سألنا اخبرها.
ایها الناس! ان الحق کان یطلب ضالته فاصابها، فصبوا یا معشر
المهاجرین علی القصص، فکان قد اندمل شعب الشتات، و
التامت کلمة الحق، و دمع الحق الباطل، فلا یجهلن احد
فیقول: کیف وانی، لیقضی الله امرکان مفعولا، الاوان خضاب

النساء الحناء، و خضاب الرجال الدماء! ...

ای مردم! از نادانی بازایستید و به حق بازگردید! شما گرفتار فتنه‌ای شده‌اید که پرده‌های تاریکی را بر شما فروهشته و شما را از راه درست بازداشته است. امان از فتنه کور و کر و گنگ که نه به فرمان سخنگویش، گوش می‌دهد و نه فرمان فرمانده‌اش را کردن می‌نهد. چراغ را درخورشید، فروغی نیست و ستارگان را با بودن ماه روشنی نباشد و آهن را جز آهن نبرد. آگاه باشید! هر که راه جوید راهش نمائیم و هر آنکس که جویای حق باشد آگاهش کنیم.

ای مردم! حق، گمکرده‌اش (امام علی) را می‌جست، بدست آورد. ای گروه مهاجرین بر اندوهها شکبیا باشید. امت پراکنده بهم پیوست و کلمه حق سامان گرفت و باطل را سرنگون کرد. مباد که کسی از شما نادانی کند و بگوید: چگونه و از کجا، خداوند کار انجام شده را دوباره بر مراد کند. بدانید که خضاب زنان حناست و خضاب مردان خون!...

پس از سخنانی که بین آندو گذشت معاویه گفت:

سو گند بخدا وفای شما به علی «ع» پس از او شگفت‌تر از محبتی است که در زندگی به او داشتید!

دارِمِیَّة حَجُونِیَّة

بانوی شجاع دیگری که معاویه پیوسته از تیغ زبان و قدرت بیانش درهراس بود دارِمِیَّة حَجُونِیَّة است. گویند: معاویه به حج رفت و در آنجا در جستجوی زنی برآمد که دارِمِیَّة حَجُونِیَّة نامیده می‌شد. او از شیعیان و ارادتمندان امام علی بود. زنی بود سیاه چرده و تنومند. پس از آنکه به نزد معاویه آمد، معاویه به او گفت:

حالت چو نیست ای دختر حام ؟ گفت حام خوب است ولی من از اولاد حام نیستم ، زنی هستم از بنی کَنانَه . معاویه گفت : راست گفتی ، آیا می دانی برای چه تو را دعوت و احضار کرده ام ؟ گفت : یا سُبْحانَ الله ، من عالم به غیب نبوده ام . معاویه گفت : می خواستم از تو بپرسم که : چرا علی را دوست داری و مرا دشمن ، و از او پیروی می کنی و با من دشمنی می نمایی ؟ گفت : آیا مرا ز پاسخ به این سؤال بخشوده می داری ؟ گفت : نه . گفت : حال که از پذیرش عفو من امتناع داری ، « من علی را دوست می دارم چون در میان رعیت عدالت را اجرا می کرد . و بهره هر کس را به طور یکسان و مساوی می داد . و تو را دشمن می دارم ، به این سبب که با کسی که به امر خلافت از تو سزاوارتر بود نبرد کردی ، و چیزی را جستی که از آن تو نیست . و از علی پیروی نمودم برای اینکه رسول خدا «ص» در غدیر خم و با حضور تو ، رشته ولایت او را منعقد فرمود . و برای اینکه علی مسکینان را دوست می داشت و اهل دین را بزرگ می شمرد . و با تو دشمنم به این علت که موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی ، و در قضاوت ستم نمودی ، و به دلخواه خود داوری کردی... »

معاویه گفت از همین روست که شکمت برآمده و پستانات بزرگ شده است ... گفت : معاویه اینگونه سخن ها را در باب مادرت هُند می گویند ، و او در این مسائل زبانزد است ! معاویه گفت : آیا علی را دیده ای ؟ گفت : آری به خدا . معاویه گفت : او را چگونه یافتی ؟ گفت : « او را در حالی دیدم که فرمانروائی

او را چون تو نفریفته ، و مال دنیا او را مانند تو به خود مشغول
نکرده بود .»

معاویه گفت: سخنش را شنیده ای ؟ گفت: «آری، سوگند
بخدا ، سخن او با دل به گونه روغن بامس عمل می کرد ، و دل را از
کوری جلا می داد .»

هِنْدَةُ انصاری

و اینک فریادگری دیگر ، که در شب هولناک ستم ، صدای
مظلومیت و حقپرستی را ، باتمام نیرو ، فریاد می کشد . قهرمانی
دیگر از تیره سخنوران .

چون حُجْر بن عَدی را به سوی معاویه می بردند ، هنده ، دختر
زید بن مَخْرَبَة انصاری ، که زنی شیعی مذهب بود ، این قطعه را
سرود :

- ۱- ترفع أیها القمر المنیر
- ترفع هل تری حجراً یسیر
- ۲- یسیر الی معاویة بن حرب
- لیقتله کما زعم الخبیر
- ۳- تجبرت الجبابر بعد حجر
- وطاب لها الخورنق و السدیر
- ۴- و أصبحت البلاد له محولا
- کان لم یحییها مزن مطیر
- ۵- ألا یا حجر ، حجر بنی عدی !
- تلقتک السلامة و السرور

- ۶- اخاف عليك ما اردى عديا
و شيخاً فى دمشق له زئير
۷- یری قتل الخیار علیه حقاً
له من شر أمته وزیر
۸- ألا یالیت حجرأ مات موتاً
ولم ینحر کمانحر البعیر
۹- فأن یهلك فكل زعيم قوم
من الدنيا الی هلك یصیر

- ۱- ای ماه تابان بر آسمان بیکرانه بتاب ! آیا نمی بینی که حجر
به سوی کشتگاه می رود؟
۲- حجر را به سوی معاویه پسر حرب می برند و همانگونه که
شخص آگاهی خبر داده است می خواهد او را بکشد .
۳- پس از حجر ، درهای ستم گشوده شود و ستمکاران سرخوش
و سرمست در کاخهای خورنق و مدیر ، خوش بیامایند .
۴- از اندوه دستگیری حجر ، شهرها را خشکی فرا گرفته ، پنداری
که سالهاست که ابری بر آنها بارانی نیفشانده است .
۵- ای حجر ، ای فرزند عدی ! خدا تو را سلامت و شادان
نگهدارد .
۶- بر تو از آن بیمناکم که عدی را نابود کرد ، و از آن پیر که
در دمشق آوازی چون شیر دارد .
۷- چنان است که بزرگان و نیکانمان را به جرم راستی و حق طلبی ،
ناجوانمردانه می کشد . آری معاویه را وزیری است از
بدترین مردم .
۸- ای حجر ! کاش به مرگ طبیعی می مردی و گلوی ترا چون
شتر قربانی ، چاک نمی زدند .
۹- اما بدان که تو تنها نیستی که می میری ، هر رهبر قومی سرانجام
هلاک خواهد شد .^۶

دختران عقیل

ام عقیل و خواهرانش ، یادآوران و پیامداران شهادت‌اند ، اکنون ببینم که چگونه خبر شهادت امام حسین و یاران بزرگوارش را در مدینه منتشر می‌کنند: سید محسن امین در اعیان الشیعه گوید: چون خبر شهادت امام حسین به مدینه رسید، اُم لقمان دختر عقیل با خواهرانش اُم هانی و أسماء و رمله و زینب، دختران عقیل از منزل خارج شدند و بر شهیدان طُف می‌گریستند و چنین می‌گفتند:

۱- ماذا تقولون ان قال النبی لکم

ماذا فعلتم و انتم آخر الامم

۲- بعترتی و باهلی بعد مفتقدی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

۳- ماکان هذا جزائی اذ نصحت لکم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی^۷

۱- ای امت آخر زمان، در پاسخ پیامبر، اگر سؤالی بکنند چه خواهید گفت؟

۲- اگر بپرسد که با خاندان من چگونه رفتار کردید و چرا بعد از من آنها را اسیر کردید و به خون غلطانید، چه خواهید گفت؟

۳- مگر شما را پندندادم که پس از من با خویشان من بد رفتاری نکنید.

* * *

اینها فراز هائی بود کوتاه، از مبارزه و حق طلبی خواهرانمان، در بلندای این تاریخ چهارده قرنه. امید که خداوند مدد فرماید تا به طور مستوفی، حق این شیر زنان که پیوسته اسلام عزیز را بهین یار و نیکوترین یاور بودند، ادا کنیم. بر همه آنان درود باد!

منابع :

- ۱- «زندگینامه شهیدان صدر اسلام»، دکتر علی سامی‌النشار، ترجمه سید باقر ابیطحی، ص ۸۰.
- ۲- «لهوف» سید بن طاوس، ترجمه سید محمد صفی، ص ۹۹.
- ۳- همان مدرک، ص ۱۲۴ - ۱۲۶.
- ۴- «المقدالفرید»، ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۱.
- ۵- همان مدرک، ج ۱، ص ۱۳۲. و «النذیر»، ج ۲، ترجمه محمد تقی واحدی، ص ۷۹. و «المدائح النبویه»، زکی مبارک، ص ۷۴.
- ۶- «الانغانی»، ج ۱۸، ص ۶۴۱۵. و «طبری»، ج ۵، ص ۲۸۰. با تفاوتی در ابیات و روایات.
- ۷- «اعیان الشیعه»، ج ۴، ص ۳۷۲. و «ادب الطف»، جواد شیر، ص ۶۷.

فهرست اعلام

- کسان
- کتابها
- جایها
- قبایل ، مذاهب ، خاندانها

فهرست کسان

ابن شهر آشوب ، ۳۸ ، ۱۲۶ ، ۱۶۸	آدم ، ۶۸
ابن صباغ مالکی ، ۱۴۲	
ابن فراش ، ۱۵۰ ، ۱۵۱	
ابن معتز ، ۱۴۹	الف
ابن ندیم ، ۱۲۰ ، ۱۴۸	ابا صلت ، ۱۱۷
ابوالاسود دثلی ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸	ابان بن یزید بجلی ، ۶۱
۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲	ابن الانباری ، ۱۹
ابوالحسن ، امام هادی ، ۱۶۹	ابن ابی الحق ، ۳۵
ابوالحسن رضا ، ۱۲۶	ابن اثیر ، ۱۷۰
ابوالحسن ، علی ، ۱۱۲	ابن جنی ، ابوالفتح عثمان ، ۲۱
ابوالحسن ، علی بن عباس نوبختی ،	ابن حاجب ، محمد بن احمد ، ۱۴۹
۱۴۹	ابن حبیب ، ۱۷۰
أبو الحسن قاسم بن عبیدالله ، ۱۵۰ ،	ابن حیه نمیری ، ۱۵۱
۱۵۱	ابن خلکان ، ۱۵۰
ابوالحسن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان	ابن رشیق ، ۱۰۰
بن وهب ، ۱۵۰	ابن رومی ، ۳۷ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳
ابوالسرایا ، سری بن منصور ، ۱۱۲	۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸
ابوالعباس ، احمد بن محمد بن عبیدالله	۱۴۹ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲
بن عمار ، ۱۴۹	ابن سکیت ، ۶۷
ابوالعباس ، ثعلب ، ۱۴۹	ابن سینا ، ۱۶۸

ابراهیم ، ۱۰۱
ابراهیم بن مهدی ، ۱۲۲
ابی عبدالله بن الحصین ، ۱۵۱
احمد بن ابی قسر ، ۱۴۸
احمد بن زیاد ، ۱۳۲
احمد بن عبدالله ، ۱۵۱
احمد بن مدبر ، ۱۲۱
احمد ، ۷۷ ، ۱۶۹
احمد مختار ، ۵۱
اسحاق بن جناح ، ۱۵۲
اسماء ، ۱۸۵
اسماعیل ، ۷۳
اشناس ، ۱۲۵
اصمعی ، ۲۱ ، ۶۶ ، ۶۷
امام باقر ، ۳۴ ، ۳۸ ، ۳۹ ، ۶۲ ، ۸۱ ،
۱۱۹
امام حسن ، ۳۱ ، ۱۰۴
امام حسین ، ۹۵ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۲۸ ،
۱۵۱ ، ۱۷۵ ، ۱۸۵
امام خمینی ، ۲۹ ، ۳۱ ، ۴۷
امام رضا ، ۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،
۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ،
۱۳۳ ، ۱۳۲
امام سجّاد ، ۸ ، ۴۵ ، ۴۶ ، ۴۷ ،
۶۲ ، ۶۳ ، ۸۱
امام صادق ، ۳۴ ، ۶۲ ، ۷۵ ، ۷۹ ،
۸۱ ، ۱۱۹
امام علی ، ۹ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ،
۲۰ ، ۲۳ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ،
۳۳ ، ۳۴ ، ۴۲ ، ۴۷ ، ۵۱ ، ۵۵ ،
۶۱ ، ۶۵ ، ۶۹ ، ۷۲ ، ۷۸ ، ۱۷۵

ابوالعباس ، مبرد ، ۱۹
ابوالعلائی ، معری ، ۱۴۵
ابوالفرج ، اصفهانی ، ۳۶ ، ۶۱ ، ۱۰۴ ،
۱۱۵ ، ۱۳۱ ، ۱۴۳
ابوالیقظان ، ۹۸
ابو احمد ، موفق بالله ، ۱۶۵
ابواسحاق ، ۱۲۲
ابواسحاق ، حموئی ، ۱۳۲
ابوبکر ، صولی ، ۱۲۰ ، ۱۴۸
ابوتمام ، ۸ ، ۱۰۰
ابوجعفر ، محمد ، ۱۱۹ ، ۱۴۲
ابو حرب بن ابی اسود ، ۲۱
ابودلف ، عجلی ، ۱۲۲
ابوذر ، ۱۸ ، ۷۸
ابورجاء ، قتیبۀ بن سعید بن جمیل ثقفی ،
۱۴۹
ابوسفیان ، ۲۹
ابوطیب ، وراق بن عبدوس ، ۱۴۸
ابوعامر ، ۷۳
ابوعبیده ، ۱۷ ، ۴۴
ابوعثمان ، ناجم ، ۱۴۹
ابوعکرمه ، ضبی ، ۵۹
ابوعمر و ، ۲۰
ابوعمر و سکری ، ۲۱
ابوفراس ، ۴۳
ابومحمد ، جعفر بن احمد بن حسین
سراج ، ۱۰۱
ابومحمد ، عبدالله بن زیدان بجلی ،
۱۵۲
ابومسلم ، ۹۰
ابوناجیه ، ۱۲۴

ح

- حبیب بن عبدالله بن رغبان ، ۹۹
 حبیب بن مسلمة فهری ، ۹۹
 حبی ، ۶۱
 حجاج بن یوسف ، ۹ ، ۳۱ ، ۳۲
 حجت ، قائم ، ۱۳۳
 حجر ، ۴۷ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴
 حرب ، ۱۹ ، ۱۸۴
 حزین کنانی ، ۳۵
 حسان بن ثابت ، ۴۶ ، ۶۶
 حسن بن سهل ، ۱۱۶
 حسن عسکری ، ۱۳۳ ، ۱۴۲
 حسنه ، ۱۴۲
 حسنین ، ۱۶۸
 حسین بن اسماعیل ، ۱۵۲ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵
 حسین بن زید ، ۶۵
 حسین بن ضحاک ، ۱۴۹
 حسین بن علی ، ۸ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱ ، ۳۲
 ۳۳ ، ۳۶ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۵ ، ۵۹ ، ۹۳
 حسین بن علی حسنی ، ۱۱۱
 حصری ، ۹۵
 حکم بن اعور ، ۱۶۷
 حکیمی ، محمد رضا ، ۱۴ ، ۶۷ ، ۱۴۰
 حماني علوی ، ابوالحسن بن علی-
 بن محمد بن جعفر بن محمد بن زید بن-
 علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب ،
 ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰
 حمران بن اعین ، ۲۱
 حمزه ، ۵۲ ، ۱۳۵
 حمزة بن مالک خزاعی ، ۱۱۲
 حمی ، ۴۴

۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱

- امام عصر ، ۱۳۱
 امام موسی کاظم ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵
 ۱۲۶ ، ۱۲۹
 ام لقمان ، ۱۸۵
 ام هانی ، ۱۸۵
 امیرالمؤمنین ، علی علیه السلام ،
 ۱۰۵ ، ۱۷۶
 امین ، ۱۱۲ ، ۱۱۸
 اوس بن حجر ، ۳۷

ب

- بجتری ، ۱۴۶ ، ۱۴۹
 بروکلیمان ، کارل ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۱۰۵
 بشیر بن حزیم اسدی ، ۱۷۶
 بنی اسد ، ۵۹ ، ۶۰
 بیهقی ، ۱۷۰
 بهیم ، ۱۵۸

ج

- جاحظ ، ۲۰ ، ۸ ، ۱۷۰
 جرج ، جرداق ، ۱۶ ، ۴۲
 جرجیس ، ۱۴۱
 جریر ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۴۴ ، ۶۶
 جعده ، ۳۴
 جعفر ، ۱۳۵
 جعفر بن محمد ، ۷۵ ، ۷۹
 جعفر بن یحیی برمکی ، ۱۱۴
 جعفر طیار ، ۵۲ ، ۱۶۶
 جمیل ، ۳۶ ، ۳۷

حناء الفخوری ، ۱۳

حوا ، ۶۸

خ

خالد بن عبدالله ، ۶۰ ، ۶۱

خالد قسری ، ۶۴

خالد کاتب ، ۱۴۸

خندق بن مره اسدی ، ۳۲

د

دارمیة حجونیة ، ۱۸۱

داود سلوم ، ۶۲

دعبل ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۴۷ ، ۷۸ ، ۱۱۰

، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴

، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱

، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۴۹

دیباجه ، ۱۶۳

دیزج ، ۱۵۸

ر

راغب ، ۱۸

ربیعہ ، ۷۳

رزین ، ۱۱۹

رشید ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۸ ، ۱۲۲

رفاعی ، ۱۰۷

رمله ، ۱۸۵

ز

زبرقان ، ۸۷

زبیر ، ۱۷ ، ۲۹

زبیدی ، عبدالله بن محمد بن عبد -

الملک ، ۱۰۰

زرقاء همدانی ، ۱۷۹ ، ۱۸۰

زرکلی ، ۹۹

زکی مبارک ، ۴۴ ، ۱۳۰

زهیر بن ابی سلمی ، ۳۷

زیاد بن ابی سفیان ، ۴۴

زید ، ۹۱

زید بن علی ، ۸ ، ۴۷ ، ۶۰ ، ۶۲ ، ۶۵

، ۷۶ ، ۸۱ ، ۹۰ ، ۱۶۷

زید بن مغربۀ انصاری ، ۱۸۳

زینب ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۸۵

س

سعد بن ابی وقاص ، ۲۹

سعد الراویه ، ۲۱

سعید بن عبدالرحمن بن رقیش ، ۲۱

سکینه ، ۳۶

سلمان ، ۷۸

سلمه ، ۸۸

سندی بن شاهک ، ۱۱۴

سید ، ۷۳ ، ۷۹ ، ۸۰

سید حمیری ، ۸ ، ۳۴ ، ۷۲ ، ۷۳ ،

، ۷۹ ، ۸۱

سید رضی ، ۸

سید محسن امین ، ۱۸۵

سید مرتضی ، ۳۸ ، ۴۳ ، ۹۵ ، ۱۵۰

سید هاشم رسولی محلاتی ، ۱۵۳

سیوطی ، ۳۵ ، ۴۴

ش

شبلنجی ، ۱۴۲

شوقی ضیف ، ۱۷۰

شیخ صدوق ، ۷۹

شیطان ، ۹۲ ، ۱۷۹

ص

صاعد ، ۶۳

صدر بلاغی ، ۴۸

صعصعه ، ۴۳

ض

ضیاء الدین ، ۱۸

ط

طاهر ذوالیمینین ، ۱۲۵ ، ۱۲۶

طبری ، ۱۷

طلحه ، ۱۷ ، ۲۹

طه حسین ، ۳۶ ، ۸۱

ع

عباس ، ۷۸

عباس بن حسن بن عبدالله بن علی

بن ابیطالب ، ۱۱۴

عباس محمود عقاد ، ۱۴۹

عبدالرحمن بن اسود ، ۳۵

عبدالرحمن بن هرمز ، ۲۱

عبدالسلام یشکری ، ۱۱۱

عبد الله بن عباس ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۳۱ ، ۷۸

عبد الله بن رزین ، ۱۱۹

عبد الله بن طاهر ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۹

عبد الله بن علی ، ۹۰ ، ۱۴۱

عبد الله بن معاویه ، ۶۱

عبد الله بریده ، ۲۱

عبد الله منجری ، ۱۴۲

عبدالملك مروان ، ۳۲ ، ۳۸

عتابی ، ۸۷

عثمان ، ۲۸

عثمان بن حنیف ، ۱۷ ، ۳۰

عدنان ، ۵۹

عدی ، ۱۸۴

عسقلانی ، ۱۸

عطاء بن ابی الاسود ، ۲۱

عقیل ، ۱۸۵

علامه امینی ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳

۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۷۰

علی ، ۸۲ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۱۰۱

۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۰

۱۲۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۴۴ ، ۱۵۶

۱۸۲

علی بن جعفر ، منصور ، ۱۴۱

علی بن جهم ، ۱۴۹ ، ۱۶۹

علی بن رزین ، ۱۱۹

علی بن موسی الرضا ، ۱۱۶ ، ۱۲۶

۱۳۰ ، ۱۳۳

علی ، شریعتی ، ۲۹

عمار یاسر ، ۳۱ ، ۴۷ ، ۸۷ ، ۹۸

عمران ، ۹۵

عمر بن خطاب ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۸ ، ۱۱۶

عمر بن عبدالعزیز ، ۱۷

عمر مولی عفره ، ۲۱

عمرو بن حمق ، ۴۷

عمری ، نسابه ، ۱۷۰

عمیر بن جعفر ، ۹۹

عنسۀ بن معدان الفیل ، ۲۱

غ

غالب ، ۴۳

ف

فاروق ، عمر ، ۱۱۲

فاطمه ، ۲۳ ، ۵۲ ، ۵۳ ، ۱۰۵ ، ۱۰۷

فرعون ، ۸۹

فضل بن سهل ، ۱۱۳ ، ۱۱۶

ق

قاسط ، ۸۷

قاضی نورالله ، شوشتری ، ۱۹

ک

کنیر عزه ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۸ ، ۷۸

کعب ، ۱۷۳

کمیت ، ۸ ، ۹ ، ۲۹ ، ۴۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰

۶۱ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۹۲

م

مامون ، ۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵

۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷

۱۲۸ ، ۱۶۳

مالک بن طوق ، ۱۳۳

متوکل ، ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۵۱ ، ۱۶۴

۱۶۹ ، ۱۷۰

محمد ، ۵۴ ، ۷۳ ، ۱۳۲ ، ۱۵۳ ، ۱۶۳

۱۷۳

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن

بن مثنی ، ۱۰۴

محمد بن ابراهیم بن طباطبا ، ۱۱۲

محمد بن حنفیه ، ۲۸ ، ۷۹

محمد بن علی بن حمزه ، ۱۱۷

محمد بن علی ، جواد ، ۱۲۶

محمد بن قاسم مهرویه ، ۱۲۴

محمد بن محمد ، علوی ، ۱۱۲

محمد بن نعمان ، مومن طاق ، ۶۹

مدائنی ، ۲۱

مرزبانی ، ۱۸ ، ۱۴۹

مروان بن ابی حفصه ، ۸۷

مزید بن تمیم ، ۹۹

مستهل ، ۶۴

مسعودی ، ۱۱۵ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰

مسیلمه ، ۱۷۴

مضر ، ۵۹

مطلب بن عبدالله بن مالک ، ۱۱۹

معاویه ، ۱۹ ، ۴۳ ، ۱۰۱ ، ۱۲۰

۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴

معتصم ، ۱۱۹ ، ۱۲۵ ، ۱۳۳

مفرغ ، ۷۳

مقداد ، ۷۸

منصور ، ۸۸ ، ۹۰ ، ۱۰۱

منصور بن زبرقان ، ۸۷

موسی بن جعفر ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۶

۱۳۵

مهدی ، ۸۰ ، ۱۱۴

میثم تمار ، ۴۷

میمون بن اقرن ، ۲۱

ن

نجاشی ، ۱۲۶

نسیبه ، ۱۷۳ ، ۱۷۴

ع

- یاسین ، ۱۱۲
 یافعی ، ۱۸
 یاقوت حموی ، ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۴۹
 یحیی ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۱۷
 یحیی بن خالد ، ۸۷
 یحیی بن عبدالله ، ۱۱۱ ، ۱۱۴
 یحیی بن عمر ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷
 یحیی بن عمر بن الحسین ، ۱۴۲ ،
 ۱۴۴ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ،
 ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ،
 ۱۵۹ ، ۱۶۴
 یحیی بن یعمر ، ۲۱
 یزید ، ۷۳ ، ۱۰۱
 یزید بن عبدالملک ، ۲۸
 یزید بن مهلب ، ۹
 یوسف البرم ، ۱۱۲
 یوسف بن عمر ، ۶۴
 یونس بن حبیب ، ۳۶ ، ۴۴

نصر بن عاصم ، ۲۱

نصیب ، ۳۶

نعیم خاذم تمیمی ، ۱۱۳

نفس زکیه ، محمد بن عبدالله ۸۸ ، ۹۰

و

وصیف ، ۱۲۵

ولید ، ۱۰۱

ولید بن عبدالملک ، ۴۵

ه

هارون ، ۱۱ ، ۷۷ ، ۹۲ ، ۹۴ ، ۹۵ ،

۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۷ ، ۱۲۰ ، ۱۲۸

هامان ، ۸۹

عبیره ، ۹۰

عرثمة بن اعین ، ۱۱۲ ، ۱۲۵

عشام ، ۲۸ ، ۶۵ ، ۴۶ ، ۶۰

همام ، ۴۳

هنده ، ۶۶ ، ۱۸۲

هندة انصاری ، ۱۸۳

كتابها

الف

ادبيات وتعهد در اسلام ، ١٤
ايعان الشيعة ، ٩٩ ، ١٠٠ ، ١٠٤ ،
١٣١

اغاني ، ١٨ ، ٣٥ ، ٣٦ ، ٦١ ، ٧٢ ، ١٠١ ،
١٣١ ، ١٠٤

امالي (الغرر والدرر) ، ٣٨ ، ٤٣ ،
٩٥ ، ١٥٠

الاصابه ، ١٨

الامامة والسياسة ، ١١٤

الغدير ، ١١٨ ، ١٣٣ ، ١٤٢ ، ١٤٨ ،
١٤

١. مول المهمة في معرفة احوال
الائمة ، ١٤٢

الفهرست ، ١٢٠ ، ١٤٨

الكامل ، ١٩

الموامع ، ١٧٠

المجدي ، ١٧٠

المحاسن والاضداد ، ١٧٠

المحاسن والمساوي ، ١٧٠

المزهر ، ٣٥ ، ٤٤

المعالم ، ١٢٦

النزهة ، ١٩

الوسيط ، ١٤

ت

تاريخ الادب العربي ، ١٣ ، ١٧٠

تاريخ الطبري ، ٢٤

تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام ، ١٥٠

ح

حديث الاربعاء ، ٣٦

و

رياض العلماء ، ٤٣

ز

زهر الآداب ، ٩٥

ص

صباح الاخبار ، ١٧٠

- | | |
|---------------------------|----------------------------------|
| صحیفه سجادیه ، ۴۸ | محاضرات الادباء ، ۱۸ |
| ط | مرآت الجنان ، ۱۸ |
| طبقات الشعراء ، ۳۶ | مشكاة الانوار ، ۱۳۳ |
| ف | معالم العلماء ، ۱۳۸ |
| فهرست نجاشی ، ۱۲۶ | معجم الادباء ، ۱۳۱ ، ۱۴۸ |
| ک | معجم البلدان ، ۱۳۲ |
| کتاب ابی الاسود دثلی ، ۲۱ | معجم الشعراء ، ۳۶ ، ۱۴۹ |
| م | مقاتل الطالبیین ، ۱۴۳ ، ۱۵۳ |
| مؤجج الاحزان ، ۱۳۳ | مناقب ، ۱۶۸ |
| مجالس المؤمنین ، ۱۹ | ن |
| | نسمة السحر فی ذکر من تشیع وشعر ، |
| | ۱۸ ، ۸۷ |
| | نورالابصار ، ۱۴۲ |

با پوزش ، کلمه " غداً " را که در صفحه ۹۸ به جای
کلمه " نحن " بکار رفته است تصحیح کنید .

جایها

آ

آسوان ، ۱۱۹
آفریقا ، ۸

الف

احد ، ۵۵ ، ۱۷۳
اندلس ، ۸

ب

بدر ، ۱۷ ، ۵۵ ، ۱۳۵ ، ۱۷۳ ، ۱۷۷
بطحاء ، ۵۱
بغداد ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۳۵ ، ۱۴۱
۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۶۳
بیت الحکمه ، ۹

ج

جبل ، ۱۲۵
جزیره ، ۸ ، ۱۲۲

ح

حجاز ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۱۲۹
حره ، ۳۱
حطیم ، ۵۲
حمان ، ۱۶۳
حمص ، ۹۹
حنین ، ۵۵ ، ۱۳۵

خ

خراسان ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۰۵ ، ۱۱۲ ،
۱۱۶ ، ۱۲۰ ، ۱۲۹ ، ۱۴۲ ، ۱۵۱ ، ۱۶۳
خوزستان ، ۱۳۳
خیبر ، ۵۵ ، ۱۳۵
خیف منی ، ۱۳۵

د

دارالاماره ، ۹ ، ۱۰۲
دارالخلافة ، ۱۰۲
درب الختلیه ، ۱۴۱
دریای سرخ ، ۳۵
دیلیم ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۴ ، ۱۳۵

ر	رقه ، ۹۵
رکن ، ۱۳۵	
س	سلمیه ، ۹۹
سنجر ، ۱۴۲	
ش	شام ، ۱۸۰ ، ۱۷۷ ، ۱۷۴ ، ۴۶
شاهی ، ۱۵۲	
شوش ، ۱۳۳	
ص	صفا ، ۱۳۵
صفین ، ۱۸۰ ، ۴۷ ، ۱۸ ، ۱۷	
صومعه ، ۱۶۹ ، ۱۷۰	
ط	طف ، ۱۸۵ ، ۱۷۵ ، ۱۰۵
طوس ، ۱۳۳ ، ۱۲۲ ، ۱۱۸ ، ۱۱	
ع	عراق ، ۱۱۱ ، ۴۵ ، ۴۴ ، ۳۲ ، ۳۱
عراقین ، ۱۶۳ ، ۹۱	
عربستان ، ۶۶	
عزفات ، ۱۳۵	
عسفان ، ۴۶	
عقیقه ، ۱۴۱	
عمان ، ۷۳	
غ	غدير خم ، ۱۸۲
ف	فخ ، ۱۳۵ ، ۱۱۴ ، ۱۱۱ ، ۱۰۵
فرات ، ۱۳۵	
ق	قادسیه ، ۱۵۲
قریسا ، ۱۲۰	
قم ، ۱۳۰	
ک	کربلاء ، ۱۰۲ ، ۸۸ ، ۸۶ ، ۷۶
کعبه ، ۵۱	
کلیه ، ۳۵	
کوفه ، ۱۱۹ ، ۱۰۴ ، ۷۶ ، ۶۰ ، ۴۴	
۱۲۰ ، ۱۲۹ ، ۱۳۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲	
۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۷۰ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶	
۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۸۰	
م	مدینه ، ۶۲ ، ۴۶ ، ۴۴ ، ۳۵ ، ۳۱
۹۱ ، ۱۱۴ ، ۱۱۶ ، ۱۳۵ ، ۱۶۳ ، ۱۸۵	
مرج العذراء ، ۴۷ ، ۱۴	
مرو ، ۱۱۲	
مسجد الحرام ، ۴۵	
مصر ، ۱۱۹	
مکه ، ۵۵ ، ۴۶ ، ۴۵ ، ۳۵	
منی ، ۱۱۹	
موصل ، ۱۱۲	
ی	یمامه ، ۱۷۳

قبایل، مذاہب، خاندانها

الف

اباضیہ ، ۷۳

ابوتراب ، ۳۹ ، ۶۹

ابوسفیانی ، ۸

ازد ، ۷۳ ، ۱۲۰

اسلام ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۴۴

۴۷ ، ۶۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۷

۹۲ ، ۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۵۹

۱۶۶ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۸۵

اصحاب کھف ، ۱۲۵

اعتزال ، ۱۱۲

آل علی ، ۲۳ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۹ ، ۷۴

۹۲ ، ۹۳ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵

۱۱۷ ، ۱۲۱ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰

۱۴۴

آل محمد ، ۲۳ ، ۴۴ ، ۶۲ ، ۶۹

۹۰ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۱۲۰ ، ۱۲۳ ، ۱۵۹

آل مروان ، ۳۸

آل نزار ، ۲۳

امامیہ ، ۷۵

امپریالیسم ، ۱۷۴

اموی ، ۸ ، ۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۵ ، ۶۶

۷۶ ، ۷۸ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۱۰۳ ، ۱۱۳

۱۱۴

امویان ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۷۶ ، ۷۷

۱۰۲ ، ۱۱۲ ، ۱۲۴ ، ۱۷۹

انصار ، ۲۳

اوس ، ۱۵۸

ب

بکر ، ۱۲۴

بنی امیہ ، ۲۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۵۸

۶۲ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۷۷ ، ۸۱ ، ۱۰۲

۱۱۵ ، ۱۶۷

بنی دارم ، ۴۳

بنی عباس ، ۷۷ ، ۸۸ ، ۱۰۲ ، ۱۰۵

۱۱۳ ، ۱۱۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰

۱۴۲ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳

بنی قریظہ ، ۵۵

بنی کنانہ ، ۱۸۲

س	بنی هاشم ، ۳۹ ، ۴۳ ، ۶۷ ، ۶۹ ،
سنی ، ۷۴	۷۷ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۱۶ ، ۱۴۲ ، ۱۶۳ ،
ش	۱۶۴
شعوبی ، ۱۰۳ ، ۱۰۴	ت
شعوبیان ، ۱۰۳	تمیم ، ۴۳
شعویگری ، ۱۰۱	تواین ، ۳۱
شیعه ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۷۴ ، ۹۰	ث
۱۶۸ ، ۱۷۵	ثقلین ، ۱۶۸
ط	ج
طاهریان ، ۱۴۶	جاسم ، ۱۰۰
طلاق ، ۲۹ ، ۹۰ ، ۱۷۹	جاهلیت ، ۱۳ ، ۱۷ ، ۵۵ ، ۱۶۹
طی ، ۱۰۰	ح
ع	حمیر ، ۷۳
عباسی ، ۸ ، ۹ ، ۶۱ ، ۷۸ ، ۱۰۳	خ
۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۵۰ ، ۱۶۵	خارجی ، ۱۰۳
عباسیان ، ۶۷ ، ۷۷ ، ۸۷ ، ۱۰۲	خزاعه ، ۱۲۰
۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۲۴ ، ۱۴۳ ، ۱۴۵	خزرج ، ۱۵۸
۱۵۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷	خوارج ، ۹ ، ۱۷ ، ۷۳ ، ۱۱۱
عبد القیس ، ۲۰	ر
عزربون ، ۳۷ ، ۳۸	رافضی ، ۹۱
عرب ، ۶۶ ، ۷۳ ، ۷۵ ، ۱۰۲ ، ۱۲۴	رومیان ، ۱۵۸
۱۲۵ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۴۵ ، ۱۵۸	ز
علوی ، ۹ ، ۱۸ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۴۷	زبیریان ، ۲۱
۶۵ ، ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴	زندقه ، ۱۰۳
۱۴۲ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۷	زیدیان ، ۷۶
علویان ، ۷۶ ، ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴	
۱۵۶ ، ۱۶۴ ، ۱۶۷	

ف

فراماسونها ، ۱۰۳

فرعونیان ، ۹۰

ق

قاسطین ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۱۷۹

قریش ، ۱۶۹

قشیر ، ۲۳

ک

کسرائی ، ۱۱۴

کیسانیه ، ۷۵

م

مارقین ، ۲۸

مروانیان ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۵ ، ۳۹

مستشرقین ، ۱۰۳

مضر ، ۱۲۴

مکتب زهیر ، ۳۷

مهاجرین ، ۱۸۱

ن

ناکثین ، ۲۸

نمر ، ۸۷

ه

هاشم ، ۲۳ ، ۱۵۹

هاشمی ، ۶۱

ی

یمانی ، ۱۲۴

یمانیان ، ۶۲

